

زمستان
۱۴۰۲



بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان

سایه‌های روشنا

نگاه‌هایی انتقادی به تجربیات
نهادهای مدنی در حوزه «توانمندسازی»



با گفتارهایی از :

زهرا اسکندری، زهرا امجدیان، عطیه اشتری، رضا امیدی
آرمان ذاکری، سمانه ذاکری، پیام روشنفکر، مریم کهنسال نودهی
نوح منوری، جلال کریمیان، ملیکا مقدم، صادق کشاورزبان

ویژه‌نامه پژوهشی ترویجی داخلی شماره ۲، بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان

بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان



باتشکر از:

معصومه جهان تیغ، محمد کاظم متولی، شیما وزوایی، محمد علی صالحی،
ساناز قربانی، مهسا ابرین، زهرا یوسفی و محمد جواد دردکشان

گرافیک و صفحه آرایی: شبلم ترابی پاریزی

طراحی جلد: زهرا یوسفی

■ سایه های روشنا

نگاه هایی انتقادی به تجربیات نهادهای مدنی در حوزه «توانمندسازی»

ویژه نامه داخلی، پژوهشی و ترویجی «بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان»

با گفتارهایی از:

زهرا اسکندری، زهرا امجدیان، عطیه اشتری، رضا امیدی، آرمان ذاکری،

سمانه ذاکری، پیام روشنفکر، مریم کهنسال نودهی، صادق کشاورزبان،

جلال کریمیان، ملیکا مقدم، نوح منوری

زمستان ۱۴۰۲

واحد توسعه و پژوهش

فهرست



بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان

۸	مهارت‌های ارتباطی فعالیت در جامعه محلی مریم کهنسال نودهی و زهرا امجدیان انگاهی بومی و جهانی
۲۲	مفهوم «توانمندسازی» زهرا اسکندری، رضا امید، پیام روشنفکر، سمانه ذاکری تأملی نظری، نقدی زمینه‌مند
۴۸	سایه‌های روشنا ملیکا مقدم و نوح منوری انگاهی انتقادی به عملکرد سازمان‌های مردم‌نهاد فعال حوزه توانمندسازی در ایران
۶۵	نهادهای مدنی در ایران پس‌انقلابی: تداوم در تنگنا آرمان ذاکری تأملی درباره نهادهای مدنی و همبستگی اجتماعی
۷۶	تعلیم معلم جلال کریمیان، صادق کشاورزبان ابررسی یک تجربه جمعی مدنی در حوزه توانمندسازی معلمان در مدارس دولتی (نقد تجربه «آکادمی پداگو»)
۸۶	زنان هنرمند سیستان و بلوچستان: از حاشیه به میدان عطیه اشتری شناخت موقعیت «خانه هدی» زاهدان از منظر ادبیات جهانی اقتصاد اجتماعی و همبستگی
۹۸	سایه‌های روشنا: مهدی سلیمانیه اچهل نقد به فعالیت‌های مدنی در حوزه توانمندسازی در ایران (یک جمع‌بندی)

 www.foundationed.ir
 info@foundationed.ir
 ۰۹۳۷۷۷۲۴۲۱۰
 ۰۹۳۷۷۷۲۴۲۱۰
 @foundationed
نشانی: تهران، خیابان قائم‌مقام
فراهانی، کوچه دهم، پلاک ۲۴،
طبقه ۲، واحد ۱۳

که ره، تاریک و لغزان است...

نقد، به معنای «سنجش»، ضرورت هر اقدام اجتماعی است. پیچیدگی‌های جهان اجتماعی در عالم واقع چنان زیاد است که برداشتن هر گام در آن، مستلزم آزمون و خطا یا بهره‌مندی از درس‌آموخته‌های آزمون و خطاهای پیشین است. مسیرهای مداخلات اجتماعی، غالباً پیموده‌ناشده‌اند. «که ره، تاریک و لغزان است».

این شرایط برای تلاش‌های نهادهای مدنی نیز صدق می‌کند: تنها نیست خیر و قصد نیکو کافی نیست. بسیار قصدهای نیکو و نیت خیر که با خطاهای راهبردی، مشکلی بر مشکلات و باری بر بارهای جامعه افزوده‌اند. خاطرات فعالان اجتماعی از تجربیات شکست‌خورده و ناموفق یا پیامدهای ناخواسته‌ی نامطلوب مداخلات خیرخواهانه، این گزاره را تأیید می‌کند.

در چنین شرایطی، گریزی جز بهره‌گیری از تجربیات پیشین و گفت و شنود درباره‌ی تجربیات ناموفق و شکست‌ها و ناکارایی‌های ناخواسته نیست. به اشتراک گذاشتن این «نشدن»ها و همفکری و تأمل درباره‌ی علل و پیامدهای این پیش‌رفتن‌ها و درج‌زدن‌ها، ما را از تکرار مجدد این مسیرها باز خواهد داشت. مسیریایی که پیمودن مجدد آن‌ها، هزینه‌های فراوانی را نه تنها بر فعالان اجتماعی و مدنی، که بر جامعه بار می‌کند.

بر مبنای چنین تلقی از اهمیت و ضرورت «نقد تجربیات مدنی در حوزه توانمندسازی جوامع محلی»، بنیاد تصمیم‌گرفت محور دومین موج از نشست‌های پژوهشی و ترویجی‌اش در سال ۱۴۰۲ را به مرور و نقد برخی شکست‌ها، موفقیت‌ها، آورده‌ها و وانهاده‌ها در مسیر تجربیات مدنی نهادهای فعال در حوزه توانمندسازی جوامع محلی اختصاص دهد.

به این ترتیب شش نشست عمومی تابستان، پاییز و زمستان سال ۱۴۰۲ در



مقدمه

بنیاد برگزار شد. هر نشست، به سنجش انتقادی فعالیت‌های صورت‌گرفته در یک حوزه یا حوزه‌های مختلف توانمندسازی که توسط نهادهای مدنی مختلف صورت گرفته بود، اختصاص داشت و سپس بحثی گروهی با مشارکت حاضرین در نشست یا مخاطبین حاضر در فضای مجازی حول محور ایده‌ها و تجربیات مطرح‌شده شکل می‌گرفت. متن حاضر، برآمده از این نشست‌های برگزارشده است.

در تیرماه ۱۴۰۲، نخستین نشست از این مجموعه با عنوان «مهارت‌های ارتباطی در جامعه‌ی محلی» با حضور دو نفر از کنشگران حوزه فعالیت‌های مدنی توانمندسازانه یعنی مریم کهنسال نودهی و زهرا امجدیان برگزار شد و نقدهایی بر عملکردهای پیشین این کنشگران و بازاندیشی در فعالیت‌های مشابه در این حوزه مطرح شد.

مردادماه ۱۴۰۲، بنیاد میزبان دومین نشست از این مجموعه بود. نظر به اهمیت اشتراک در مفاهیم و بینادذهنی بودن تعاریف از مفاهیم اساسی در هر فعالیت جمعی، خود مفهوم «توانمندسازی» به عنوان مفهوم پایه‌ای این حوزه به بهانه نگارش مدخلی با همین موضوع در چهارچوب «فرهنگنامه توصیفی توسعه جوامع محلی» به عنوان محور بحث برگزیده شد. در این نشست چهار نفر از کنشگران و دانشوران این حوزه یعنی زهرا اسکندری، پیام روشنفکر، رضا امیدی و سمانه ذاکری نقدهای برآمده از ادبیات ملی و جهانی و همچنین تجربیات خود در این حوزه در مورد مفهوم توانمندسازی را بیان کردند.

در مهرماه این سال، سومین نشست از این مجموعه با عنوان «سایه‌های روشنای نقدی بر عملکرد سمن‌های حوزه توانمندسازی» با حضور ملیکا



مقدمه

مقدم و نوح منوری برگزار شد. این نشست به ارائه‌ی یافته‌های پایان‌نامه کارشناسی ارشد ملیکا مقدم در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در حوزه نقد فعالیت‌های داوطلبانه و خیریه در زمینه توانمندسازی با تمرکز بر سمن‌های فعال و مستقر در شهر تهران اختصاص داشت.

آذرماه این سال، بنیاد میزبان چهارمین نشست در این مجموعه بود. در این نشست با عنوان «نهادهای مدنی، تداوم در تنگنا»، آرمان ذاکری، جامعه‌شناس و پژوهشگر حوزه فعالیت‌های مدنی، بر پایه‌ی پژوهش‌های سال‌های اخیرش، بحثی را در مورد آسیب‌شناسی فعالیت‌های خیریه و داوطلبانه با رویکرد توانمندسازی در ایران ارائه کرد.

در آغاز زمستان و دی‌ماه، پنجمین نشست در این مجموعه نشست‌ها به بهانه‌ی بررسی منتقدانه عملکرد یکی از نهادهای مدنی فعال در حوزه توانمندسازی آموزشی («آکادمی پداگو») یعنی جلال کریمیان و صادق کشاورزبان برگزار شد. این نشست فرصت مغتنمی بود تا از مسائل فراوان حوزه آموزش به خصوص در زمینه پرورش معلمان و وضعیت نظام آموزش در مدارس دولتی و تلاش‌ها و خطاهای صورت گرفته در مسیر بهبود ضعف‌های چشمگیر این ساختار به صورت جمعی گفتگو شود.

ششمین و آخرین نشست در این حوزه، در بهمن‌ماه ۱۴۰۲، با حضور عطیه اشتیری و به بهانه‌ی ارائه نتایج رساله‌ی دکتری او با موضوع بررسی موردی فعالیت‌های «خانه‌ی زاهدان از منظر اقتصاد اجتماعی و همبستگی» برگزار شد. در این نشست اشتیری ارزیابی و نقدهایش را در مورد فعالیت خود خانه‌ی هدی در شیرآباد زاهدان و به صورت کلی‌تر، مدل توانمندسازانه بنیاد در سال‌های اخیر به صورت تفصیلی و تحلیلی بیان کرد.



مقدمه

به این ترتیب تلاش ما این بود که این نگاه انتقادی در حوزه توانمندسازی جوامع محلی، هم در سطح نظری و مفهوم‌سازانه، و هم در سطح عملی و تجربیات میدانی، هم در سطح کلیت تجربیات نهادهای مدنی این حوزه و هم در سطح تجربیات موردی و خاص توانمندسازانه در موضوعی مشخص، هم روی محور تجربیات محلی، ملی و منطقه‌ای و هم روی محور تجربیات بین‌المللی و هم ناظر به ارزیابی تجربیات سایر نهادهای مدنی و هم متمرکز بر نقد عملکرد درونی خود بنیاد توسعه کارآفرینی اتفاق بیفتد.

متن پیش رو، نتیجه این تلاش جمعی است. امید آنکه این متن و این ارزیابی انتقادی، گامی هرچند کوچک در مسیر تقویت فعالیت‌های مدنی جمعی در حوزه توانمندسازی و به صورت کلی‌تر، فعالیت‌های داوطلبانه و همبستگی‌آفرین، عدالت‌خواهانه و توسعه‌گرا در ایران عزیز باشد. تلاش‌های مستمر جمعی که در نهایت، دیر یا زود، ایران عزیز ما و این منطقه‌ی پر از استعداد و قابلیت را به روزهای شکوفایی و بهروزی‌اش نزدیک و نزدیک‌تر خواهد کرد.

دریافت نقدهای شما کنشگران و دانشوران گرامی بر همین متن، مایه سپاسگزاری و دلگرمی بیش از پیش ما خواهد بود. رایانامه‌ی بنیاد به نشانی info@foundationed.ir پذیرای این نقدها، پیشنهادهای و نظرات ارزشمند شماست.

به امید ساختن روزهای روشن‌تر

بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان



مهارت‌های ارتباطی فعالیت در جامعه محلی: نگاهی بومی و جهانی

■ مریم کهنسال نودهی و زهرا امجدیان



توضیح: دوشنبه ۱۹ تیرماه ۱۴۰۲، بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان میزبان نخستین نشست از دور جدید نشست‌های علمی و ترویجی خود بود. در این نشست، مریم کهنسال نودهی، پژوهشگر مطالعات شهری و توسعه و زهرا امجدیان، دانش‌آموخته فلسفه و پژوهشگر توسعه به بیان مطالب خود در زمینه مهارت‌های ارتباطی فعالیت توانمندساز در جامعه‌ی محلی پرداختند و تلاش کردند میان تجربیات میدانی خود در این حوزه با دانش‌شان در زمینه تجربیات جهانی توانمندسازی ارتباط برقرار کنند. تسهیلگر این نشست، کاظم متولی، مدیر واحد آموزش بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان بود. مقرر شده بود که در این نشست، سه محور زیر مورد بحث و بررسی قرار گیرد: نخست، شیوه‌های اعتمادسازی لازم برای ورود، تداوم حضور و خروج از جامعه محلی بر اساس تجربیات جهانی. دوم، مروری بر برخی تجربیات موفق و ناموفق جهانی با تمرکز بر شیوه برقراری ارتباط با جامعه محلی و در نهایت نقد ادبیات جهانی بر اساس تجربیات میدانی یا مطالعاتی ارائه‌دهندگان و حاضران در نشست. متن حاضر، به گزارش این نشست اختصاص دارد.

کازم متولی: ضمن خوش آمدگویی، من یک مقدمه کوتاهی میگویم و بعد از آن به سراغ معرفی دو مهمان‌مان می‌رویم که سخنرانی خودشان را شروع کنند. بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان را در این سال برگزار کردیم. دوره‌ی دوم این نشست‌ها را از امروز شروع می‌کنیم که امیدواریم که به صورت منظم تا پایان سال با محور توسعه جامعه محلی برگزار شود. موضوع این نشست مهارت‌های ارتباطی فعالیت در جامعه محلی نگاهی به تجارب جهانی و تجارب ایران است و دو مهمان داریم: خانم دکتر کهنسال نوده‌ی و خانم امجدیان. خانم



سلسله نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی

قوی‌تر در میدان

مهارت‌های ارتباطی تجربیات جهانی؛ فعالیت در جامعه محلی؛

- مهارت‌های ارتباطی ورود، حضور و خروج از جوامع محلی
- مروری بر تجربه‌های موفق و ناموفق
- نقد تجربه جهانی

حضور برای عموم علاقمندان آزاد است به همراه بخش زنده در آپارات

دوشنبه ۱۹ تیر ۱۴۰۲

ساعت ۱۷:۳۰ تا ۲۰

محل برگزاری: تهران، خیابان قائم مقام فراهانی، کوچه دهم، پلاک ۲۴، طبقه ۲، واحد ۱۳

بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان



www.foundationed.ir

@foundationed

+۹۸۹۳۷۷۷۲۴۱۰



مریم کهنسال نوده‌ی
پژوهشگر مطالعات شهری و توسعه



زهرا امجدیان
پژوهشگر توسعه و همکار پروژه‌های توسعه‌ای بین‌المللی

جامعه محلی شهری و کنکاش دو تجربه در این زمینه است.

بعد از سخنرانی ایشان، خدمت خانم امجدیان هستیم ایشان کارشناس ارشد فلسفه، تسهیلگر و کنشگر پروژه‌های متعدد داخلی و خارجی با همکاری نهادهای متعدد سازمان ملل در جوامع محلی هستند. خانم امجدیان در مورد شاخص‌های اعتماد در یک جامعه محلی در مراحل مختلف از ورود تا خروج و نحوه اجرایی کردن آن با ما صحبت خواهند کرد. مدل برنامه ما به این شکل است که هر دو تا بزرگوار ابتدا حدود یک ربع تا بیست دقیقه صحبت خواهند کرد و بعد از آن وارد بخش

کهنسال دارای دکترای برنامه‌ریزی شهری از دانشگاه برلین هستند و پژوهشگر و کنشگر حوزه توسعه شهری که تجربه‌های متعددی در راستای توانمندسازی جامعه محلی جهت مبارزه با تغییرات اقلیمی دارند. راه‌اندازی مرکز سبز انرژی و فعالیت در طرح‌های ارتقاء کیفیت زندگی در مناطق شهری و توسعه و بهینه‌سازی مصرف انرژی با همکاری نهادهای بین‌المللی جزئی از سابقه ایشان است. موضوعی که قرار است در این نشست خانم کهنسال راجع به آن با ما صحبت کنند رابطه مفهوم اعتماد و مهارت‌های ارتباطی فعالیت در جامعه محلی بر اساس دو تجربه متأخر خودشان در کار با دو

اول پرسش و پاسخ با حضور شما عزیزان می‌شویم.

مریم کهنسال نودهی: سلام به همه خیلی خوشحالم که در این جمع هستم. من دومین بار است که در بنیاد به‌عنوان سخنران نشست حضور دارم. چندین بار هم به‌عنوان مخاطب در این فضا حضور داشتم و این جمع را خیلی دوست دارم. به علاقمندی به خاطر نهادی است که سابقه دارد و برای محافظت و زنده و پویا نگه داشته شدن آن تلاش زیادی شده و می‌شود و در آن همیشه آدم‌هایی را می‌بینم که ثابت هستند و آدم‌هایی که اضافه و کم می‌شوند و این به نظر من پویایی یک نهاد را در عین پایداری آن نشان می‌دهد.

با آقای متولی هم که صحبت می‌کردم گفتم که خواهش می‌کنم که بخش پرسش و پاسخ را طولانی‌تر برگزار کنیم چون علاوه بر اینکه ما یک توضیحاتی می‌دهیم بیشتر دوست داریم که یاد بگیریم که چگونه می‌توانیم در مرحله‌های بعدی بهتر باشیم. راستش من راجع به ارتباط این مفاهیم یعنی مفهوم اعتماد و ساخت اعتماد و مهارت‌های ارتباطی به این فکر کردم که بیشترین چیزی که خیلی برای من پررنگ بوده، مسئله نقشی بود که ما هر باری که می‌خواهیم یک تجربه‌ای را انجام بدهیم برای خودمان تعریف می‌کنیم یا در قالب آن تعریف می‌شویم.

من می‌خواهم دو روایت بگویم از تجربه خودم و یک جایی هم شاید گریزی به یک تجربه سومی بزنم ولی در یکی از این روایت‌ها و تجربه‌ها من بیشتر نقشی که برای خودم قائل بودم یک پژوهشگر کنشگر دغدغه‌مند بوده است و در یکی دیگر از تجربه‌های با وجود اینکه همین نقش را برای خودم قائل بودم ولی به صورت رسمی با همکاری چندین نهاد بین‌المللی و داخلی هم تسهیلگر بودم. به این

فکر کردم که چگونه این تفاوت نقش که یکی از آن‌ها بیشتر استقلال داشته است و دومی نوعی وابستگی نهادی همراه خودش داشته است باعث شده که آن نوع ارتباطی که من با جوامع محلی می‌خواهم را بگیرم ارتباطی که هم متفاوت باشد و هم منجر به جلب اعتماد جامعه‌ی محلی شود را محقق کند.

اولین تجربه من، تجربه‌ای بوده است که راجع به فعالیتی در شهرک اکباتان تهران بود. زمانی که می‌خواستیم یک حرکتی کنیم که بخشی از فضای مشاع آنها را که کاربری فضای سبز داشت به یک مجموعه فرهنگی مذهبی و تجاری تبدیل می‌شد توسط جامعه محلی بازپس گرفته‌شود. در واقع جامعه محلی شهرک اکباتان حق خود را از آن بخش از فضای مشاعش پس بگیرد. پایه اصلی این فعالیت، نهادی مستقل با عنوان «انجمن حامیان محیط‌زیست اکباتان» بود و همراه آن گروه زیادی از ساکنان اکباتان که وکیل بودند، پزشک بودند، استاد دانشگاه بودند و حتی از اعضای شورایاری بودند. من هم چند ارتباط قبلی با ساکنان اکباتان داشتم و هم راجع به فضاهای مشاع و مفاهیمی مثل راجع به حق بر شهر کار می‌کردم. در نتیجه این موضوع و این اتفاق طبیعتاً برای من جذاب بود.

اما این اتفاق در دوره‌ای بود که به آلمان برای انجام پایان‌نامه دکترای خودم رفت و آمد منظم داشتم و در نتیجه همه‌ی زمان‌ها ایران نبودم. در عین حال این جریان در اکباتان داشت ادامه پیدا می‌کرد و از یک موضوع ساده و محدود به یک حرکت از پایین به بالا برای گرفتن یک حق. حالا داستان آن بماند که چندین سال این موضوع طول کشید و چه پیچیدگی‌هایی داشت که من در یک کتاب مستقل مورد این ماجرا می‌نویسم. در نهایت هم این جامعه محلی در آن دعوای حقوقی



“
**چگونه ارتباط
 شخصی از طریق
 تکنولوژی و بطور
 مشخص در
 پلتفرم‌های ارتباطی
 مثل تلگرام، واتساپ
 و... می‌تواند کمک
 کند که وقتی که
 حتی حضور فیزیکی
 و جسمانی هم در آن
 مکان نداری، غریبه
 نباشی.**
 ”

به‌طور کامل پیروز نشد.

اما آن بخشی از این تجربه و ماجرا که به موضوع اعتماد و مهارت‌های ارتباطی مرتبط است این بود که چگونه ارتباط شخصی از طریق تکنولوژی و بطور مشخص در پلتفرم‌های ارتباطی مثل تلگرام، واتساپ و... می‌تواند کمک کند که تو در عین حال که در سایت یا مکان (که اینجا دیدم واژه میدان بکار می‌رود احساس نظامی‌گری به من دست می‌دهد) کمک می‌کند به اینکه شما وقتی که حتی حضور فیزیکی و جسمانی هم در آن مکان نداری، غریبه نباشی و وقتی برمی‌گردی، غریبه نباشی. تجربه من در آن کار این‌گونه بود که من تقریباً با تک تک اهالی فعال آن آن‌جی‌او و بعدها کنشگرهای دیگر آن آن‌جی‌او ارتباط‌های شخصی در تلگرام برقرار کردم و راجع به موضوع با آنها صحبت می‌کردم و به غیر از اینکه راجع به موضوع صحبت می‌کردم راجع به مسائل دیگری که مسائل آن آدم‌ها به صورت مشخص بودند هم صحبت می‌کردم و بعد مثلاً متوجه می‌شدم که این استاد دانشگاه غیر از اینکه دارد راجع به این تکه زمین حرف می‌زند دارد چه چیزی را دنبال می‌کند. تجربه من در این ماجرا این بود که آدم‌ها اعتماد خیلی زیادی به من داشتند در عین حال که اصلاً به لحاظ فیزیکی هم آن‌جا نبودم! این برای من خیلی عجیب بود و همیشه احساس می‌کردم که خیلی شوکه و بهت‌زده شوم ولی اینگونه نبود و همه‌ی آدم‌ها به نوعی حس می‌کردند که آن موضوع واقعا برای من



خلاصه ماجرا ادامه پیدا می‌کرد. تجربه دومی که می‌خواهم اشاره کنم این بود که من در آلمان در پروژه‌های بین ایران و آلمان کار می‌کردم که قرار بود در ایران ان‌جی‌اوه‌های مشوق توسعه محیط زیست پایدار را توسعه بدهیم و جوامع محلی را به آن علاقه‌مند کنیم؛ انواع مختلف انواع بازیافت پسماند، انرژی‌های سبز، تولید محصولات ارگانیک، پنل‌های خورشیدی و... من به‌عنوان یکی از اعضای دانشگاه برلین اینجا می‌آمدم و با نهادهای مختلف دولتی، عمومی و ان‌جی‌اوها در این مسیر همکاری می‌کردم. به غیر از آن پروژه اصلی هم ایده‌ای در ذهنم ایجاد شد که آن‌را هم انجام بدهیم؛ به‌خاطر علاقمندی که به

مهم است و همیشه از من می‌پرسیدند شما در اکباتان قبلاً بودید؟ یا قبلاً خودتان ساکن بودید؟ یا مثلاً چرا آنقدر برای شما اکباتان مهم است؟ و من باز توضیح می‌دادم که نه! برای من خود اکباتان مثل شما نیست که مهم است. این مسأله‌ی بزرگتر حق به شهر است که مهم است یا امکان دفاع جمعی از جامعه محلی از حق آن است که مهم است. ولی منظور من این است که با من که پژوهشگر کنشگری بیرون از موضوع و سایت آنها بودم نوعی یک احساس هم‌ذات‌پنداری می‌کردند. من دوباره باز می‌رفتم و می‌آمدم و هر وقت ایران بودم و تجمعی بود می‌رفتم و همراه آنها دادگاه می‌رفتیم جاهای مختلف می‌رفتیم و...

محلّه فرحزاد به خاطر کارهای قبلی که در آن کرده بودم داشتم، همیشه دوست داشتم برای فرحزاد یک کاری انجام بدهم. در همان دوره جلسه‌هایی با سازمان نوسازی داشتیم. آن موقع آقای علی اکبری مدیرعامل بودند و به من گفتند که ما راجع به مسئله پاک کردن باقالی و آلودگی محیط‌زیستی آن در فصل بهار یک مشکلی در فرحزاد داریم و نمی‌دانیم این مسأله را اصلاً چه کار کنیم و این موضوعی که درباره‌ی تولید انرژی می‌گویید را می‌توانید مثلاً در مورد کمپوست‌های آنها ما کاری کنیم؟ گفتم که بله من مثلاً یک پیشنهادی دارم خلاصه یک پیشنهادی برای آنها نوشتم و شروع کردیم به اینکه بخواهیم وارد محلّه فرحزاد شویم با این ایده که درحقیقت در راستای همان انرژی‌های سبز و اینها و یک چرخه‌ای تولید کنیم که از بازیافت زباله‌ی آنها برسیم تا به تولید کود عالی، محصولات و... خوب در آنجا من دیگر درحقیقت فقط خودم نبودم با اینکه آن دغدغه، دغدغه خودم بود و بیشتر هم پیشنهاددهنده نوع کار خودم بودم ولی از یک طرف باید یک نهاد بین‌المللی را قانع می‌کردم که از طرح حمایت مالی کند و از طرف دیگر باید آنجا شهرداری و سازمان نوسازی را قانع می‌کردم که طبق چه دستورالعملی آن کار را انجام بدهیم. از سوی دیگر در محل هم باید هم اعتماد اهالی را جلب می‌کردم و با سایر کنشگران هم ارتباط برقرار می‌کردم. منطقه‌ی فرحزاد چندین ان‌جی‌او خیلی فعال دارد که سابقه طولانی دارند و من تقریباً همه آنها را بخاطر ارتباط‌هایی قبلی که در فرحزاد کار می‌کردم می‌شناختم ولی به هر حال باید همه‌ی آنها را با همدیگر هماهنگ می‌کردم و در این تجربه اصلاً مسئله اعتماد محلی کاملاً متفاوت بود از تجربه‌های دیگری که داشتیم: اصلاً آدم‌ها به هم و به من اعتماد نمی‌کردند.

حتی اولین بار که من بعنوان یک فرد رفتم فقط در محلّه قدم بزنم و قبلاً خیلی رفته بودم و هیچ حرفی نمی‌زدم با آدم‌ها حرف می‌زدم ولی اولین بارهایی که در این دوره جدید گفتم با همدیگر در مورد باقالی‌ها چه کاری می‌کنیم همه شاخک‌ها تیز شد از کجا می‌آیم و این «از کجا می‌آیم» یعنی وابسته به چه نهادی هستی؟ و مشخصاً با شهرداری چه نسبتی دارید؟ اولین سؤال بود که اصلاً نمی‌گذاشت اعتماد شکل بگیرد و من هر چقدر توضیح می‌دادم که اصلاً فارغ از اینکه چه زمانی؟ و کجا؟ و... این مسأله، علاوه بر مسأله‌ی شهر، مسأله‌ی شما هم هست. چون به خصوص بچه‌های آنها از آن باقالی‌ها خیلی بیماری می‌گرفتند به آنها گفتیم شما مسائل خودتان را کمک کنید تا حل کنید! اصلاً یک گارد کاملی در برابر این مسأله به خصوص به صورت غیر رسمی وجود داشت. من بطور طبیعی دیگر آنجا نمی‌توانستم با آن مدل ارتباطی قبلی که مثلاً ارتباط شخص و... بود مشکل را حل کنم.

من در این تجربه‌ی جدید از ارتباط با کودکان استفاده کردم: من از قبل در مؤسسه «مهروماه» یک ارتباطاتی داشتم و در ان‌جی‌اوهای آن منطقه چندین نفر از دوستان را می‌شناختم. با چندتا از دانشجویهای خودم رفتیم و با کودکان خانواده‌های ساکنین صحبت می‌کردیم که اصلاً تا حالا چندتا از شما از این مرضی اذیت شدید؟ خلاصه از این کانال وارد شدم یعنی اصلاً جامعه هدف خودم را عوض کردم و به این نتیجه رسیدم که اصلاً ارتباط با بزرگترها یا ارتباط دیجیتال و اینها اصلاً پاسخگو نیست و باید کاملاً یک مدل دیگری را پیش ببرم. می‌خواهم بگویم که این کاملاً برعکس انتظاری بود که در آن پروژه از من می‌رفت یعنی در آن پروژه همه از من انتظار داشتند که اول نهادها را با هم هماهنگ کنم یعنی حتی

از آن طرف حمایت مالی هم نمی‌کردند. طرف ایرانی هم منتظر بود که فقط یک فاندی بگیرد و اصلا موضوع این بود که فاند را بگیرد و در واقع موضوع این نبود که با این پول چه کند! این‌طور نگاه می‌کردند که فاند را فعلا بگیریم تا بعد ببینیم چه کاری باید با آن کنیم و این باعث شد که در ارتباط من در فرحزاد منجر به شروع پروژه نشود ولی منجر به ثابت نگه داشتن ارتباط با اهالی شود. یعنی این به‌عنوان یک ذخیره‌ای بماند تا اینکه همچنان هم فکر می‌کنم یک زمانی این اتفاق یا امکان برای اینکه فراهم شود تغییری باشد در فرحزاد من می‌توانم از پتانسیل سرمایه اجتماعی موجود استفاده کنم.

سازمان نوسازی از من می‌خواست که همان‌جا با نهاد بنیاد فناوری یا ریاست جمهوری وارد مذاکره شوم و یک بخشی از پروژه را به آن‌ها بقبولانم که نمیدانم چرا من باید این کار را می‌کردم! در واقع آن‌ها حداقل کار خودشان را هم نمی‌خواستند انجام بدهند ولی حالا منظور من این است با اینکه آن انتظار از من می‌رفت من می‌دانستم آن مسیر جواب نمی‌دهد و من این کار را انجام دادم و در نهایت هم سازمان نوسازی موضوع را نپذیرفت و وارد این فعالیت مشترک نشد. از آن طرف هم با دوره‌ی این ارتباط‌های نامناسب بین‌المللی مصادف شد و اصلا کلا روابط بین‌المللی کشور آلمان و ایران یک مقدار کم‌رنگ‌تر شد. آن‌ها

“

«کنشگر در دنیای واقعی باید متناسب با هدفی که دارد استراتژی‌های خود را به موقع عوض کند یعنی آن مهارت‌های ارتباطی را در شکلی جدید به کار بگیرد.»

”

اگر بخواهم این دو داستان و تجربه را کنم باید بگویم به نظر من واقعا آن چیزی که شاید در تجربه‌ی واقعی با آن مواجه می‌شویم این است که ممکن است مجبور باشیم کاملا برعکس آن چه در کتاب‌ها خوانده‌ایم عمل کنید. یا ممکن است هر دو را با یک روش یا یک مدل پیش ببریم ولی پیش‌زمینه‌ها قضاوت‌های موجود و غیره نگذارد که آن‌گونه که می‌خواهید کار پیش برود و به نظر من آن چیزی که مهم است این است که یک حالا کسی که کنشگر است دغدغه‌مند است و... متناسب با هدفی که دارد دنبال می‌کند واقعا این استراتژی‌ها را به موقع عوض کند. به تعبیری یعنی آن مهارت‌های ارتباطی را به موقع عوض کند آنجایی که به نظر من متون جهانی می‌تواند کمک کند تجربه من همیشه این‌گونه بوده که خیلی وقت‌ها آدم شاید در لحظه، ذهنش آن خلاقیت لازم را برای پیدا کردن مسیر جایگزین ندارد ولی وقتی تجربه‌های مختلف را خوانده باشید یک دفعه یادتان می‌افتد که مثلا در هند هم یک آدمی همینقدر بیچارگی می‌کشد و بعد این کار را کرد یعنی به نظر من آگاهی از این تجربه‌ها چنین کمکی می‌کند؛

واقعا آدم در لحظه‌ای که ذهنش قفل می‌کند و زیر فشار نیروهای مختلف است، بتواند اولاً احساس یعنی انگیزه خودش را از دست ندهد و دوم بتواند سریع، راه حل جایگزین پیدا کند.

تجربه من همیشه این‌گونه بوده که خیلی وقت‌ها آدم شاید در لحظه، ذهنش آن خلاقیت لازم را برای پیدا کردن مسیر جایگزین ندارد ولی وقتی تجربه‌های مختلف را خوانده باشید یک دفعه یادتان می‌افتد که مثلاً در هند هم یک آدمی همینقدر بیچارگی می‌کشد و بعد این کار را کرد یعنی به نظر من آگاهی از این تجربه‌ها چنین کمکی می‌کند.

این مفهوم تکرار شده بود: در این متون، این مفهوم به معنای اطمینان یا کاری را به کسی وا گذاشتن حتی خیلی جاها وا گذاشتن تعریف شده بود یعنی من وامی‌گذارم یک چیزی را به کسی و یا تکیه کردن بر کسی برای حالا انجام کاری یا یک مسیر را طی کردن.

در کنار این مفهوم اعتماد، یک مفهوم دیگری هم هست که مدام در ذهنم بر اساس تجربه‌هایی که در طی این سال‌ها نزدیک به پانزده سال است که من دارم در حوزه تسهیلگری اجتماع محور کار می‌کنم مدام ذهنم را قلقلک می‌داد: مفهوم «فریب». کلمه‌ای که وقتی می‌شنویم حالمان بد می‌شود چه اعتراف کنیم که فریب خوردیم چه بگوییم فریب دادیم چه روایت کسانی رو بگوییم که فریب خوردند یا فریب دادند ولی به هر صورت این فریب خوردن پشت خودش یک دردی دارد.

حالا ببینیم تعریف «فریب» چه بوده است: بر اساس منابع، یک تعریف خیلی جالبی پیدا کردم نوشته بود: که تلاش برای ایجاد اعتماد به چیزی که حقیقت نیست، پس یعنی از همانجایی که اعتماد می‌کنیم فریب می‌خوریم. چقدر این دوتا به هم دیگر ربط دارند. چرا خواستم این دوتا واژه را کنار هم بیاورم داشتم هم‌زمان فکر می‌کردم به اینکه در پروژه‌هایی که اجتماع محور و مشارکت محور هستند ما همیشه یک بیس مفاهیم مشارکت را با هم مرور می‌کنیم، شاید معروفترین آن نردبان مشارکت ارنشتاین است.

در نردبان مشارکت یک مرحله‌ای در پله‌های پایین قرار می‌گیرد که اسم آن فریب یا تحت وقتی یک پله چندتا پله به سمت بالاتر حرکت می‌کنیم به مرحله‌ای می‌رسیم که سطح مشارکت اختیاری شهروندان است توانمندسازی یا Empowerment صدایش می‌کنیم.

زهرا امجدیان: سلام عرض می‌کنم خدمت شما. من یک مقداری از اینکه در مورد شاخص‌های اعتماد حرف بزنم یک مقدار فراتر از این می‌خواهم حرف بزنم. یک مقدار کلی‌تر و اینکه یک مقدار مفهوم اعتماد را در «پروژه‌های اجتماع محور» با هم بشکافیم یعنی چه؟

در پروژه‌هایی که ذیل عنوان کلی «توسعه جماعت محور» تعریف می‌شوند مشخصاتی مثل مشارکت محور بودن، جلب مشارکت مردم، توان‌افزایی مردم وجود دارد. تعریفی که از مهارت‌های ارتباطی می‌کنیم شاید به مفاهیم روانشناسی تنه بزند: مثلاً چگونه من اصلاً یک ارتباطی را بر بستر اعتماد ایجاد کنم. من خودم راحت کردم و رفتم سراغ لغت‌نامه فکر کردم در فرهنگ لغت ما اصلاً کلمه اعتماد یعنی چه؟ در دهخدا چند فرهنگ لغت دیگر

طی کنیم، تمام هدف‌مان این است که بتوانیم کاری کنیم که مردم در بود یا نبود ما، خودشان مطالبه‌گری و مشارکت و ایفای نقش در زندگی جمعی‌شان را تجربه کنند. این معنای توانمندسازی است.

خانم کهنسال خیلی خوب دو تا مثال را که گفتند (ممنونم که قبل از من صحبت کردید تا من این مصداق و مثال را برای بحثم داشته باشم) همچنان دوتا مثالی زدند از اینکه در اکباتان مردم خیلی راحت اعتماد کردند. شاید به این دلیل است که خود مردم آنجا یک مقدار مشتاق بودند مسئله خودشان را حل کنند. ولی در مثال فرحزاد ماجرا فرق می‌کرده‌است: بچه‌هایی که در تهران کار کردند می‌دانند فرحزاد چقدر به لحاظ مداخلات مختلفی که در این سال‌ها صورت گرفته، دست خورده است، چقدر کار شده در آن‌جا، چقدر گروه‌ها رفتند آنجا و آمدند بیرون و من بعنوان یک تسهیلگر با یک شرح خدمات دیگر می‌خواهم بروم در همان مسیر.

بر این مبنا آنجا یک بی‌اعتمادی‌هایی ایجاد شده است. در این سال‌ها، چه بسا خاطراتی از فریب‌هایی که مردم در جریان این پروژه‌ها خوردند را برای من تعریف کرده‌اند. این فریب‌ها اعتماد مردم را در بسیاری موارد از بین برده‌است.



تمام هدف پروژه‌های توسعه جماعت‌محور یا پروژه‌های اجتماع‌محور یا مشارکت‌محور این است که می‌خواهیم به آن بالای نردبان برسیم: آنجایی که می‌گوییم مصداق قدرت شهروندان است. آنجایی که می‌گوییم توان‌افزایی و آنجایی که می‌گوییم شهروندان توان و اختیار مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها را پیدا کردند.

پس در این پروژه‌ها ما نباید فقط در سطح اجرا به سمت لایه‌های پایین جامعه چرا که این سطح از مشارکت، سطح فریب بود، ما معمولاً با یک شرح خدمات، با یک دستور کار و با یک هدف از پیش تعیین شده‌ای وارد میدان می‌شویم و در این مسیر قصد ما این است که این مسیر را با آن مردم طی کنیم.

با آن جامعه ما به‌عنوان یک آدم بیرونی یک مداخله‌گر به اسم تسهیلگر، توسعه‌یاب، توسعه‌گر، هر چیزی، پژوهشگر و کنشگر وارد میدان می‌شویم و می‌خواهیم این مسیر را

“

در این سال‌ها، چه بسا خاطراتی از فریب‌هایی که مردم در جریان این پروژه‌ها خوردند را برای من تعریف کرده‌اند. این فریب‌ها اعتماد مردم را در بسیاری موارد از بین برده‌است.

”

آن هم میش‌مرغ است که البته الان دیگر متأسفانه موجود نیست. حدوداً سال یک برنامه مدیریتی برای این تالاب نوشته شده بود و تهدیداتی که برای این تالاب عنوان شده بود و یکی از آن تهدیدها، خطر در معرض تهدید قرار گرفتن زیستگاه پرندگان بود. زمان برداشت علوفه این‌گونه بود که یک‌سری از روستاهایی که اطراف این تالاب بودند این روستاها دو نوع رویکرد داشتند: در سال خشکسالی معمولاً می‌رفتند برای برداشت علوفه در این تالاب و این برداشت علوفه ممکن بود هم‌زمان شود به زادآوری پرندها که مثلاً تخم آنها در پوشش گیاهی آنجا بود و این تخم‌های پرندگان در کمباین و تراکتور می‌رفت و آنجا ممکن بود آنها از بین بروند. کلاً پرندها جای آرام می‌خواهند یعنی اگر سروصدایی در محیط وجود داشته‌باشد، زیستگاه این پرندها ناامن می‌شود و وقتی زیستگاه ناامن می‌شود نه می‌تواند زادآوری کند نه می‌تواند آنجا اتراق کند. این مسئله‌ای بود که برای پروژه از طرف دفتر توسعه سازمان ملل متحد دفتر طرح تالاب‌های ایران تعریف شده بود هدف این بود که ما برویم با خود جامعه محلی برای حفاظت از این پوشش گیاهی گروه‌هایی را تشکیل بدهیم. یعنی با جماعت‌هایی از خود مردم بیاییم ببینیم چه کاری می‌توانیم انجام بدهیم که از این گونه‌ها و پوشش گیاهی محافظت کنیم و یک‌گونه مدیریت مشارکتی در این تالاب را با خود آنها رقم بزنیم. این خیلی ایده جذابی بود. من هم آن زمان ده دوازده سال جوانتر از الان بودم و هیجان و عشق اینکه برویم ببینیم چه کاری می‌توانیم برای این مسأله انجام بدهیم. دو سال قبل از آن هم من در همان منطقه در پروژه‌های دیگری کار کرده بودم و با فضای منطقه و روستاهای آن آشنا بودم. در برداشت‌های اولی که به عنوان

در چنین بستری من می‌خواهم تلاش کنم اعتمادسازی کنم خیلی مهم است که رویکرد برای این اعتمادسازی چیست؟ می‌خواهم با یک مثالی که یکی از تجربه‌های تلخ خودم هم در یکی از این پروژه‌هاست صحبت‌م را ادامه دهم. ما در یکی از پروژه‌ها، چه گروه تسهیلگر، چه جامعه محلی و چه نهادهای مسول همه‌ی ما داشتیم می‌چرخیدیم و این اعتماد در جامعه‌ی هدف شکل نمی‌گرفت و به هر شکلی که بود و می‌خواهم در این مثال بگویم که چقدر این مسیر یک تیغ دو لبه است یعنی اگر یک مقداری مواظب نباشید تو با قصد و نیت اعتماد رفتی با قصد و نیت این رفتی که کار خوب انجام بدهی یک کمک کنی به آن مسئله‌ای که در آن جامعه محلی است ولی ممکن است که تنه بزند به آن بخشی که ارنشتاین می‌گوید محرومیت از مشارکت و در نتیجه احساس فریب‌خوردگی.

در جریان یکی از این پروژه‌ها، در تالاب قره قشلاق جنوب دریاچه ارومیه که بزرگترین تالاب‌های اقماری اطراف دریاچه ارومیه در مصب زرین‌رود و سیمین‌رود فعالیت می‌کردیم. این تالاب از نظر زیستگاه پرندگان دارای ارزش است به طوری که فکر کنم بیش از صد و پنجاه نوع گونه پرند آنجا است. گونه شاخص

تسهیلگر وقتی وارد میدان می‌شود مورد ارزیابی جامعه هدف قرار می‌گیرد: جامعه محلی همیشه شما را ارزیابی می‌کنند. و معمولاً چندان سؤال مثلاً چالشی از شما می‌پرسند تا ببینند هدف شما چیست؟ نیت شما چه چیزی است؟ برای چه آمده‌ای؟ آمدید فقط مثلاً آن اهداف آن دستگاهی که تو را فرستاده است: مثلاً شهرداری شما را فرستاده است، سازمان محیط زیست شما را فرستاده است و اهداف آنها را می‌خواهید پیش ببرید یا نه، می‌خواهید یک مقداری به مردم هم مثلاً کمک کنید.

ما در آن ارزیابی اولیه از سوی جامعه هدف یک مقداری قبول شدیم: دیگر آنها فهمیدند که ما دغدغه دو جانبه داریم یعنی دلمان می‌خواهد این تضاد منفعی که آنجا وجود دارد را به گونه‌ای بتوانیم آن را حل کنیم ولی یک مرحله دیگری بود که اتفاقاً جامعه محلی خیلی باهوش است، یعنی در طول سال‌هایی که من کار کردم این بوده است که همیشه از توان تحلیلی یک روستایی آنقدر غافل‌گیر شدم که می‌تواند موقعیت خود را تحلیل کند. چالش اعتماد ما از اینجا شروع شد که منافع ما چه چیزی است؟ از منظر جامعه‌ی هدف، بله ما هدف شما را می‌فهمیم و می‌دانیم شما هم صادقانه آمدید جلو می‌خواهیم یک کاری برای ما کنید یا برای پرنده‌ها یک کاری کنید، ولی این منافع ما چه است؟ سوال هوشمندانه آنها این بود آیا شما می‌خواهید فقط پرنده‌ها حفظ شوند در تالاب؟ یا می‌خواهید که ما هم به آن منفعی که در این تالاب داریم برسیم؟ یعنی می‌خواهید منافع ما را بگیرید که ما دیگر آنجا برداشت علوفه را انجام ندهیم پس چگونه به شما اعتماد کنیم؟ شما قرار نیست که یک روزی اگر ما با شما همراه شدیم بیایید و به ما بگویید دیگر حق ندارید بیایید اینجا و به ما بگویید حق ندارید برای همیشه



“ در طول سال‌هایی که من کار کردم همیشه از توان تحلیلی یک روستایی آنقدر غافل‌گیر شدم که می‌تواند موقعیت خود را تحلیل کند. ”

مطالعه شناختی داشتیم سه تا از این روستاها خیلی با این مسأله و خشکسالی و برداشت علوفه درگیر بودند ما فیلم‌ها و عکس‌هایی گرفتیم مثلاً بازدیدهایی از آنجا به صورت شبانه که می‌رفتیم کمباین داشت در تالاب مثلاً درو می‌کرد که پوشش گیاهی را از بین می‌برد و بدون اینکه مثلاً هیچ رعایت مثلاً یک‌سری اصول را کنند. ما ابتدا بهره‌بردارها را پیدا کردیم. با این بهره‌بردارها نشست‌هایی را گذاشتیم یک جایی

“

**سوال هوشمندانه
محلّی‌ها این بود
آیا شما می‌خواهید
فقط پرنده‌ها حفظ
شوند در تالاب؟ یا
می‌خواهید که ما
هم به آن منافی‌ها
در این تالاب داریم
برسیم؟**

”

برداشت علوفه انجام بدهید.

به این ترتیب ما را در مگننه‌ای قرار می‌دهند که مجبوریم آنجا یک مقداری آن اعتماد مبتنی بر یک گونه‌ای محاسبه را در معادلاتمان لحاظ کنیم. اینجا بحث شخص من تسهیلگر نیست بحث این است که تضاد منافع اینجا وجود دارد: یعنی وقتی که خشکسالی است چشم امیدم به این تالاب است چشم امیدم همیشه به این تالاب بوده است پوشش گیاهی آنجاست که بتواند زندگی مرا تأمین کند.

یکی از شاخص‌های دیگر اعتماد به تخصص بومی است: آنها دانش قوی داشتند و یکی از چیزهایی که به ما می‌گفتند این بود که شما که دارید می‌گویید زادآوری پرنده‌ها مهم است یعنی ما در تیرماه می‌رویم برداشت علوفه و در تیرماه پرنده‌ها زادآوری ندارند. زادآوری آن‌ها در فروردین و اردیبهشت تمام شده است. اصلاً آن موقع دیگر تخمی آنجا وجود ندارد که از بین



کنیم چقدر ما می‌خواهیم از منافع خودمان بگذریم بخاطر حفظ پرنده‌ها و چقدر شما می‌خواهید از آن منافع خودتان بگذرید برای تأمین زندگی ما. تمام این بخش‌ها مکتوب شد دستگاه‌ها را درگیر کرده بود از کشاورزی منابع طبیعی همه آنها ماهی، دوماه و سه ماهی یک بار بسته به اینکه چه زمانی موضوعی بود آن جلسات تشکیل شود. همه این نهادها نماینده‌های خود را می‌فرستادند در آن کمیته. کمیته محلی بود برای تصمیم‌گیری در مورد وضعیت این تالاب ما به یک توافقی رسیدیم و قرار شد با استفاده از تلفیق یک دانش آکادمیک و دانش بومی و اینکه فصل و زمانی که برداشت علوفه به ضرر زیستگاه پرندگان است به یک طرح عملیاتی برسیم. این برنامه مشخص شد و با جامعه محلی توافق کردیم که در این زمان‌های خاص

“

یکی از شاخص‌های دیگر، اعتماد به تخصص بومی است: آنها دانش قوی داشتند. باید از تلفیق دانش آکادمیک و دانش بومی استفاده کرد.

برای حل مشکل با جامعه محلی توافق کردیم. این توافق، و قرارداد بخشی از آن اعتماد بود. وگرنه جامعه محلی نمی‌توانست به همین راحتی به واقعیت‌زیت و اهداف و نمی‌دانم قصه‌هایی که ما می‌گفتیم و علایقی که ما داشتیم به این توافقات برسد و به ما اعتماد کند.

”

برود. من تسهیلگر اگر آنجا یک مرحله اعتماد را گذرانده‌ام آدمم جلو اگر من آنجا تخصص نداشته باشم اطلاعات نداشته باشم و یا این چالش‌ها را نتوانم حل کنم دوباره برمی‌گردم عقب و دیگر اعتماد از من سلب می‌شود در این بخش ما در تیم خودمان دوستانی داشتیم که پرندشناس بودند و دوستان دیگری که تخصص گیاهشناسی داشتند. ما علاوه بر این دانش آکادمیک، از دانش بومی خود مردم هم استفاده کردیم: ما به مردم گفتیم از دانش خودتان به ما بگویید که دقیقا نقطه‌هایی که حتی از خاطرات آنها کجاها مثلا تخم پرند پیدا کرده بودند آن نقطه‌ها را رفتیم نشان‌گذاری کردیم همه آنها در نقشه درآمد بود و در جی‌آی‌اس ثبت شده بود. بعد یک پایش‌هایی را به همراه متخصصانی که داشتیم ما بعنوان تسهیلگر و خود مردم آن بهره‌بردارهایی که داشتیم رفتیم تمام آن منطقه در مثلا گفتند تیرماه نداریم یا خرداد مثلا حالا من شاید این ماه‌ها را یک مقدار اشتباه بگویم در خرداد یا تیر ما پرنده‌ها زادآوری ندارند

ما با ساکنین منطقه به توافقاتی رسیدیم، یعنی اعتماد شکل گونه‌ای قرارداد بین ما و ساکنین محلی به خود گرفته بود از ما می‌پرسیدند که سال بعد ممکن است اصلا اینجا نباشید آن دیگران عضو تیم‌تان هم نباشند و مسؤولین محیط زیست هم عوض شده باشند. بعد ما فردا از چه کسی باید پیگیری کنیم که قرار بوده که سهم ما از تالاب محفوظ باشد ما سهم آن برداشت را داشته باشیم با رعایت این که زمان و فصل درسته علوفه چینی را مثلا رعایت کنیم این چیزی بود که ما می‌خواستیم قرارداد کنیم ما را بردند سمت اینکه خب اینجا شد اعتمادی مبتنی بر یک قرارداد بود یک چیزی بود که بین ما و آنها صورتجلسه شود نوشته شود به رأی گذاشته شود و باید توافق

شما برداشت علوفه را انجام ندهید. برای آن یک محدوده‌های جغرافیایی معین کردیم و در آنجا یک بافرهایی گذاشتیم که زون مثلا یک ما خیلی حساس بود زون دو مثلا کمتر حساس بود زون سه حساسیت خیلی کمتری داشت که اگر خشکسالی مثلا خیلی شدید است شما نیاز به برداشت علوفه دارید زون سه را می‌توانید برداشت کنید.

نظیر این این توافق‌ها به صورت خیلی شفاف انجام شد و این توافق، و قرارداد بخشی از آن اعتماد بود. وگرنه جامعه محلی نمی‌توانست به همین راحتی به واقعیت نیت و اهداف و نمی‌دانم قصه‌هایی که ما می‌گفتیم و علایقی که ما داشتیم به این توافقات برسد و به ما اعتماد کند.

مفهوم «توانمندسازی»: تأملی نظری، نقدی زمینه‌مند



بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان

■ زهرا اسکندری، رضا امیدی، پیام روشنفکر،
سمانه ذاکری

توضیح: یکی از فعالیت‌های پژوهشی بنیاد در سال ۱۴۰۲ در حوزه پژوهش‌های بنیادی مرتبط با فعالیت میدانی این نهاد، تدوین «فرهنگ توصیفی توسعه جوامع محلی» بود. ایده‌ی تدوین این فرهنگ توصیفی برآمده از تجربیات سال‌های اخیر بنیاد و درک ضرورت نیاز به ایجاد یک اشتراک نظر و بینا ذهنی کردن مفاهیم و ادبیات علمی بومی و جهانی در این حوزه بود. این فرهنگ توصیفی که شامل مدخل‌های پانزده‌گانه‌ای از مفاهیم اساسی مرتبط با حوزه توانمندسازی جوامع محلی بود، در قالب طرحی از سوی بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان طراحی شد و توسط سمانه ذاکری در نقش مجری طرح و رضا امیدی در نقش ناظر آن در سال ۱۴۰۲ به پایان رسید. به شکل طبیعی، این مدخل‌ها، نیازمند نقد و بررسی متخصصین حوزه‌های مرتبط جهت سنجش کیفیت متن مورد نظر بود. به همین دلیل مقرر شد در یکی از نشست‌های عمومی بنیاد، نخستین مدخل از این فرهنگ توصیفی با عنوان مدخل «توانمندسازی» ارائه‌شده و مورد بحث و بررسی قرار گیرد. این متن به گزارش مبسوط این نشست نقد و بررسی اختصاص دارد.

«توانمندسازی» تأملی نظری نقدی زمینه‌مند

شنبه ۴ شهریور ۱۴۰۲
ساعت ۱۷ تا ۱۹

محل برگزاری: تهران، خیابان قائم
مقام فراهانی، کوچه دهم، پلاک
۲۴، طبقه ۲، واحد ۱۳
بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان

حضور برای عموم علاقمندان آزاد است
نشست مجازی و حضوری

لینک حضور مجازی در نشست

<https://meet.google.com/jgr-nebf-nmk>



www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۳۷۷۲۲۴۱۰

ارائه‌دهندگان:

دکتر زهرا اسکندری

دکتر رضا امیدی

دکتر پیام روشنفکر

خانم سمانه ذاکری

محمد جواد دردکشان: سلام و عرض ادب خدمت همه دوستان. دیگر آرام آرام این نشست‌های بنیاد یک ریتمی دارد به خود می‌گیرد که انشاالله به مدد حضور شما و همتی که دارید امیدواریم که بحث‌های شایسته‌ای در گیرد و پیرامون مفهوم توسعه جامعه محلی به توافقات و به درواقع هم‌فهمی‌های مشترکی برسیم. دغدغه اصلی این جلسات فربه کردن ادبیات پیرامون این موضوع است. در این جلسه آقای دکتر امیدی به یک معنا دایر نشست هستند و در طی جلسه متنی که بعنوان مدخل مفهوم «توان‌افزایی» برای این موضوع نوشته شده است توسط خانم ذاکری ارائه می‌شود، سپس دکتر روشنفکر و خانم اسکندری هم نقد و بررسی این متن را

انجام می‌دهند. طبیعتاً همه دوستان حاضر و دوستانی که بصورت مجازی در جلسه هستند فرصت خواهند داشت که نظرات خود را بگویند. ما هم به نظرات تک تک شما نیازمند هستیم به‌خاطر اینکه به یک درواقع تفاهم اجتماعی پیرامون مفاهیمی که در حوزه توسعه جامعه محلی است نیاز داریم. لذا خواهش می‌کنم که ما را از نظرات خودتان در ادامه محروم نکنید.

بنیاد بعنوان یک سازمانی که دلش می‌خواهد درمدار یادگیرندگی قرار بگیرد، مسائل خودش را شناسایی می‌کند و در یک فرایندی سعی می‌کند به آن پاسخ بدهد. در سیری که طی

کردیم یکی از مسائلی که خودش را نشان داد این بود که در خلاء تعامل مؤثر با یکدیگر چه در سطح تیم اجرایی در درون بنیاد، چه در سطح تعامل با سایر نهادهایی که در این حوزه فعال هستند و چه با هر کسی که دغدغه‌ای در این حوزه دارد یک عنصر مغفول بوده است. پیش‌زمینه‌ی پر کردن این خلاء این است که مشخص کنیم تعاریف این مفاهیم دقیقاً چه چیزی هستند و درواقع به دنبال چه چیزی هستیم.

ایده تدوین یک دانشنامه در این حوزه از احساس این خلاء شکل گرفت و زحمت آن را به آقای دکتر امیدی و خانم ذاکری داده‌ایم. خواستیم

یک مقدمه بسیار کوتاهی بگویم که در واقع تقدیری هم از آقای دکتر امیدی و خانم ذاکری که تا اینجا برای نهایی کردن این دانشنامه و فرهنگ توصیفی تلاش فراوانی انجام داده‌اند باشد. از آقای دکتر امیدی تقاضا می‌کنم که جلسه را از اینجا به بعد مدیریت کنند و سپس از نظرات سایر عزیزان هم بهره‌مند شویم.

رضا امیدی: سلام عرض می‌کنم خدمت دوستان. اگر بخواهم یک توضیح اضافه‌تری بدهم در واقع خود بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان از چندی پیش گویا به این ملاحظه رسیده بود که یک مجموعه مفاهیم پرکاربردی در حوزه فعالیت‌های مدنی و حتی در حوزه سیاستگذاری که این سال‌ها زیاد از آنها استفاده شده است اما به نظر می‌آید هنوز یک به تعبیری نظم گفتار حول آنها شکل نگرفته، یعنی هر کسی اصطلاحاً از ظن خود یک برداشتهایی از این مفاهیم می‌کند را به صورت دقیق‌تر تعریف و متنی را در این راستا منتشر کند. هدف از این کار این بوده که این متن در گام اول در مجموعه خود و فعالان مدنی و بعد به تدریج از طریق گفتگوهایی که با سایرین می‌کند بتواند به یک نظمی در ادبیات این حوزه برسد. پس این ایده شکل گرفت که یک فرهنگ توصیفی را حول مفاهیم مرتبط با توسعه اجتماع محور در واقع تدوین کند.

برای اجرایی کردن این ایده، بعد از یک مجموعه رفت و برگشتهایی بین جمعی از صاحب‌نظران، حدود پانزده مفهوم کلیدی انتخاب شد که هر کدام از این مفاهیم، دارای پیشینه و سابقه تاریخی دارند. بنا شد در گام اول در واقع با محوریت خانم ذاکری و منابع مختلفی که وجود دارد ابتدائاً یک به یک این مفاهیم تعریف شود که سابقه تاریخی آنها چیست؟ از کجا آمده‌اند؟ چه رویکردهای نظری در مورد آنها وجود دارد؟ به لحاظ عملیاتی

در واقع چگونه آنها در واقع تعریف شده‌اند؟ در رشته‌ی سیاستگذاری چه معنایی از آنها بوجود آمده است؟ و چگونه نمود پیدا کرده‌اند؟ و چه نگاه‌ها و رویکردهای انتقادی نسبت به آنها وجود دارد؟ مثلاً همین واژه «empowerment» که حالا در ایران تحت عنوان توانمندسازی، مقتدرسازی، توان‌افزایی، توانمندی و بسیاری از آنها ترجمه شده است هم در ترجمه دچار مناقشه‌هایی شده که خود این مناقشه‌ها هم محصول آن تفاوت رویکردهای نظری پیش‌گفته است.

همانطور که گفتم در گام اول، این مفاهیم بر اساس منابع مختلف در حد دو تا سه هزار کلمه تعریف می‌شوند. بعد ابتدائاً توسط خود فعالانی که مثلاً بنیاد می‌شناسد و با آنها در ارتباط است نظرانی گرفته می‌شود و بعد از رفت و برگشت‌ها و اصلاح‌هایی که انجام شده، بنا بر این است که در واقع نظر صاحب‌نظران از دانشگاه تا بیرون از دانشگاه گرفته شود و در نهایت یک نشست‌هایی این چنینی برگزار شود که بر اساس آن ما بتوانیم آن ویرایش آخر هر مفهوم را تهیه کنیم. تا الان حدود هفت، هشت مفهوم را خانم ذاکری زحمت کشیدند با آن منابعی که عموماً هم منابع زبان اصلی هستند استخراج و تدوین کرده‌اند. به رغم اینکه خیلی از این مفاهیم، مفاهیم پرکاربردی هستند اما در جستجوهای که ما داشتیم کتاب‌ها و متونی که تا الان در مورد آنها ترجمه شده یا تألیفی وجود دارد بسیار اندک هستند. حتی در پژوهش‌های دانشگاه‌های اصلی مثل تهران و علامه ما جستجو کردیم: مثلاً پایان‌نامه‌ها را می‌بینیم که خیلی خیلی انگشت شمار حول این مفاهیم انجام شده‌اند.

امروز اولین مفهومی که در این دانشنامه تدوین شده و قرار شده است که این نشست برگزار شود با حضور خانم دکتر اسکندری و آقای دکتر

چه مذهبی دارند، چه قومیتی دارند یا چه نژادی هستند باید بتوانند به نهادهای اجتماعی و قواعد بازی دسترسی داشته باشند و در سازوکارهای رسمی موجود در جامعه مدخلیت و حضور داشته باشند. مثلاً بعداً کسانی ذیل دیدگاه‌های مکتب یا نگاه‌های انتقادی تحت عنوان «سیاست حضور» به این حوزه پرداختند. محور سوم، «انسجام اجتماعی» است. انسجام اجتماعی به این معنا که ارتقاء کیفیت اجتماعی زندگی منوط به این است که پیوندهای

روشنفکر که هر دو نفر در موقعیت‌های متفاوت با چنین مفاهیمی هم کار تجربی دارند و هم کار پژوهشی دارند در واقع این را پیش می‌بریم. دوستان در مورد آن مفهوم بحث می‌کنند اگر بخواهم یک مقدمه خیلی مختصری بگویم در مورد خود این مجموعه مفاهیمی که انتخاب شده‌اند و این که چه خود ما که آنها را انتخاب کرده‌ایم و در توضیح اینکه با چه لنز نظری و چه رویکردی داریم به این مفاهیم نگاه می‌کنیم می‌توانم بگویم که در واقع دست‌کم برای خود من که به توصیه و پیشنهاد دوستان طرح اولیه این فرهنگنامه را تقدیم آنها کردم، باید به این نکات اشاره کنم: نخست اینکه از اواخر دهه نود میلادی یک ادبیاتی حول مفهوم کیفیت اجتماعی زندگی به ویژه در جهان شکل گرفت و به تدریج این ادبیات فربه شد این ادبیات حول چهار محور بر مبنای پیشبرد سیاست‌های اصطلاحاً «توسعه اجتماع محور» تولید می‌شد: این چهار محور اصلی هر کدام از آنها یک ادبیات مفصلی دارند و من نمی‌خواهم الان به آن بپردازم. فقط می‌خواهم یک مقدمه‌ای درباره بحث خانم ذاکری گفته باشم:

یکی از محورهای مهم، مسئله‌ی «ادغام اجتماعی» یا اصطلاحاً (شمولیت اجتماعی) است. اساس این محور این است که می‌گویند جداسازی در جامعه بنیاد «فاشیسم» است؛ یعنی هر نوع جداسازی بر اساس مذهب، جنسیت، قومیت و طبقه اگر به وجود بیاید می‌تواند به بنیان‌های جامعه یا «ما» بودن مان آسیب بزند.

اجتماعی تقویت شوند. اعتماد اجتماعی، سرمایه اجتماعی و مفاهیمی که باز اواخر دهه نود خیلی گسترش پیدا کرد هم ذیل همین محور فهم می‌شوند.

در نهایت محور چهارمی که امروز بحث آن است بحث empowerment یا توانمندی اجتماعی یا توان‌افزایی اجتماعی است. خود این مفهوم «توان‌افزایی» در سه سطح شخصی، اجتماعی و سیاسی معنا پیدا می‌کند. مثلاً در بعضی از نهادهای بین‌المللی اساساً از «empowerment» را با میزان امکان شنیده‌شدن صدای طبقات مختلف و افراد مختلف در کردارهای قدرت تعریف می‌کنند. یعنی می‌گویند حد

اولین محور خود بحث «تامین و امنیت اقتصاد اجتماعی» است.

دومین محور، مسئله‌ی «ادغام اجتماعی» یا اصطلاحاً (شمولیت اجتماعی) است. اساس این محور این است که می‌گویند جداسازی در جامعه بنیاد «فاشیسم» است؛ یعنی هر نوع جداسازی بر اساس مذهب، جنسیت، قومیت و طبقه اگر به وجود بیاید می‌تواند به بنیان‌های جامعه یا «ما» بودن مان آسیب بزند. بنابراین مسئله در بین سیاست‌گذاران توسعه و سیاست‌گذاران اجتماعی اینطور معنادار و جدی شد که افراد مختلف جدا از اینکه در چه طبقه‌ای هستند، چه جنسیتی دارند،

مطلوب توانمند شدن این است که صدای گروه‌های مختلف در کانال‌های سیاست‌گذاری شنیده شود. برای این شنیده شدن آن‌ها باید در این موقعیت‌ها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم حضور داشته باشند.

پس باید احتیاط کرد که مثلاً همین مفهوم «empowerment» خودش دست‌آویز یا ابزار رویکردهای ریاضت اقتصادی نباشد، بهانه‌ای برای رویکردهای فردگرایانه نباشد و به این رویکردها ختم نشود که اگر شما در موقعیت ضعیف و محرومی قرار دارید در وهله اول خود شما هستید که مشکل دارید. پس باید خیلی به کاربرد این چهار محور احتیاط کرد.

من بیشتر از این صحبت نمی‌کنم چرا که همانطور که گفتم هر کدام از این محورها و مسائل یک بحث مفصلی می‌طلبند که شاید در جلسات بعد هر بار یک بخشی را بشود باز کرد.

در خدمت خانم ذاکری هستیم که در واقع زحمت اصلی کار به عهده ایشان است که بحث مربوط به مدخل «توانمندسازی» را ارائه کنند.

سمانه ذاکری: خیلی تشکر می‌کنم از دکتر امیددی که خیلی مفصل توضیحاتی را در مورد روند کار و هدفگذاری دادند. من یک ارائه خیلی کوتاهی خواهم داشت در مورد خود مفهوم «توان‌افزایی» که شامل چند بخش است: یک بخش آن در مورد این که چه تعاریفی اساساً از این مفهوم وجود دارد؟ دوم اینکه این مفهوم چه ابعادی دارد؟ سوم اینکه دارای چه سطوحی است؟ چهارم اینکه نقش دولت‌ها در فرآیند توان‌افزایی چه چیزی است؟ سازمان‌های مردم‌نهاد چه نقشی دارند؟ و در نهایت اینکه چه انتقاداتی به رویه‌های معمول توانمندسازی و این ادبیات وجود دارد؟

حد مطلوب توانمند شدن این است که صدای گروه‌های مختلف در کانال‌های سیاست‌گذاری شنیده شود.

مجموع این چهار محور که تحلیل‌هایی حول آنها وجود دارد و می‌شود بحث‌های مفصلی حول هر محور کرد یک رابطه هم‌افزا و در عین حال رفت و برگشتی با همدیگر دارند که نبودن هر کدام آن می‌تواند به کلیت آن آسیب بزند و همه آنها تحت مفهوم بزرگتری بنام «همبستگی اجتماعی» صورت‌بندی شده است. که اساس آن، احقاق حقوق شهروندان است. یعنی چه؟ یعنی اینکه به‌عنوان مثال این نهاد مدنی یا هر نهاد مدنی اگر در هر زمینه‌ای فعالیت می‌کند باید توجه به این داشته باشد که فعالیت آن با رویکرد حق‌محوری باید صورت بگیرد. یعنی اگر مثلاً شما می‌روید در فلان استان و در فلان منطقه برای یک گروه هدفی با هر مشخصاتی فعالیت می‌کنید باید اشراف داشته باشید که آنها «حق دارند» که از این خدماتی که دولت، نهاد مدنی یا هر کسی به آنها می‌دهد برخوردار باشند. یعنی این یک لطف یا امتیاز نیست و این حق‌محوری در واقع با اهمیت بنیادین حقوق شهروندی پیوند خورده و مسئله‌ای بسیار جدی است.



“

وقتی تعاریف سازمان‌های بین‌المللی را با هم مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که خیلی عناصر مشترکی اتفاقاً با هم دارند. طبق این تعاریف توانمندسازی به معنای افزایش توانایی افراد است به این منظور که آنها بتوانند تصمیمات هدفمندی را اتخاذ کنند و این تصمیمات را عملی کنند و در نهایت آنها را به دستاورد تبدیل کنند.

”

اولین پرسش برای نوشتن این مدخل برای ما این بود که اساساً توان‌افزایی چه معنایی دارد؟ و چه تعاریفی از آن وجود دارد؟ ما در وهله اول به سراغ تعاریفی رفتیم که مراجع بین‌المللی در مورد این مفهوم ارائه داده‌اند. نهادهایی مانند سازمان ملل، بانک جهانی، وزارت توسعه بین‌الملل بریتانیا و غیره. وقتی که تعاریف این سازمان‌ها را با هم مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که خیلی عناصر مشترکی اتفاقاً با هم دارند. طبق این تعاریف توانمندسازی به معنای افزایش توانایی افراد است به این منظور که آنها بتوانند تصمیمات هدفمندی را اتخاذ کنند و این تصمیمات را عملی کنند و در نهایت آنها را به دستاورد تبدیل کنند. یک عنصر دیگر از توان‌افزایی مطابق با این تعاریفی این است که افراد قادر شوند خودشان بر آن فرایندهای توسعه‌ای کنترل داشته باشند. همچنین بر تصمیمات و آن دسته از عواملی که زیست روزمره آنها را متأثر می‌کند کنترل داشته باشند و در نهایت اینکه بتوانند به یک‌سری شبکه‌ها و ائتلاف‌ها در سطح جماعت‌هایشان و یا خارج

“

**«توان‌افزایی روانشناختی»
تغییری است که در سطح آگاهی
افراد ایجاد می‌شود. به این معنا
که افراد نسبت به توانایی‌هایی
که در تصمیم‌گیری و حل مسائل
خودشان دارند باور پیدا می‌کنند.**

”

کسب کردند و چه عملی به آن بدهند علاوه بر این گفتیم که یک سطح دیگر از توان‌افزایی در سطح جماعت‌ها اتفاق می‌افتد در این سطح تمرکز فرایند توان‌افزایی بر خود جماعت‌های محلی است مبنای آن یک نوع تفکر انتقادی است و مستلزم این است که اعضای در حاشیه‌مانده‌ی جماعت‌ها مشارکت دموکراتیکی طی این فرایند داشته باشند و بتوانند نقش فعالانه‌ای در تصمیم‌گیری‌ها ایفا کنند.

یک نکته مهم در مورد توان‌افزایی در سطح جماعت‌ها نقشی است که سازمان جماعت محور یا سازمان‌های مردم نهاد به واسطه تلاش‌هایی که برای ترویج کار جمعی بین اعضای جماعت‌ها انجام می‌دهند در این سطح ایفا می‌کنند. یکی از مدل‌هایی که در ارتباط با توان‌افزایی وجود دارد مدل راتمن است که مربوط به اواخر دهه نود است. این مدل خود سه درواقع سه نوع است: یعنی یک مدل سه بعدی است که یکی از ابعاد آن «مدل توسعه جماعت‌های محلی» است، یکی از آن «مدل برنامه‌ریزی اجتماعی» و در نهایت «مدل کنش اجتماعی»، مدل توسعه جماعت‌های محلی؛ درواقع مستلزم این است که خود اعضای جماعت‌ها بصورت جمعی در کل فرایندهای تصمیم‌گیری از مرحله‌ای که اهداف تعیین می‌شوند تا آن روندهایی که برای دستیابی به

از آن را شکل بدهند، منتها علاوه بر این تعاریفی که سازمان‌های بین‌المللی ارائه می‌دهند یک ادبیات انتقادی و یا به اصطلاح می‌شود گفت رادیکال‌تری هم در این حوزه شکل گرفته است و آن چیزی که ما در این ادبیات می‌بینیم این است که توان‌افزایی به مثابه «یک مبارزه جمعی» تلقی می‌شود. مبارزه جمعی که درواقع اعضای جماعت‌ها علیه آن روابط اجتماعی که آنها را تحت انقیاد درمی‌آورند راه می‌اندازند. از این منظر فرایند توان‌افزایی یک فرایند تعاملی محسوب می‌شود که بین فرد و محیط آن جریان دارد. نتیجه‌ای که این فرایند به بار می‌آورد شهروندانی هستند که به نوعی آگاهی سیاسی انتقادی دست پیدا کرده‌اند. از توانایی اینکه با دیگران با سایر اعضا مشارکت داشته باشند برخوردار می‌شوند می‌توانند بر محرومیت‌های خودشان غلبه کنند و بر محیط زندگی خودشان تاثیرگذاری داشته باشند.

یک بحث دیگر که در مورد توان‌افزایی وجود دارد این است که ما در دو سطح مختلف می‌توانیم توان‌افزایی را پیگیری کنیم یکی سطح فردی است و یکی سطح جماعت‌ها، خود سطح فردی شامل دو نوع تغییر می‌شود: یک تغییر که آن را «تغییر درونی» می‌نامیم و با عنوان «توان‌افزایی روانشناختی» هم شناخته می‌شود که تغییری است که در سطح آگاهی افراد ایجاد می‌شود. به این معنا که افراد نسبت به توانایی‌هایی که در تصمیم‌گیری و حل مسائل خودشان دارند باور پیدا می‌کنند. سطح دیگر از توان‌افزایی فردی درواقع شامل «تغییر بیرونی» است که باز با عنوان «توان‌افزایی سیاسی» هم از آن یاد می‌شود. چنین تغییری یک نوع تغییر عینی است و معنایی هم که دارد به این صورت است که افراد طی فرایند توان‌افزایی می‌توانند آن دانش، اطلاعات، مهارت‌ها و قابلیت‌هایی را که

اهداف طی می‌شود حضور داشته باشند.

مدل برنامه‌ریزی اجتماعی به لحاظ سطح مشارکت یک مقدار متفاوت است و رویکرد آن، رویکرد حل مسئله است و اتکاء آن هم به یک سری تغییرات منطقی و برنامه‌ریزی شده برای بهبود شرایط زندگی جماعت‌ها. در این مدل، تصمیم‌گیری‌ها معمولاً برعهده اشخاص متخصص است تا اینکه بر عهده خود اعضای جماعت‌ها. نمونه‌هایی از این مدل را در پروژه‌هایی مثل پروژه‌های ارتقای سلامت روان یا پروژه‌های تامین مسکن ارزان قیمت مشاهده می‌کنیم.

در آخر ما مدل کنش اجتماعی را داریم که تاکید بسیاری بر عدالت اجتماعی و دموکراسی در فرایند توان‌افزایی دارد. بیشترین کاربرد این مدل در گروه‌های در حاشیه‌ای است که خودشان را در قالب یک جماعت سازمان‌دهی می‌کنند و قصد دارند که تغییرات بنیادی را در نهادهای اجتماعی که حاکم بر جماعت‌ها هستند ایجاد کنند. در واقع هدف از مدل کنش اجتماعی این است که قدرت، منابع و اختیارات تصمیم‌گیری در سطح جماعت‌ها بازتوزیع شود.

علاوه بر این موارد، ما باز یک سطح‌بندی دیگری هم برای توان‌افزایی داریم و می‌توانیم آن را واجد سه بعد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بدانیم. بعد اقتصادی توان‌افزایی به این معنا است که مهارت‌ها، قابلیت‌ها و منابع مناسبی برای افراد تضمین شود و ما اطمینان حاصل کنیم که افراد می‌توانند به درآمد و معیشت پایداری دسترسی داشته باشند، در مورد بعد «توان‌افزایی اجتماعی» ما باز با دوسطح مواجه هستیم یک سطح فردی و یک سطح جمعی؛ در سطح فردی توان‌افزایی به این معنا است که افراد بتوانند به منابعی دست پیدا کنند که به واسطه آنها بتوانند تصمیماتی را بگیرند که کنترل محیط و شیوه زندگی‌شان را در دست بگیرند. این شیوه در سطح جمعی و در قالب نقش نهادها و سازمان‌ها خیلی اهمیت پیدا می‌کند و این نهادها هستند که به گروه‌های به اصطلاح در حاشیه کمک می‌کنند که به یکسری منابع توان‌افزا دسترسی پیدا کنند. منابعی مثل دارایی‌های مادی، سلامت، آموزش، تعلق اجتماعی و غیره و به آنها کمک کنند با سیستم‌هایی که سبب مطرود شدن یا محرومیت آنها می‌شوند مقابله کنند.

در نهایت در رویکرد «توان‌افزایی سیاسی» دوباره بحث بر سر بازتوزیع منابع قدرت به کسانی که در حال حاضر فاقد قدرت هستند می‌باشد. و در این رویکرد تأکید بسیاری بر روی اینکه افراد طی یک فرایندهایی دموکراتیکی در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داشته باشند وجود دارد.

“

مهمترین نقشی که دولت برای توان‌افزایی ایفا می‌کند این است که خدمات اساسی از جمله آموزش، بهداشت و غیره را تأمین کند.

”

که برای سازمان‌های مردم‌نهاد در نظر گرفته شده است به این ترتیب هستند که به تأمین مالی پروژه‌ها، خدمات رفاهی و آموزشی کمک کنند و در حوزه آگاهی‌بخشی فعالیت کنند. خدمات مشاوره، پشتیبانی و حمایت‌طلبی را داشته باشند. کمک‌های حقوقی برای اعضای جمعیت‌ها در دستور کار خود قرار بدهند یا کارهایی مثل تأمین مالی خرد و اعطای وام کمک به تولید در سطح محلی، تقویت بازارهای محلی، توسعه منابع انسانی اجتماعی و سرمایه‌ای ترویج مشارکت بین افراد در واقع میانجی‌گری کردن بین جمعیت‌ها به سیستم‌هایی که در سطح بزرگتر وجود دارند و کمک به تشکیل گروه‌های خودیار را به عنوان هدف خود معین کنند.

یک رویکردهای انتقادی‌تری هم شکل گرفتند که همانطور که دکتر امیدی اشاره کردند از جهات مختلف مداخلات جریان اصلی را مورد انتقاد قرار می‌دهند از این جهت که بخش زیادی از مداخلاتی که در حوزه توان‌افزایی پی گرفته می‌شود، بسترهای تاریخی، سیاسی و فرهنگی نادیده گرفته می‌شوند و این نادیده انگاری باعث این می‌شود که صرفاً یک‌سری گفتار یکسان در مناطق مختلف در بسترهای مختلف تکرار شود و پتانسیل‌های رهایی‌بخشی این رویکردها هدر برود.

همچنین این رویکردها ردی بر این ادعا هستند که تا کنون فرایندهای توان‌افزایی توانسته‌اند روابط نابرابر قدرت را به صورت جدی تغییر دهند. این رویکردها معتقد هستند که چنین

یک بحث دیگر در مورد توان‌افزایی وجود دارد که گرچه تأکید اولیه بر خود جمعیت‌ها و اعضای آنها است ولی خب نقش‌هایی هم باید برای دولت و سازمان‌های مردم‌نهاد قطعاً در نظر گرفت و در مورد آنها صحبت کرد. در مورد دولت مهم‌ترین نقشی که برای توان‌افزایی ایفا می‌کند این است که خدمات اساسی را از جمله آموزش، بهداشت و غیره را تأمین کند. همچنین از دیگر کارهایی که دولت‌ها در این حوزه موظف هستند که انجام بدهند این است که دسترسی مردم به اطلاعات را تسهیل کنند و باعث شوند که شهروندان، مشارکت بیشتری در حوزه‌هایی مثل برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی و حتی تدوین قوانین داشته باشند. خدمات را به صورت فراگیرتری ارائه بدهند و ظرفیت سازمان‌های محلی را افزایش و بهبود ببخشند، روش‌هایی را برای بهبود حکمرانی در سطح ملی و محلی اجرایی کنند و بازارهایی را توسعه ببخشند که حامی فقرا باشند و در واقع فقرا بتوانند که در تولید و حالا فعالیت اقتصادی مولد نقش‌آفرینی داشته باشند از کسب و کارهای خرد و متوسط حمایت کنند به تشکیل شبکه‌ها و انجمن‌ها و همانطور تشکیل خوشه‌های کسب و کار کمک کنند، دسترسی به خدمات مالی را تسهیل کنند و در نهایت دسترسی فقرا به عدالت و کمک‌های قانونی را تسهیل کنند. علاوه بر دولت نقش سازمان‌های مردم‌نهاد هم در حوزه توان‌افزایی خیلی مهم است و حالا وقتی نگاهی به ادبیات موجود در این حوزه می‌اندازیم می‌بینیم در واقع کارویژه‌هایی



چیزی وجود ندارد و آن چیزی که دارد اتفاق می‌افتد نه از بین بردن روابط نابرابر قدرت که به یک گونه‌ای «پوشاندن» این روابط است. به این واسطه ما با آن چیزی مواجه می‌شویم که اسم آن را «عاملیت سیاست‌زوده» می‌گذارند. نقد دیگری که در این حوزه وجود دارد و خیلی با رویکردی که بانک جهانی دارد و پیوند برقرار می‌کند بین فرایند توان‌افزایی و وصل شدن افراد به بازار آزاد این نقد نسبت به این است و این هراس وجود دارد که خود مفهوم توان‌افزایی در واقع در آن گفتمان قالب نئولیبرالیستی قرار بگیرد و در واقع از آن اهداف و معنایی که در ابتدا داشته‌است، تهی شود. این رویکردها طرفدار این هستند که به جای ترویج چنین ایده‌هایی، شکل بدیلی از توان‌افزایی را مطرح و ترویج کنیم که مبنای آن دیدگاهی غیر سرمایه‌دارانه‌تر به اقتصاد باشد. خیلی ممنونم از همگی بابت اینکه توجه کردید و همراه ما بودید.

زهرا اسکندری: من به دلیل سابقه کاری که دارم می‌روم سراغ سامان‌دهی سکونتگاه‌های غیررسمی و تجربه‌ای که آنجا است را خدمت شما ارائه می‌دهم. فهرست مطالب این است که اول یک طرح موضوعی می‌کنم و یک مرور تاریخی بر شکل‌گیری این مفهوم در کشور خودمان خواهیم داشت. توضیح می‌دهم که این مفهوم توانمندسازی و مقتدرسازی را چگونه تجربه کرده‌ایم. تجربه زیسته خودم را خدمت شما عرض می‌کنم و به خطاهایی که انجام شد اعتراف می‌کنم.

اولین سوال این است که خب اصلا جامعه توانمند چه ویژگی‌هایی دارد که ما می‌خواهیم توان را افزایش بدهیم و آن کسی که می‌خواهد توان را افزایش بدهد چه ویژگی‌هایی می‌بایست داشته باشد؟ شاخصه‌های این

موضوع چه چیزهایی هستند؟ من نمی‌خواهم وارد این بحث شوم ولی به نظر من اگر می‌خواهید وارد حوزه بحث نظری شوید خیلی مهم است که تعیین کنیم اگر که قرار است شاخصه‌های توانمندسازی و جامعه توانمند این نکاتی باشد که عزیزان فرمودند، نمیدانم آیا جامعه ایران آیا افراد توانمندی محسوب می‌شویم یا نمی‌شویم؟ فکر می‌کنم این موضوع به آن پرداخته شود ولی در کشور ما و خیلی جاهای دیگر تا آنجایی که من خواندم و بررسی کردم این است که موضوع توانمندسازی با کاهش فقر ارتباط خیلی مستقیمی دارد و ما اگر ما می‌خواهیم مفهوم نظری یا کار کنیم به فقر شهری می‌پردازیم و تبلور فضایی آن که در سکونتگاه‌های غیررسمی است از مصادیق این تلاش خواهد بود.

همانطور که همه می‌دانیم به هر حال رشد جمعیت شهری افزایش پیدا کرده است و نسبت آن همچنان دارد تغییر می‌کند. الان از یک جمعیت شش میلیاردی نزدیک به بیش از شصت درصد آن در سطح جهان شهری هستند. در واقع دولت‌ها زمینه‌های نهادی لازم را نداشتند و در محدوده‌هایی که سکونتگاه غیررسمی هستند یعنی جذب اقتصاد غیررسمی شده‌اند. غیررسمی در اینجا به‌عنوان یک اقتصاد منظورم است حالا غیر از موضوع سکونتگاهش.

توانمندسازی صرفاً یک تئوری نیست. توانمندسازی یک روش یا یک رویکرد است برای کاهش فقر یا به تعبیری به منظور ایجاد عدالت. منتها سعی می‌کند به نوعی «عدالت رابطه‌ای» دست پیدا کند. اگرچه الان دولت دارید به سمت عدالت توزیعی حرکت می‌کند یعنی امکاناتی که به هر حال دولت دارد را ببینیم چگونه می‌توانیم بین گروه‌های مختلف کم‌درآمد تقسیم کنیم. آن دیدگاهی که من

به آن باور دارم این است که توانمندسازی اگر در یک سطح جغرافیایی مشخص مثلاً وضعیت محله سکونتگاه غیررسمی یا بقیه به کار بسته شود ما را قادر می‌کند که به وضعیتی بهتر تغییر کند.

تجربه همین مجموعه نواندیش و بنیاد توسعه کارآفرینی این را نشان می‌دهد وقتی که دارد مهارت‌افزایی می‌کند وارد فرایند توانمندسازی می‌شود. اما چگونه؟ از طریق گفتگو و ایجاد تفاهم بین پروژه و مولوی اهل سنت در منطقه. چگونه می‌شود که زن بلوچ در آن مسجد بتواند آموزش ببیند؟ شاید یکی از محدود پروژه‌های ما است که واقعا به رویکرد توانمندسازی بعنوان تغییر و تأثیر پایبند بود، ولی چرا موفق شد؟ به‌خاطر اینکه در یک محدوده جغرافیایی مشخص انجام شد. اگرچه خب به گروه‌های مختلفی هم خدمات ارائه می‌دهد اما این محدودیت جغرافیایی در ارائه خدمات مهم است. ما اتفاقاً خیلی تلاش کردیم با وزارت رفاه در هفت، هشت سال گذشته همکاری کنیم و دنبال این بودیم که بتوانیم آن شاخصه‌ها را وصل کنیم به موضوع سکونتگاه‌ها ولی خیلی موفق نشدیم چون موضوع کدملی و بحث هدفمند کردن یارانه‌ها و اینها خیلی مسئله جدی بود.

ولی آن آخر یک توجیهاتی شد که به هر حال این را ما فهمیدیم که فرآیند خیلی زمان‌بر است. این زمان‌بر بودن شدید فرایند و هم موضوع هم بین‌بخشی و هم بین رشته‌ای بودن، موضوع خیلی قدیمی است. به دهه چهل شمسی برمی‌گردد و اگرچه اسم آن نیست ولی فعالیت‌هایی که وزارت بهداشت در کشور ما در این سال‌ها در مناطق مختلف انجام می‌دهد به لحاظ تاریخی پیشگام است. حالا اگر که خاطرات آقای دکتر ملک‌افضلی را در پروژه تاریخ شفاهی وزارت بهداشت شنیده باشید

توانمندسازی صرفاً یک تئوری نیست. توانمندسازی یک روش یا یک رویکرد است برای کاهش فقر یا به تعبیری به منظور ایجاد عدالت. منتها سعی می‌کند به نوعی «عدالت رابطه‌ای» دست پیدا کند.

متوجه می‌شویم حوزه بهداشت در این زمینه توانمندسازی در ایران پیشگام است. دلیل آن هم این است که با یک نیاز پایه در ارتباط است.

بعدتر در دهه‌ی شصت شمسی در دانشگاه علامه طباطبایی خود آقای پرویز پیران می‌آید و این مفهوم وارد ادبیات شهری ما می‌شود و وزارت راه و شهرسازی در دو مقطع این کار را انجام می‌دهد. سال هفتادوسه، هفتادوچهار که آقای اطهری و جواهرپور «اکبرآباد» را مطالعه می‌کنند و آنجا شهروند دانستن کم‌درآمدها مطرح می‌شود. پژوهش چهار جلد گزارش است که بسیار گزارش‌های جالبی هستند اگر که بخوانید و بعد «شرکت عمران و بهسازی شهری» (که الان نام آن «بازآفرینی» است) از ابتدای برنامه سوم توسعه وارد این حوزه می‌شود. همان موقع سمن‌ها، ادبیات زیادی در این زمینه تولید کردند به خصوص کنشگران داوطلب که در واقع سندهای آنها هم موجود است و می‌شود آن‌ها را خواند.

در بحث «توسعه هزاره» و پیام کوفی عنان دبیرکل وقت سازمان ملل گفت که فقرا صدقه نمی‌خواهند و آنها سرچشمه‌های لایزال خلاقیت هستند. و از اینجا اصلاً این بحث موضوعیت پیدا کرد و سازمان‌های بین‌المللی در این زمینه کار کردند. در کشور ما هم، هم بانک جهانی شروع به کار کرد. من آن موقع در واقع مسول همان بحث توانمندسازی و ظرفیت‌سازی این سازمان بودم. سازمان جهانی بهداشت هم حتی پیش از این مقطع در این حوزه کار کرده بود که جا دارد از خانم دارایی و تلاش‌هایی که در این حوزه کرد یاد کنیم.

در کلیت قضیه ما همیشه وقتی که بحث می‌کردیم با دوستان می‌گفتیم که اول بایستی جامعه را آگاه کنیم و بعد به قول دکتر عظیمی «اصلاح نهادی» انجام بدهیم یا نهادسازی کنیم. بعد کنار این یک مطالبه‌ای از جامعه شکل می‌گیرد و آنجاست که تغییر اجتماعی اتفاق می‌افتد چون ما به دنبال یک تغییر خوب هستیم که از درون خود جامعه بیاید بیرون ولی ما عمدتاً رفتیم روی حوزه‌های معیشت و به اینجا رسید که یک سری کار انجام دادیم به اسم توانمندسازی.

حالا ما در کجا و چگونه کار کردیم؟ در حوزه خانه‌ها و مراکز بهداشت در شهرها و روستاهای مختلف، بحث توانمندسازی به صورت جدی پیگیری شد. همچنین مؤسسه مطالعات اجتماعی در وزارت بهداشت تجربه‌های خوبی در این زمینه داشت. یک

جاهایی ما کارآفرینی و مهارت‌آموزی کردیم و اسم آن را گذاشتیم توانمندسازی.

یک بخش دیگر بحث مربوط به تفاهم و تشکل یا تشکیل سمن‌ها بود. اقدامات دیگری را ما انجام دادیم مربوط به اعتیاد بود که بهزیستی کارهای جدیدی را انجام داد در بندرعباس تجربیات خیلی خوبی را در این زمینه ما داریم. بحث دیگر، بحث بانک‌پذیری بود: در موضوع بانک‌پذیری دو رویکرد وجود داشت یکی که در پروژه نواندیش جلو رفت که خودش قابل بررسی است و به‌نظر من رویکردی کاملاً تازه بود یکی هم رویکردی که مرحوم منصوری کار کردند و همان مدل را به گونه‌ای ادامه می‌دهد و جلو می‌برد. این موضوع بانک‌پذیری برمی‌گردد به آن طرح پروین در بانک کشاورزی قبل انقلاب که بعد حالا همین گونه ادامه پیدا کرده و آمده جلو چون بانک کشاورزی دارای سابقه تاریخی است در این موضوع به هر حال وزارت مسکن یک‌سری ساختارهایی ایجاد کرد.

ساختارهای بین‌بخشی ستادی در زمینه بودجه یک‌سری پروژه‌های کالبدی برای ارتقاء وضعیت در حوزه‌ی خدمات انجام داد، بعضی از سازمان‌ها مثل وزارت کشور تسهیلگری را دنبال کردند برای اینکه دسترسی جامعه محلی به خدمات اجتماعی و کالبدی را بتوانند فراهم کنند. سازمان نوسازی هم این مفهوم را بکار برده است ولی نوسازی مسکن و جذب

سرمایه را دنبال کرده است. نتیجه آن که یک بخش سیاست‌گذاری انجام دادیم به اسم توانمندسازی «سند ملی توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی» که در سال هشتاد و دو تدوین شد.

چون الان خیلی فرصت نیست من ناچار هستم که خیلی سریع بگذرم از جمله همین بحث پروژه بانک جهانی که واقعا یک موقعی یک نشستی جدایی می‌خواهد که تجربیات کسانی که کار کردند و هم آنهايي که سیاست‌گذاری کردند بیایند و این پروژه را یک بار با همدیگر مرور کنیم فقط می‌خواهم خدمت شما بگویم که خیلی از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و آنها که کار کردند به صورت نقطه‌ای بود ولی بانک جهانی کاری که به ما یاد داد این بود که باید نگاه «شهرنگر» داشته باشیم و پروژه راهبرد توسعه شهر را انجام بدهد.

من از خودم می‌پرسم که واقعا چرا این مفهوم برای من اسکندری مهم شد و نسبت من با این ماجرا چه چیزی بود؟ خب من نوجوان بودم که انقلاب شد و درواقع درگیر مسئله عدالت اجتماعی بودیم. یعنی فضا این بود ما عدالت می‌خواستیم. ما می‌خواستیم که نابرابری نباشد، پس توانمندسازی بعنوان یک آرمان در دستور کار من بعنوان یک فرد و آن گروهی که داشتند کار می‌کردند قرار گرفت و اینگونه ما رفتیم دنبال مسأله عدالت اجتماعی.



فاصله‌ی بین سیاست‌های اجتماعی و منطق اجرا در کشور ما خیلی زیاد و عمیق است.



می‌افتد؟ اگر چه کارشناس‌ها و مسؤولین و نمی‌دانم مدیران و افراد کنشگر دلسوز هم در این زمینه‌ها زیاد هستند ولی قابل بررسی است. به هر حال مسئله‌ای که الان ما با آن مواجه هستیم این است که فقر شهری دارد رشد می‌کند ما وارد یک مرحله خیلی تازه‌ای از بحران داریم می‌شویم هم در محیط زیست هم موضوع گرانی سرپناه، کمبود زمین شهری و واقعا الان چه کاری باید کنیم برای این موضوع؟ اگر که فرصت کنید بروید حاشیه تهران حریم تهران را ملاحظه کنید متوجه عرض من و شدت بغرنج بودن این مسأله می‌شوید. در مورد مفهوم توانمندسازی و اینکه آیا واقعا مشارکتی است؟ آیا بین‌بخشی است؟ اگر مشارکتی است چگونه؟ اگر بین‌بخشی است چه کاری باید کنیم؟ بحث پایداری در ابعاد مختلف را چه کار کنیم؟ یک موضوعی که ما دنبال آن بودیم بحث این بود که برای توسعه محدوده ما باید برویم آن نهاد توسعه محله را ایجاد کنیم. مثلا بهزیستی این کار را کرد یا خود مثلا مجموعه نوآندیش این کار را در شیرآباد زاهدان و بقیه جاها انجام داد. آیا ما می‌توانیم و آن مشاورانی که می‌خواهند این کار را انجام بدهند آیا این امکان را دارند از منظر اجتماعی کار کنند؟ ظرفیت‌های نهادی موجود برای فرایند توانمندسازی چگونه بایستی فعال شود؟ ما این ظرفیت‌ها را داریم ولی به چه شکلی این کار را انجام بدهیم و اینکه رویکرد فضایی و روش توانمندسازی چگونه با همدیگر بایستی پیوند برقرار کنند؟ و سوالات و پرسش‌های زیاد

این بحثی که آقای دکتر امید می‌طرح کردند در مورد موضوع دربرگیری واقعا دنبال این‌گونه چیزها بودیم و آنها موضوعاتی بود که ما از اول برنامه سوم توسعه راجع به آن از قبل از برنامه سوم توسعه از سالهای هفتاد و هشت به این طرف حرف می‌زدیم. منتها خود من شخصا یک اشتباهی کردم و این هم این بود که در ذهنم این بود که تئوری و عمل با هم دیگر جدا هستند. حتی یک مقاله‌ای هم فکر کنم در فصلنامه مرکز بهزیستی و توان‌بخشی چاپ شده. در آن مقاله می‌گویم که فقرا را به دردمر تئوری نباید بیندازیم و آنجا ما واقعا فکر می‌کردیم که اینقدر مته به خشخاش گذاشتن برای اینکه فقر را بطور تعریف کنیم به چه درد ما می‌خورد؟ به جایش ما برویم مثلا در جهت کاهش فقر کار کنیم. در صورتی که ما بایستی یک نظریه‌ای را ابداع می‌کردیم و هیچکس هم نیامد بگوید بابا اینقدر حرفی که دارید می‌زنید اشتباه است! یک مسیر خطاست. به هر حال می‌خواهم بگویم که صورت‌بندی نظری آنها را می‌خواهد کسی که سال‌ها بخاطر این بحث‌های نظری انرژی گذاشتند و کار کردند آنها می‌توانند از دل تجربیات مفهوم‌پردازی نظری کنند. ولی به‌عنوان نکته‌ای دیگر باید به این مسأله توجه کنیم که فاصله‌گذاری بین سیاست‌های اجتماعی و منطق اجرا در کشور ما خیلی زیاد و عمیق است. اینکه چرا این فاصله و این شکاف این قدر عمیق است واقعا موضوع قابل بررسی است ما باید ببینیم که چرا این اتفاق

هم زحمت زیادی روی بحث‌های نهادی آن کشیدند. ما سعی کردیم که برای برنامه هفتم توسعه البته پیگیری هم کنیم. حالا نمیدانم که آیا این سند وارد محتوای برنامه بشود یا نه؟ چون میدانید سندها یک مشکلی که دارند این است که اجرایی نمی‌شوند. سندها تهیه می‌شوند ولی پیگیری اجرای آن اتفاق نمی‌افتد.

امیدوارم که پراکنده حرف نزده باشم و در پرسش و پاسخ بتوانم در خدمت شما باشم خیلی ممنونم از حوصله شما.

دیگری که ما هنوز راجع به آن توافقی نکردیم. من چند پیشنهاد دارم برای اینکه بتوانیم هم به این پرسش‌ها جواب بدهیم و هم بعضی از سندهایی که به این سوالات تا حدودی جواب داده است را از این منظر بررسی کنیم یکی اینکه یک سند جدیدی تهیه شده است اتفاقاً اسم آن هم است «سند ملی توانمندسازی و سامان‌دهی سکونتگاه‌های غیررسمی». اتفاقاً در سال ۱۴۰۲ دولت آن را تصویب و ابلاغ هم کرده است. هنوز پیوست سند، یک سری اصلاحاتی دارد که جهاد دانشگاهی آن را تهیه کرده

است. می‌شود بخواهیم از جهاد که بیاید و کار را ارائه بدهد و راجع به آن بحث شود. چون حوزه بحث توانمندسازی و سطح خرد آن خیلی جدی است روی این موضوع می‌شود کار کرد. یکی دیگر از موضوعات مربوط که به آن چارچوب ساختاری نهادی اداری موجود است که آیا می‌تواند امکانی را برای کاهش فقر فراهم بکند یا نه این سند به آن تا حدودی جواب داده است سعی می‌کند دستگاه‌ها را حول برنامه جمع‌آوری کند. تشکیلات ایجاد نمی‌کند



رضا امیدی: خیلی ممنونم من خب مثل همیشه از بحث‌های خانم دکتر اسکندری یاد گرفتم یک نکاتی یادداشت کردم ولی یک نکته‌ای که به نظر من خیلی مسئله مهمی است و در خود بنیاد هم بین دوستان زیاد در مورد آن بحث می‌شود آن بحثی است که به نوعی می‌شود گفت ذیل سنت فکری «یادگیری

یعنی نفر اضافه نمی‌شود ولی می‌تواند درواقع برود به سمت ایجاد توافق و درواقع رویکرد توانمندسازی را به سطح خرد هم انتقال داده است و نهادسازی‌هایی هم پیشنهاد بدهد. این موارد به این دلیل در این متن پررنگ است که چون تیمی که روی این متن کار کرده‌اند کاملاً با این مفاهیم آشنا بودند. آقای اطهاری

اجتماعی» از آن یاد می‌شود و ما هم اینجا زیاد در مورد آن داریم بحث می‌کنیم. می‌دانید در اصطلاحاً «سنت‌های فکری برنامه‌ریزی» یا «سیاست‌گذاری» ما چهار سنت داریم؛ «سنت اصلاح اجتماعی»، «سنت تحلیل سیاست»، «سنت یادگیری اجتماعی» و «سنت جنبش اجتماعی» اینکه در واقع آن چهار گامی که در واقع خانم اسکندری در بحث خودشان آورده بودند اینکه از آگاهی بتوانیم به یک نهادسازی و اصلاح نهادی برسیم بعد مطالبه‌گری و در نهایت تغییر، این به طور جدی در واقع در ذیل سنت یادگیری اجتماعی تعریف می‌شود. یعنی در واقع یک مرزی با رویکردهای مبتنی بر «جنبش اجتماعی» دارد در عین حالی که از بعضی از سازوکارهای جنبشی استفاده می‌کند مثل ائتلاف‌های اجتماعی، مثل شبکه‌های اجتماعی مثل حتی پیدا کردن نیروهای مؤتلف که بتواند در درون ساختار سیاست‌گذاری با آنها ائتلاف کند و ذیل این توانمندسازی به‌عنوان یک رویکرد خودش به یک ابزار یادگیری جمعی در اجتماع تبدیل شود. این به نظر من خیلی نکته مهمی است: شاید خیلی از آن بحث‌های ضعف رابطه نظر و عمل یا اینکه خانم اسکندری فرمودند اسنادی نوشته می‌شود اما فقط نوشته می‌شود و به محتوای آن‌ها عمل نمی‌شود را در چهارچوب همین رویکرد می‌توان فهمید. چون به نظر خود من فکر می‌کنم در واقع یک سند، یک سیاست وقتی سیاست است که اجرا شود. تا قبل آن فقط یک انشاء است که هر کسی می‌تواند با هر بضاعتی آن را بنویسد و ما اتفاقاً از این انشاهای خوب کم نداریم. اما یک دلیلی که در واقع آنها اجرا نمی‌شوند این است که نمی‌توانند آن سازوکارهای نهادی برای پیوندشان با حوزه اجرا (چه حالا می‌خواهد دولت باشد چه جامعه مدنی یا نهادها) این رابطه را نمی‌توانند برقرار کنند. به خاطر همین این انشاها در سطح انشاء باقی می‌مانند. به طور مشخص من الان می‌بینم شاید یک نقدی به یک طیفی از نهادهای مدنی وارد است و آن اینکه که این نهادها چقدر علاقمند شدند به اینکه سند بنویسند، سند راهبردی بنویسند و به این ترتیب مدام بروکراتیزه‌تر شوند. بعضاً بدون اینکه متکی بر تجربه زیسته خودشان باشد یعنی به ندرت تجربه زیسته خودشان را از دل راهبرد استخراج کنند. بلکه الان هم این بحث‌هایی که می‌گویند این ادبیات توسعه استراتژیک و سند راهبردی و اینها خیلی مد شده است مثل اینکه از دولت به نهادهای مدنی هم بعضاً منتقل شده است و آنها هم خودشان را انگار مکلف می‌دانند که چنین اسنادی به صورت فرمالیته و بی‌ارتباط با تجربه واقعی و زمینه‌مند نهادشان تهیه کنند. اما اگر تدوین این اسناد راهبردی و سندها و ادبیات توسعه مبتنی بر تجربه زیسته باشد طبیعتاً بسیار می‌تواند ارزشمند باشد.

در پایان ممنونم بابت منابع خیلی خوبی که معرفی کردید به دوستان.

از آقای دکتر روشنفر دعوت می‌کنم صحبت‌های خود را شروع کنند.

پیام روشنفر: خیلی ممنونم از این دعوت و خیلی خوشحالم از تشکیل این جلسه. خیلی استفاده کردم از بحث‌های خانم زاکری خانم دکتر اسکندری و آقای دکتر امید. فرمودند من هم نیم ساعت وقت شما را بگیرم در حد بضاعت محدود البته راستش به این موضوع چون علاقه دارم بصورت پراکنده چیزهای زیادی برای به بحث گذاشتن و نه لزوماً برای یاد دادن دارم.

من هم از عنوان پوستر سعی کردم ایده بگیرم و فکر کردم که شاید باید به اصطلاح چند کار را در این ارائه انجام بدهم: یکی اینکه یک نگاه انتقادی به متن داشته باشم. متنی که نوشته شده است برای من فرستاده بودند الان هم ارائه شد خیلی متن خوبی است. اما اگر بخواهیم به این متن نگاه انتقادی داشته باشیم از چه زاویه‌ای باید به این نقد را انجام دهیم؟ من فکر می‌کنم این متن خیلی خوب در چند نقطه ضعف دارد: یکی این است که به گونه‌ای است که شاید هر جای دیگر هم می‌شد این متن را نوشت. یعنی رنگ و بوی آن کشور یا آن جایی که برای آن نوشته شده است را ندارد. یعنی به نظر من خیلی خوب بود که یک بخشی از این متن اتفاقاً به معادل‌هایی که ما برای توانمندسازی گذاشتیم می‌پرداخت. چون همانطور که جلوتر عرض می‌کنم یکی از دیدگاه‌هایی که خیلی به ما کمک کرده است که این مفاهیم را خوب بشناسیم مثلاً از دیدگاه‌های فوکو، از دیدگاه گرامشی و نظریه‌پردازان دیگر در این حوزه به این مسائل نگاه کنیم. خیلی مهم است که این کلمات چه بار معنایی در زمینه فرهنگی و اجتماعی ایران پیدا کرده است؟ چگونه جا افتاده است؟ اصلاً چگونه آمده و بر چه اساس

رفتند؟ به نظر من همه این معادل‌هایی که برای «empowerment» در ایران گذاشته شده است، نیازمند بررسی هستند. پرداختن به این موضوع در یک چنین مدخلی مهم است. گرچه یک مقداری زحمت دارد، یک مقداری پراکنده است، ممکن است خیلی چیز منسجمی هم درنیاید و ممکن است یک تمرین باشد ولی با این وجود ارزش آن را دارد. این به نظر من یک خلاء این متن است و من در حد خیلی محدود به این عقبه و سابقه یک اشاره‌هایی می‌کنم. دومین موضوعی که به نظر من در این متن جای خالی آن احساس می‌شود، باز هم ورود این مفهوم به ایران است. یعنی الان اینجا که بحث خب بهانه خوبی شد که این جلسه را بگذاریم نقد زمینه‌مند خود متن به نظر من زمینه‌مندی ندارد. بحث ورود مفهوم توانمندسازی به ایران، دیدگاه‌هایی که تحت تاثیر آن قرار گرفته‌اند و تحولات آن خیلی مهم است.

از بحث درباره‌ی خود مفهوم شروع کنم: ما در معادل‌گذاری این مفهوم در ایران با همان کلمه‌ی «توانمندسازی» شروع کردیم و بعد واژه‌های دیگری که بعضی‌ها گفتند چرا این معادل یا آن معادل دیگر نظیر «اقتدارافزایی» یا «قادرسازی» نباشد خوب میدانیم که «empowerment» انگلیسی آن است اگر «em» اول آن را از «ment» آخر آن در بیاوریم. از یک «power» خبر می‌دهد که معادل قدرت است و این نکته مهم است. برخی هم گفتند که چرا از «قدرت‌افزایی» استفاده نکنیم؟ کسانی که معادل توان را در این معادل‌گذاری انتخاب کردند به این دلیل بود که چون ما در ایران بعضی وقت‌ها مخصوصاً در صنایع فنی و آنها «power» را به توان ترجمه می‌کنیم و حتی در برق و الکتریسیته هم «power» از آن معادل توان استفاده کرده‌اند. بنابراین حالا توان واژه خوبی به نظر می‌رسد. ولی می‌دانید که با قدرت

توانمندسازی که چند عنصر پایه‌ای دارد: اول نسبت آن با مفهوم توسعه و اینکه این مفهوم ابعاد متعدد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و محیط زیستی و بعد پایداری دارد.

یک نکته دیگر عرض کنم در مورد این مفهوم و ترجمه آن: این واژه یک هم‌پوشانی‌ها و یک هم‌معنایی‌هایی با چند واژه دیگر دارد که ما از گذشته‌های خیلی دور تا الان در ایران هم خیلی با آن درگیریم: مثل مفهوم شهروندی، مشارکت، توسعه، مثل جماعت‌محوری، مثل بحث جنبش‌ها. تمامی این مفاهیم با هم

“

توانمندسازی چند عنصر پایه‌ای دارد: اول نسبت آن با مفهوم توسعه و اینکه این مفهوم ابعاد متعدد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و محیط زیستی و بعد پایداری دارد.

”

خیلی هم‌پوشانی دارند پس باید به این مسأله فکر کنیم که این واژه‌ها از چه زمانی آمده‌اند؟ چگونه جای هم را گرفته‌اند؟ چگونه با هم نسبت برقرار کنند؟ همین باعث می‌شود که به نظر به نظر من اگر بخواهیم یک دید تا حدی انتقادی و زمینه‌مند از این مفهوم‌ها از جمله توانمندسازی پیدا کنیم ناگزیریم دو مسأله را بدانیم: یکی دعوای نظری که در صحبت آقای امیدی هم با عبارت «تظم گفتار» به آن اشاره شد. اتفاقاً من می‌خواهم اشاره کنم که برای نقد توانمندسازی و فهم توانمندسازی دو سه نفر متفکر خیلی برجسته هستند یکی آقای چنبرز خیلی در این حوزه مهم است او یکی از کسانی است که ایده اجتماع محوری و توانمندسازی را مطرح و دنبال کرده‌است. این ادبیات در ایران یک بخش

یک ظرفیت بالقوه چیزی است که وجود دارد شما می‌توانید اعمالش کنید بر یک سری آدم‌ها یعنی این قدرت می‌تواند مال فرد شود، مال گروه باشد، مال تشکیلاتی باشد که می‌تواند به افراد، گروه‌ها و جوامع و آنها در واقع اعمالش کنید. می‌دانید که خود «power» بعضی‌ها می‌گویند یک گونه «abaliy» یا یک گونه «Capacity» خودبه‌خود. یک چیزی که وجود دارد وقتی می‌گویم «empower» آن em را می‌گذاریم انگار معنای «بخشیدن» به آن وارد می‌شود یعنی دادن قدرت که اینجا منظور از این قدرت، یعنی دانش، منابع، امکان‌ها و فرصت‌هاست. این منابع قدرت را به آنها را بدهیم و آدم‌ها به گروه‌ها. بنابراین وقتی که این «em» به عنوان پیشوند می‌آید، بحث دادن آن هست. یعنی یک مقداری دستکاری مطرح است. یعنی مهم نیست تو چه قابلیت داری که می‌توانید چگونه اعمالش کنید مسئله ما این است که چگونه می‌توانیم این را کم و زیاد کنیم.

معادل‌های فارسی این مفاهیم خیلی ماجرا دارد و کسانی که پشت آن یک ایده‌هایی دارند و تصمیم می‌گیرند که چرا این معادل یا آن معادل دیگر را انتخاب کرده‌اند؟ مثلاً آقای دکتر رفیعی جزء کسانی است که تسلط خوبی هم به زبان دارد و در فرهنگستان هم است مثلاً روی این واژه‌ها و معادل‌ها خیلی کار می‌کنند ایشان مثلاً معتقد هستند که ما این «empowerment» و «enoblinig» را جابجای هم ترجمه کردیم یعنی به آن گفتیم قادرسازی به این گفتیم توانمندسازی. باید آنها را از هم جدا کنیم.

همه‌ی این معادل‌گذاری‌ها بار دارد. هر معادل‌گذاری فضا و میدانی که پشت آن مفهوم و معادل‌گذاری است را خودش منتقل می‌کند. چون اصلاً کل ماجرا تغییرات فهم ما هم از

مسأله توجه داشته‌باشیم که این منتقدان با هم فرق می‌کنند و خواسته‌های آنها بعضی وقت‌ها با هم متفاوت و گاه متعارض است. یعنی خود این منتقدان هم به همدیگر نقد جدی دارند. مثلاً فمنیست‌ها به فریره نقدهایی

جنگ اندیشه‌ها در دنیا بین چه کسانی بوده است؟ می‌شود چنبرز، فوکو، فریره، گرامشی، اندیشمندان مکتب و جنبش فمنیستی و چهره‌های دیگر را مطالعه کرد و شباهت‌ها و تفاوت‌های اندیشه‌ای آن‌ها را فهم کرد.

دارند یا مثلاً فوکو به بعضی از آنها نقدهای دیگر دارد و الی آخر.

یک نکته دیگر این است که وقتی از نقد زمینه‌مند صحبت می‌کنیم، به نظر من نباید فقط به بحث ایران و مرزهای سرزمینی خودمان آن هم به صورت ایستا و غیرزمانمند محدود شویم. بلکه باید این رخدادها و زمینه را به صورت پویا و دینامیک در بخشی از آن بستر تاریخی تحلیل کنیم. یعنی مثلاً بفهمیم این ماجرا مثلاً از سال ۱۹۶۰ میلادی تا اینجا چه تغییراتی کرده و در ادبیات توسعه از کجا یک دفعه سر درآورده است. من در یکی از کارهای اخیرمان که در حال انجامش هستم یک سوال را پیش رو گذاشتم و گفتم بیابید ببینیم که مفهوم توانمندسازی زنان سرپرست خانوار اصلاً از چه زمانی به ایران آمده، در سازمان بهزیستی ما اصلاً از چه زمانی به بعد از این واژه استفاده کردیم؟ چی شد که این واژه را به کار بردیم؟ چه کسی این واژه را با خود به ایران آورده است؟ برداشت ما از «زن سرپرست خانوار» در ابتدا چه

زیادی متأثر از افکار چنبرز بوده که دیدگاه توسعه‌ای داشته است. افکار او با افکار فریره که خانم دکتر اشاره کردند خیلی متفاوت است چون فریره دیدگاهی متفاوت در این حوزه دارد اما هر دو نفر بر روی فهم ما از اکثر این مفاهیم مشارکت، تسهیلگری، جماعت‌محوری، توانمندسازی و مفاهیم مشابه تأثیر جدی داشته‌اند. هر کدام از این نظریه‌پردازان هم در ایران پیروانی دارند. من فعلاً دارم در مورد اسامی نظریه‌پردازان خارجی صحبت می‌کنم تا بعد به ایران برسم و در مورد جایگزین‌های ایرانی آنها صحبت کنیم. به نظر من برای اینکه کسی آن‌ها را بفهمد، باید متوجه باشد که این جنگ اندیشه‌ها در دنیا بین چه کسانی بوده است؟ می‌شود چنبرز، فوکو، فریره، گرامشی، اندیشمندان مکتب و جنبش فمنیستی و چهره‌های دیگر را مطالعه کرد و شباهت‌ها و تفاوت‌های اندیشه‌ای آن‌ها را فهم کرد.

اما از آثاری که در این حوزه در ایران ترجمه شده‌اند، می‌توانم به کتاب «مارگارت لدویت» که منیژه نجمه عراقی با عنوان «نگرشی انتقادی به توسعه جماعت‌محور» ترجمه کرده است اشاره کنم. طبیعتاً کسی که به نظرم در این حوزه کار می‌کند باید یک ایده‌ای از آن‌ها داشته باشد و تفاوت‌های آنها و تعاملات آنها و کپی‌ها یا برداشت‌ها و تفسیرهایی که ما در ایران از آنها انجام دادیم و اینکه چگونه آنها را عملیاتی کردیم را دریابد. از یک طرف دیگر اول بحث خانم ذاکری اشاره کرد که ما وقتی خواستیم این را تعریف کنیم رفتیم سراغ منابع جهانی و سپس منابعی که نگاه انتقادی به ادبیات این حوزه داشته‌اند. این تصمیم از یک طرف خیلی راه درست و از طرف دیگر، هم یک دام است. در مورد ناقدان ادبیات این حوزه در سطح جهانی باید به این

بود و بعداً این مفهوم آرام آرام چه تغییری کرد؟ مثلاً برداشت من این بوده که این مفهوم در ایران از حوزه کشاورزی و اینها یعنی از حوزه توسعه روستایی آمده‌است و بعد به حوزه‌های دیگر مثل سلامت و بهداشت و برنامه‌ریزی شهری برنامه‌ریزی راه پیدا کرده‌است. پس ما ناگزیر باید یک مقدار بحث‌های تاریخی را هم بخوانیم چه در سطح ملی نظیر این مواردی که ذکر شد و چه در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی. به عنوان نمونه به صحبت‌های کوفی عنان دبیر کل اسبق سازمان ملل اشاره کردند که در مصاحبه‌اش می‌گوید که راه‌حل مثلاً حل فقر در دنیا این است که دختران و زنان را توانمند کنیم. این ایده در زمان خودش خیلی هیجان‌انگیز بود و خیلی جالب بود خیلی از آدمهایی که آوانگارد و پیشرو بودند فکر کردند چقدر چیز جالبی است و اصلاً راه حل ما زنانه است. همه چیز از زنان می‌آید. توسعه از زنان منشأ می‌گیرد. فقرزدایی از زنان آغاز می‌شود. الان هم داریم می‌گوییم که تغییرات ایران از زنان می‌گذرد. یک مقدار از این ایده درست و هیجان‌انگیز است ولی یک دامی هم در آن است.

“
یکی از نقدهای جدی به رویکردهای توانمندسازی این است که می‌گویند در بسیاری از این فعالیت‌های به ظاهر توانمندسازانه، تغییرات سطحی و روبنایی هستند.
 ”

ولی منتقدین می‌گویند که همین و منومیک (بر وزن «اکنونیک» که به جای این مفهوم توسط فمنیست‌ها استفاده شد) در واقع یک جور آدرس غلط دادن است که کل فقر و مشکلات توسعه و آنها هیچ ربطی به سرمایه‌داری و پروژه‌های توسعه ندارد و انگار مشکل آن این است که این فرآیند جامانده‌هایی دارد مثل زنان. اگر آنها را هم بیاوریم در بازی مسأله حل می‌شود و ما چون یک قسمت از آن را ناقص گذاشتیم مسأله حاد شده‌است. در حالی که یک مقدار

خیلی زیاد از این مسائل زاییده‌ی مناسبات نابرابر در قدرت سلطه جهانی و نوع مبادله پولی جهان است که همه اینها را استعمار می‌شود نامید و در تاریخ هم مصادیق این رویکردهای استعماری و استثماری مشخص‌اند. حالا ممکن است بعضی‌ها حوصله مطالعه‌ی آن را نداشته باشند ولی راستش از مطالعه‌ی آن گریزی نیست یعنی اگر تاریخ توسعه، تاریخ سرمایه‌داری، تاریخ جنبش‌های اجتماعی و تاریخ فمینیسم و اینها را نخوانیم به این دام‌ها می‌افتیم. مثلاً منتقدان درون‌گفتمانی خود فمنیست‌ها می‌گویند شما که مدام زنان زنان می‌گردید حواست شما نیست که زن آفریقایی یا زن سندنجدی کرد ماجرای متفاوتی با زن فارسی که طرفدار مکاتب فمنیستی است دارد. یا مثلاً در مورد متغیر مذهب، اگر مثلاً بهایی باشد یا هر چیزی حالا در دنیا یک چیز دیگر است.

یکی از نقدهای جدی به رویکردهای توانمندسازی این است که می‌گویند در بسیاری از این فعالیت‌های به ظاهر توانمندسازانه، تغییرات سطحی و روبنایی هستند. یعنی مثلاً شما می‌روید و در روستایی صندوق اعتباری خرد درست می‌کنید و برای زنان یک مزیت ایجاد می‌کنید اما چون این توانمندسازی رویکردی فردی دارد، به نتیجه دلخواه نمی‌رسد. بعدتر گفتند که برای برطرف کردن این نقد، مفهومی اجتماعی را به آن اضافه می‌کنیم و آن را جمع‌گرایانه‌تر و ساختاری‌تر می‌کنیم و با این کار تلاش می‌کنیم نقد سیاست‌زدا بودن این رویکردها را هم برطرف کنیم. ولی اگر تغییرات را به صورت سطحی در نظر بگیریم، مسأله به صورت اصولی حل نمی‌شود و اگر همان مثال صندوق اعتباری خرد را ادامه بدهم، می‌رویم در روستا یک صندوق اعتباری خرد برای زنان درست می‌کنیم آن‌ها هم با هم درستش می‌کنند و به نظر می‌رسد به سراغ طبقات محروم رفته‌ایم و مثلاً گروه‌های در حاشیه را توانمند کرده‌ایم اما در عمل چه اتفاقی می‌افتد؟ سطح زندگی آن زنان قدری بالا می‌آید و وضع آنها بهتر می‌شود اما چه اتفاق بزرگتری در این زمینه نمی‌افتد؟ مناسبات قدرت همان است! مردسالاری همان است! در روستا زن هم هنوز فرودست است! فقط کمی پول بیشتر دارد اما این پول بیشتر آن ساختارهای نابرابر را تغییر نمی‌دهد. البته خیلی هم صفر و یکی نیست و تغییرات مثبتی می‌کند ولی اصلاً هدف‌گیری شما مناسب قدرت‌تر کردن نبوده است.

یک مقاله‌ای داریم یک مطالعه‌ای کیفی است که در آن سیزده پروژه حوزه سلامت در ایران را آنجا از لحاظ مشارکت و... با هم مقایسه کردیم. این کارهای اجتماع محور حوزه سلامت در سطح بین‌المللی خیلی شناخته شده است.

کارهای اجتماع محوراقتصاد، کارهای اجتماع محور حوزه ایدز و کارهای اجتماع محور موضوعات مشابه در حوزه سلامت از جمله این موارد در سطح بین‌المللی هستند.

به شرایط ایران برگردیم: ما در ایران به چند چهره برمی‌خوریم که در ایران معروف هستند مثلاً فرض بفرمایید آقای بابک موسوی نژاد که بالاخره شاگرد چنبرز بوده است و این رویکردها را در توسعه کشاورزی و ترویج آورده‌است یا دکتر ازکیا که او هم در حوزه توسعه روستایی با همین رویکرد چنبرز فعالیت داشته‌است.

در حوزه سلامت ما آقای موسوی نژاد و آقای دکتر ملک افضلی را داریم که با این رویکرد توانمندسازانه در این حوزه فعالیت می‌کنند. از جدیدترها آقای دکتر رفیعی جزء کسانی هستند که این اجتماع‌محوری را در حوزه اعتیاد را پیش برده‌اند افراد جدیدتری هم هستند ولی اسم همه را ممکن است یادمان نباشد. لاقلاً در سطح اطلاعات من و کسانی را که من با آنها کار کرده‌ام، این تجربیات در ایران در سه حوزه است. من سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ در حوزه‌ی برنامه‌ریزی شهری کار می‌کردم. بنابراین این در حوزه فقرزدایی، سکونتگاه‌های غیررسمی و بافت‌های فرسوده یک مقدار آنجا تجربه داشتیم. در آن دوره و زمینه، ما یک ادبیاتی از مشارکت و توانمندسازی و اینها می‌شناختیم و با آن پیش رفتیم. من شانس آوردم که در همان دوره با یک چهره‌هایی مثل دکتر فریبرز رییس دانا آشنا شدم که آدمی بود که با دیدگاه انتقادی به همه‌ی اینها. او به همه چیزهایی که از سازمان‌های بین‌المللی می‌آمد خیلی بدبین بود؛ بعد مثلاً تنها مقاله انتقادی در مورد سرمایه اجتماعی در ایران توسط او نوشته شده است. به همه اینها مشکوک بود به همه این مفاهیم اجتماع‌محوری و و مفاهیم مشابه هم نقدهای جالب توجهی داشت. این

باعث می‌شد که یک دریچه‌ای از دید گرامشی، انتقادی و بدبینانه به این سازمان‌های بین‌المللی پیدا کنم. به عنوان نمونه منتقدین برنامه‌های این سازمان‌های بین‌المللی می‌گویند که اجرای این برنامه‌ها همزمان می‌تواند چه ناخواسته چه خواسته چه به صورت سوء استفاده‌ای که از آن می‌شود منجر به رویکردهای فردمحور و بازارمحور یا ملامت قربانی شود. همان نوع نگاهی که یکی از وزرای بهداشت دوره روحانی گفته بود: خودتان بمالید یا خودتان کار کنید.

“

می‌رویم در روستا یک صندوق اعتباری خرد برای زنان درست می‌کنیم آن‌ها هم با هم درستش می‌کنند و به نظر می‌رسد به سراغ طبقات محروم رفته‌ایم و مثلاً گروه‌های در حاشیه را توانمند کرده‌ایم اما در عمل چه اتفاقی می‌افتد؟ سطح زندگی آن زنان قدری بالا می‌آید و وضع آنها بهتر می‌شود اما چرا اتفاق بزرگتری در این زمینه نمی‌افتد؟ مناسبات قدرت همان است! مردسالاری همان است! در روستا زن هم هنوز فرودست است! فقط کمی پول بیشتر دارد اما این پول بیشتر آن ساختارهای نابرابر را تغییر نمی‌دهد.

”

تجربه دوم من در حوزه مسائل اجتماعی با رویکرد توانمندسازانه با آقای دکتر مدنی و آقای دکتر رفیعی بود. این افراد در حوزه‌ی توانمندسازی حوزه اعتیاد، کار اجتماع محور، کارهای اجتماع‌محور با زنانی که کارگر جنسی هستند در زمینه‌ی اچ.آی.وی (ایدز) و کودکان کار بود. تجربه آخر من هم که از سال ۱۳۹۲ به بعد بود در حوزه سلامت است که با آقای دکتر ملک افضلی کار کردم.

یکی از نتایجی که من از انجام این پروژه‌ها گرفتم یکی این است که ما یک چیزی را که به تدریج با آن مواجه شدیم این بود که معنای گفتمان را با استفاده از رویکرد فوکویی و نگاه انتقادی او فهمیدیم. این که چگونه ممکن است شما ناخواسته گفتمان‌های قبلی را باز تولید کنید. به عنوان نمونه حالت رابطه و قدرت مردسالاری از بین نمی‌رود. این را ما متوجه شدیم. خیلی از جاها اصلاً هدف‌گیری ما این نیست که گفتمان را تغییر بدهیم حالا گفتمان می‌تواند سلامت‌محور باشد وقتی دارید با معلول‌ها کار می‌کنید یا می‌تواند یا

با بیماران اچ.آی.وی کار می‌کنید یا حتی پروژه‌ات برای توانمند کردن باشد. مثلاً شما می‌روید به عنوان مرکز نشین یا بعنوان یک آدم متخصص در زاهدان یا ایرانشهر کار می‌کنید، نیت خیر هم دارید اما حواس شما نیست که ناخودآگاه یعنی همان گونه گفتمان مرکز حاشیه در آن موقعیت باز هم باز تولید می‌شود. فریره می‌گوید که شما باید یک شکلی از تفکر انتقادی را به آن‌ها بیاموزید تا اصلاً خودشان را از این موقعیت خارج کنند یا فکر نکنند باید یکی حتماً از مرکز بیاید و نجات‌شان بدهد. اتفاقاً باید برعکسش کنید. مدام می‌روید که فقر را درست کنید، می‌روید که منابع

“

یکی می‌خواهد کار پیشگیری در حوزه تاب‌آوری در زلزله کند، یکی دیگر می‌خواهد برود خسونت خانوادگی کار کند و آن یکی می‌خواهد اعتیاد کار کند، علاوه بر اینکه تیکه تیکه کار می‌کنیم یعنی با این تقسیم کارها و ماموریت‌هایی که داریم حالا چه می‌خواهد از جامعه مدنی باشد چه می‌خواهد از دولت باشد فرقی نمی‌کند همه جزیره‌ای عمل می‌کنیم. در حالی که حواسمان نیست که ماموریت‌های ما، یک کل یکپارچه است. این حوزه‌ها به هم مرتبط هستند و بر هم اثرگذاری جدی دارند. این موضوع به عنوان یک مسأله‌ی مهم در حوزه فعالیت‌های اجتماعی در دنیا و در ایران هم محل بحث است.

”

دادم که مربوط به ارتقاء سلامت روان و عنوانش، سراج بود. اما تمام این پروژه‌ها، جدا جدا و جزیره‌ای انجام می‌شوند. در حالی که در عمل یک کل یکپارچه است.

یک اشکال دیگر آن که باز در بعضی از این نهادها آدم‌هایی که عرض کردم خدمت شما گفته شده است این که می‌گویند که شما ناخودآگاه فکر می‌کنید می‌روید سراغ بی صداها یا کم قدرت‌ها. درست هم فکر می‌کنید، ولی در عمل در جریان آن باز هم یک سلسله مراتب نابرابری را باز تولید می‌کنیم. راستش را بخواهید

آب آنها را درست کنید، می‌روید که مسئله سلامت آنها را درست کنید مثلاً کمک کنید که از ظرفیت خودشان بهره بگیرید و آن مسائل را حل کنید در حالی که فراموش می‌کنید که در یک نگاه وسیع‌تر، یک بخشی از همه این مشکلات به خاطر جایگاه آنها در توسعه است. جایگاه آنها در نظام سلسله مراتب ملی، پیرامونی است. پس فقط بحث فقر، بیماری و اینها نیست و اثرگذاری آن مسائل زیربنایی‌تر است. آن وقت این تغییرات و تلاش‌ها به مسائل روبنایی تبدیل می‌شوند که در این پایین چیزی را به صورت اساسی و جدی عوض نمی‌کنند این نقد ناظر به در نظر نگرفتن روابط کلی قدرت و گفت‌وگوهای کلی است.

دومین اشتباهی که ما می‌کردیم و کم‌کم متوجه آن شدیم این بود که ما به صورت جدا جدا و جزیره‌ای عمل می‌کنیم. یکی می‌خواهد کار پیشگیری در حوزه تاب‌آوری در زلزله کند، یکی دیگر می‌خواهد برود خسونت خانوادگی کار کند و آن یکی می‌خواهد اعتیاد کار کند بعد علاوه بر اینکه تیکه تیکه کار می‌کنیم یعنی با این تقسیم کارها و ماموریت‌هایی که داریم حالا چه می‌خواهد از دولت باشد فرقی نمی‌کند همه جزیره‌ای عمل می‌کنیم. در حالی که حواسمان نیست که ماموریت‌های ما، یک کل یکپارچه است. این حوزه‌ها به هم مرتبط هستند و بر هم اثرگذاری جدی دارند. این موضوع به عنوان یک مسأله‌ی مهم در حوزه فعالیت‌های اجتماعی در دنیا و در ایران هم محل بحث است: که واقعا چه کاری برای حفظ این کلیت باید کرد؟ بعضی وقت‌ها یک سازمان، مثلاً سازمان بهزیستی کشور که حداقل من میدانم که شش پروژه بزرگ کشوری توانمندسازی دارد، همیاران را دارد، پروژه‌ی اجتماع محورا اعتیاد را دارد، محب را دارد و یک پروژه آن که را اصلاً خود من انجام

ما هم همین کار را می‌کنیم. ما در کار می‌رویم در جوامع محلی می‌گردیم دنبال یک خانومی که از بقیه به لحاظ توانایی‌های اجتماعی قدرتمندتر است بعد این خانم کجاست در بسیج است در این طرف است آن طرف است در ده تا جای دیگر هم است. می‌دانیم که این خیلی موتور محرک خوبی برای این فعالیت توانمندسازانه‌ی ماست. بعد به خودمان می‌آییم می‌بینیم آن کسی که می‌آوریم و راه می‌اندازیم، او هم دوستانش را می‌آورد و می‌بینیم که همه آن آدم‌های به‌گونه‌ای از قبل یک پله بالاتر از آن آدم‌های مطرود بی‌صداتری که در همان جامعه هستند آمدند و در این حوزه فعال شدند. درست است که در این نوع فعالیت‌های به اصطلاح توانمندسازانه، به سراغ قدرت دادن به افراد بی‌قدرت‌تر رفته‌ایم اما باز هم در نوع انتخاب‌مان به نحوی عمل می‌کنیم که افراد دارای منابع اجتماعی بیشتر و توانایی‌های بالاتر قدرت بیشتری پیدا می‌کنند.

یک اشکال دیگر که در کار ما بود کار ابزار بود یک چیزی ما خیلی دست کم گرفتیم این بود که ما فکر می‌کردیم که اگر مسلط به یک دانش باشیم و شبیه همین فهمی که از اجتماع محوری و مفهیمی شبیه به این داریم، در آن مناطق معجزه مشارکت ایجاد می‌کنیم و فضا را متحول می‌کنیم. همه چیز درست می‌شود. بعد اگر درست نمی‌شد مدام در دلمان می‌گفتیم: چرا این مردم مشارکت نمی‌کنند؟ مثلاً ما که اینقدر خوب هستیم ما هم که اینقدر نیت‌مان خوب است، پس آنها چرا مشارکت نمی‌کنند؟ بعد کم کم فهمیدیم که ابزارهایی در طول زمان ساخته شده است و یک سری مجموعه‌هایی هستند که کلاً کارش ابزارسازی برای کارهای اجتماع محور مشارکتی است حالا بعضی از آنها را ما در ایران می‌شناسیم ولی بعضی دیگر از

آنها که خیلی کلیدی و مؤثر هستند را ما نمی‌شناسیم. به عنوان نمونه من در یکی از پروژه‌ها از نزدیک دیدم که یک نفر دانشگاهی و متخصص در رشته‌ی بهداشت کودکان نشسته است و کل هم و غمش را گذاشته است تا اینکه تعریف جدیدی از مفهوم رشد کودک به دست بدهد: شما می‌دانید که این مفهوم رشد کودک معمولاً مبتنی بر برخی شاخص‌هاست نظیر اینکه یک کارشناس بهداشت باید بیاید کودک را ببرد و قد و وزن و اندازه‌ی دور سرش و مواردی نظیر این را اندازه بگیرد و بعد برود روی منحنی رشد و در نهایت بگوید که بچه شما دارد خوب رشد می‌کند یا نه. احتمالاً همه کسانی که رفته باشند مرکز بهداشت این تجربه را دارند و تا سال‌ها در دنیا همین روال بوده و همچنان هم هست. حالا این خانم آمده و به دنبال ساخت شاخص متفاوتی بوده که من چگونه ابزاری درست کنم که متفاوت‌تر و دقیق‌تر از این منحنی صرفاً رشد جسمی باشد و مثلاً شامل مهارت‌های ارتباطی و شخصیتی باشد ولی به درد هر مادر بی‌سوادی هم بخورد و لازم نباشد حتماً یک کارشناس بهداشت سنجش این موارد را انجام بدهد. برای تحقق این هدف پرسشنامه‌ای درست کرده است که به مادر می‌آموزد چگونه از چهارماهگی تا نوزده ماهگی و بعد شصت ماهگی، رشد بچه‌اش را ارزیابی کند. در واقع ابزاری برای اینکه قدرت متخصص بهداشت را به مادر منتقل کنیم و نقش جدید و قدرت تازه‌ای به او ببخشیم. پس گاهی شما ابزاری درست می‌کنید و قدرت این را به آن‌ها منتقل می‌کنی. به تعبیری قدرت، گاهی در دانش و تخصص پیدا کردن ماست. ما که نمی‌توانیم همه مادرها را کارشناس بهداشت کنیم. این متخصص هم به این موضوع و محدودیت آگاهی داشته اما با خودش گفته من چگونه یک ابزاری بسازم که این قدرت

از آن کارشناسان بگیریم و به این مادران بدهیم؟ حالا در این ایران اتفاق خنده‌داری که افتاده است این بود که ما و وزارت بهداشت ایران این این پرسشنامه خوب را آورد و داد به مراقبین سلامت که در خانه‌های بهداشت حضور داشتند که آن ارزیابی را انجام بدهند. بعد ما رفتیم به دکتر ملک افصلی گفتیم: به خدا این ابزار برای این درست شده است که دوباره قدرت را به کسی که تلاش این بوده قدرت را واگذار کند، برنگردانید! این متخصص و کسانی مثل او زحمت آن را کشیده و شانزده سال کار کرده تا مادران را به جای متخصصین خانه‌های بهداشت بنشانند و به آن‌ها قدرت بدهد. بعد ما چه می‌کنیم؟ ما می‌آییم و دوباره همان شیوه قبلی را پیش می‌بریم و دوباره آن ابزار سنجش قدرت‌بخش را به متخصص می‌دهیم!

آخرین نکته‌ام در مورد بحث وابسته ماندن افراد و نهادها در جامعه‌ی محلی به ماست. شبیه یک بند ناف که نخواهیم بپریمش. خانم اسکندری هم در صحبت‌هایشان اشاره کردند که بعضی وقت‌ها ما می‌رویم و در تعریف می‌گوییم که «development or empowerment» (توسعه یا توانمندسازی) یک فرایند طولانی مثلاً به فعالیت مقطعی نیست مثلاً فکر می‌کنیم با یک پروژه شش ماه و یک ساله ماتوانمندسازی را انجام می‌دهیم و تمام شد و رفت! اما معمولاً بعد از گذشت این مدت می‌آییم بیرون و اتفاقاً وضعیت خراب می‌شود.

یک مقطعی فکر کردیم نهادمندش کنیم. تجربه‌های موفق‌ی هم داشتیم. مثلاً همین مواردی که اشاره کردند مثل تجربه «همیاران». به این ترتیب برخی از این نهادها اولملاً ان‌جی‌او و بعد سی‌بی‌او شدند. باید بر اساس این تجربیات بومی و جهانی این مسیرها را از اول طراحی کنیم: چگونه پروژه‌های را طراحی کنیم که از اول میزان وابستگی آن در طول پروژه

کم و کم‌تر شود و به این فکر کنیم که من چگونه این منطقه یا حوزه را ترک کنم که خودشان بتوانند به صورت مستقل به مسیر ادامه بدهند

رضا امیدی: خیلی ممنونم از آقای دکتر روشنفکر استفاده کردیم من خیلی کوتاه فقط یک نکته‌ای بگویم چون به نوعی هم در بحث خانم دکتر اسکندری بود هم در صحبت آقای دکتر روشنفکر. این نکته که تا حدی می‌شود گفت تحولاتی که در اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل ایران اتفاق می‌افتد مثل تأسیس «وزارت تعاون و توسعه روستایی» باعث می‌شود در یک فاصله کوتاه دو سه ساله‌ای توسط این وزارتخانه و یکسری صاحب نظران مهم بیش از صد کتاب در زمینه تعاون در ایران ترجمه شود. برخی از مهم‌ترین چهره‌های غربی این حوزه هم مثل همین چنبرز در سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ و همان حدود به ایران می‌آیند این فعالیت‌ها توجیه هم داشته است چون در آن دوره حدود هفتاد درصد جامعه ایران روستایی بودند و ایده‌ی توسعه در روستا خیلی معنادار بوده است. حتی یک طیفی از پژوهشگران حوزه توسعه روستایی هم از دل همین جریان بیرون می‌آیند. کسانی که بعداً مثلاً دکتر ازکیا یک مقطعی در خود ایران با چنبرز کار کرده بوده و آنها در واقع یک سنتی را در ایران شکل می‌دهند. یک جایی در یکی از این متون آن دوره نقل می‌شود که در یک نشست که در سازمان برنامه و بودجه برگزار می‌شود گفته می‌شود که شما ایرانی‌ها، یک سنت بومی تعاون داشتید اما با این شرکت‌های تعاونی که تأسیس کردید تمام آن سنت را نابود کردید و یک اصطلاحی را به کار می‌برد که شما «ایران را به گورستان تعاونی‌ها تبدیل کردید». این حرف را مثلاً در اواخر دهه چهل در آن بازدید می‌کنیم که چند ماهی که از روستاهای ایران و این تعاونی‌های که در حال شکل‌گیری بوده

است می‌گوید. ایده‌اش این است که شما با این بروکراتیزه کردن و اداری کردن همه چیز، درواقع این سنت‌هایی که داشتید را نابود کردید. این مثال نشان می‌دهد که خود تجربه زیسته ما و شناخت آن از جهات مختلف چقدر مهم است.

“

دکتر ازکیا یک مقطعی در خود ایران با چنبرز کار کرده بوده و آنها درواقع یک سنتی را در ایران شکل می‌دهند. یک جایی در یکی از این متون آن دوره نقل می‌شود که در یک نشست که در سازمان برنامه و بودجه برگزار می‌شود گفته می‌شود که شما ایرانی‌ها، یک سنت بومی تعاون داشتید اما با این شرکت‌های تعاونی که تأسیس کردید تمام آن سنت را نابود کردید و یک اصطلاحی را به کار می‌برد که شما «ایران را به گورستان تعاونی‌ها تبدیل کردید».

”

سایه‌های روشنا: نگاهی انتقادی به عملکرد سازمان‌های مردم‌نهاد فعال حوزه توانمندسازی در ایران



■ ملیکا مقدم و نوح منوری



توضیح: سومین نشست از مجموعه نشست‌های «قوی‌تر در میدان» با موضوع کلی نقد تجربه‌ی سمن‌های فعال در حوزه توانمندسازی در ایران، در تاریخ هفدهم مهر ۱۴۰۲ در محل بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان برگزار شد. در این نشست، ملیکا مقدم، دانشجوی دکتری علوم اجتماعی دانشگاه گیلان، به توضیح یافته‌های پایان‌نامه کارشناسی ارشد در همین حوزه خود پرداخت. این پایان‌نامه، با راهنمایی یوسف اباذری و مشاوره‌ی نوح منوری در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران انجام شده‌بود. همچنین در این نشست، نوح منوری، عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و مشاور این پایان‌نامه، به بیان نقطه‌نظرات خود درباره این پژوهش و این موضوع پرداخت. مطلب زیر، به گزارش این نشست اختصاص دارد.

سلسله نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی

قوی‌تر در میدان

نشست سوم



سایه‌های روشنا: نگاهی انتقادی به عملکرد سازمان‌های مردم‌نهاد در حوزه توانمندسازی

نمونه سمن‌های مستقر در شهر تهران

به همراه بحث گروهی با مشارکت حاضرین

حضور برای عموم علاقمندان آزاد است به همراه بخش آنلاین در گوگل میت

دوشنبه ۱۷ مهر ۱۴۰۲
ساعت ۱۷ تا ۱۹

محل برگزاری: تهران، خیابان قائم مقام فراهانی، کوچه دهم، پلاک ۲۴، طبقه ۲، واحد ۱۳
بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان



www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۳۷۷۷۲۴۱۰



ملیکا مقدم
کارشناس ارشد علوم اجتماعی



نوح منوری
عضو هیات علمی دانشگاه تهران

ملیکا مقدم: ما معمولاً در محیط‌های دانشگاهی ما آزادانه‌تر می‌توانیم نقد بکنیم. چرا که معمولاً ذی‌نفعان آن پژوهش و موضوع حضور ندارند. ولی طبیعتاً در حضور این ذی‌نفعان، هر مطلبی و نقدی پاسخی پیدا می‌کند و به این ترتیب، نقد کردن، سخت‌تر می‌شود. می‌خواستم بگویم که من ممکن است اسم خیلی از سازمان‌های مردم‌نهاد را در این ارائه بیاورم و شاید این نقد یک مقداری کوبنده بنظر برسد، ولی من عمداً از تندوی این نقد در این نشست نمی‌کاهم یعنی شبیه به همان ارائه‌ای که در دانشگاه و بدون حضور این ذی‌نفعان داشتیم را در اینجا هم انجام می‌دهم. چیزی که من نگاه کردم و دیدم این است که منشاء بسیاری از این نقدها به عملکرد

نتایج مشابهی دست پیدا می‌کردم. موضوع پایان‌نامه من و پژوهشی که می‌خواهم الان در مورد آن صحبت کنم «مطالعه انتقادی عملکرد سازمان‌های مردم‌نهاد فعال در حوزه توانمندسازی شهر تهران» است. چرا اصلاً من این موضوع را انتخاب کردم و به سمت آن رفتم؟ برای من مسأله خیلی بیشتر از این بود که فقط بخواهم یک موضوعی برای پایان‌نامه ارشدم انتخاب کنم. چون همانطور که گفتم من از سال ۱۳۹۸ که شروع دوره ارشدم بود در سازمان‌های مردم‌نهاد مختلفی فعالیت کردم. یکی از سازمان‌هایی که در آن فعالیت کردم سازمانی بود که داشت در مورد

سازمان‌های مردم‌نهاد در ایران، ساختاری است؛ یعنی اگر من نام یک سمن را می‌آورم منظورم این نیست که حتماً آن سمن مشخص این مشکل را داشته‌است. حتی گاهی این مسائل، مسائلی بین‌المللی و کاملاً ساختاری است. فعالیت اصلی من از سال ۱۳۹۸ تا الان فعالیت ان‌جی‌اویی بوده است. کاملاً با فضای ان‌جی‌اوها آشنا هستم و اصلاً این صحبت‌هایی که می‌کنم متوجه سازمان مردم‌نهاد یا ان‌جی‌او خاصی نیست و کاملاً جهان‌شمول و بین‌المللی است و حتی مختص به ایران هم نمی‌شود. اگر امکانش را داشتم می‌رفتم ان‌جی‌اوهای بین‌المللی را هم بررسی می‌کردم و به‌نظر خودم به

انجی‌اوه‌های دیگر پژوهش می‌کرد و خیلی از اطلاعات و مصاحبه و اطلاعات از اینجا به دست ما رسید.

نکته‌ای که توجه من را به خود جلب کرده بود و با یک سری نظریاتی که پیشتر خوانده بودیم هم تا حدی همسو بود. این بود که بسیاری از انجی‌اوهایی که من می‌دیدم داشتند به سمت موضوعی به اسم «توانمندسازی» می‌رفتند. حالا شاید آن مفهومی که از توانمندسازی مقصودشان بود در سالهای پیش از آن هم داشت استفاده می‌شد ولی این مضمون توانمندسازی داشت خیلی گسترش پیدا می‌کرد.

این نکته برای من جذاب شد و آن را کنار تجربه‌های شخصی خودم گذاشتم: وقتی وارد فرآیند انجام پایان‌نامه شدم پیش از اینکه این پایان‌نامه رو بخواهم آغاز کنم رفتم و تعداد زیادی از سازمان‌های مردم‌نهاد را بررسی کردم. نمی‌توانم ادعا کنم تمام آن‌ها را مطالعه کردم ولی تلاش کردم حتی‌الامکان همه آن سازمان‌های مردم‌نهادی که در شهر تهران وجود دارند را بررسی کنم. طی این فرآیند متوجه شدم که فعالیت‌های چهار درصد از فعالیت امروز سازمان‌های مردم‌نهاد در حوزه توانمندسازی قرار می‌گیرد. یعنی ممکن است فعالیت دیگری هم در کنار این توانمندسازی باشد، ولی توانمندسازی هم جزء یکی از موضوعاتی هست که برای فعالیت خودشان در نظر می‌گیرند و در فضای مجازی این فعالیت را بازنمایی می‌کنند.

پژوهشی که من انجام دادم بر روی مطالعه‌ی فضای مجازی، حالا چه سایت این سازمان‌های مردم‌نهاد یا صفحه‌های مجازی دیگری بود که خودشان را با فعالیت ذیل این مضمون توانمندسازی معرفی کرده‌بودند. برای اینکه ببینم این مفهوم و ایده‌ی توانمندسازی اصلاً از کجا آمده و دارد به کجا می‌رود، چه شکلی پیدا

کرده و چه تغییراتی را در طی دهه‌های اخیر طی کرده‌است. برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها اول به سراغ این رفتم که ببینم نظریه‌پردازان مختلف، توانمندسازی را چگونه تعریف می‌کنند. شاید خیلی تعاریف متفاوتی از توانمندسازی وجود داشته باشد و هر کسی یک تعریفی برای خودش ارائه بدهد. من سعی کردم تعاریف جامعه‌شناسان از این مفهوم را جمع‌بندی کنم و به یک تعریف واحدی دست پیدا کنم. بر اساس یکی از این تعاریف، من توانمندسازی را نخست به دو دسته توانمندسازی «فردی» و «اجتماعی» و چهار نوع توانمندسازی زیرمجموعه‌ی آن تقسیم‌بندی کردم. این چهار دسته توانمندسازی به ترتیب اولویت شامل این موارد بودند: توانمندی اقتصادی، توانمندی روانشناختی، توانمندی اجتماعی و توانمندی سیاسی.

توانمندسازی اقتصادی معنای دستیابی به منابع و امکانات و قدرت کسب درآمد بود. این دستیابی به منابع و به دست آوردن قدرت کسب درآمد مسائل مهمی هستند که حالا شاید بعدتر در مورد آن صحبت کنیم.

توانمندی اجتماعی به معنای حضور موثر در جامعه به‌عنوان یک شهروند است. این مفهوم «شهروند» شامل ابعاد مختلفی است: از توانمندی روانشناختی به معنای عزت نفس، احساس موثر بودن در زندگی گرفته تا آگاهی نسبت به زیست شخصی و جمعی و تجربیات زندگی.

توانمندسازی سیاسی که آخرین سطح این توانمندسازی است به معنای مشارکت در فعالیت‌های سیاسی امکان‌مطلوبه‌گری و کنشگری تلقی می‌شود. این مطلوبه‌گری و کنشگری البته در نگاه من مطلوبه‌گری و کنشگری که در سطوح ساختاری و حکومتی انجام می‌شود و صرفاً معمولاً ناظر به مطالبه‌های بسیار محدود و محلی هم نیست. چرا که آن مطالبات محدود، در سطح توانمندسازی اجتماعی مطرح می‌شود. حالا من

برای اینکه بفهمم فرآیند این توانمندسازی در عمل توسط سمن‌ها چگونه پیش رفته‌است اول رفتم یک مطالعه اسنادی انجام دادم. منبع این مطالعه مطبوعات شهر تهران بود و روزنامه‌ای که من انتخاب کردم و از سال ۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰ مطالبش را با این زاویه دید بررسی کردم، «روزنامه اطلاعات» بود. البته پنج سال اولش پیدا نشد یعنی حدوداً از سال ۱۳۰۵ تا سال ۱۴۰۰ به دنبال داده‌های مرتبط با پژوهش‌م در این روزنامه جستجو کردم.

در گام دوم و پس از این مطالعه اسنادی، هفده مصاحبه با فعالان سازمان‌های مردم‌نهاد که با مفهوم «توانمندسازی» فعالیت می‌کردند انجام دادم. سپس این مصاحبه‌ها را با تکنیک تحلیل مضمون تحلیل کردم.

ان‌جی‌او‌هایی که ما امروز به اسم ان‌جی‌او یا سازمان‌های مردم‌نهاد می‌شناسیم نخستین بار در دوران پهلوی دوم شکل گرفتند. اما این سوال پیش می‌آید که آیا واقعاً و به معنای واقعی کلمه، این نهادها، مردم‌نهاد بودند؟ آیا واقعاً مردم اینها را پایه‌گذاری کرده بودند؟ آیا توسط مردم اداره می‌شدند؟ پاسخ من به این سوال خیر است. من یک سری نمونه اینجا آوردم که سازمان‌هایی که مردم‌نهاد معرفی می‌شوند و حتی این‌گونه به نظر می‌رسد

که توسط هیئت‌امنا و مردم اداره می‌شوند در حالی که کاملاً سازمان‌های حاکمیتی و حکومتی هستند. این دسته از سازمان‌های مردم‌نهاد در دوران پهلوی دوم غالباً برای تبلیغات حاکمیتی ایجاد شدند و بسیاری از آن‌ها توسط زنان خاندان پهلوی اداره می‌شوند. من لیستی از این سازمان‌های به ظاهر مردم‌نهاد که در دوره پهلوی دوم ایجاد شدند و فعالیت می‌کردند تهیه کردم.

اما بعد از انقلاب چه تغییری رخ می‌دهد؟ همان چیزی که پیش از انقلاب انجام می‌شده بعد از انقلاب هم در مطبوعات بازنمایی می‌شود یعنی باز هم نهادهایی که اینگونه به نظر می‌رسند که مردم‌نهاد هستند و مردم تشکیل‌شان دادند اما بسیاری از آن‌ها حاکمیتی و حکومتی هستند. البته برخی از این سازمان‌ها که در دهه شصت تشکیل شدند مثل مجموعه «الغدیر» هم هست در حدود سال ۱۳۶۵ برای کمک به جانبازان و افرادی که در جنگ خسارت دیدند تشکیل می‌شود و واقعاً هم مردم‌نهاد است. فعالیت‌هایش در مطبوعات آن دوره هم بازنمایی می‌شود.

یک سری سازمان مردم‌نهاد هم به وجود می‌آیند و در این دوره فعالیت

“
من توانمندسازی را نخست به دو دسته توانمندسازی «فردی» و «اجتماعی» و چهار نوع توانمندسازی زیرمجموعه‌ی آن تقسیم‌بندی کردم. این چهار دسته توانمندسازی به ترتیب اولویت شامل این موارد بودند: توانمندی اقتصادی، توانمندی روانشناختی، توانمندی اجتماعی و توانمندی سیاسی.
”



مردم نهاد با رویکرد توانمندسازی صرفاً اقتصادی از نوع سنتی است منظورم از این توانمندسازی اقتصادی سنتی چیست؟ همانطور که پیشتر توانمندسازی را تعریف کردیم، توانمندسازی باید داشتن منبع و قدرت کسب درآمد باشد ولی این سازمان‌هایی که من صرفاً اقتصادی و سنتی تعریف شان کردم سازمان‌هایی هستند که برای افراد یک سری مشاغل ایجاد می‌کنند که خود این مشاغل و فرصت‌ها از شرکت‌های بزرگ می‌آیند. من این دسته از مشاغل را با مشاغل شبیه به خیاطی برابر می‌دانم. چون نود درصد از این موارد سازمان‌هایی هستند که توانمندسازی اقتصادی را صرفاً با توانمندسازی زنان تعریف می‌کردند و توانمندسازی اقتصادی را با موضوع خیاطی. یعنی یک کاری که معمولاً چندان هم حرفه ای نبوده کاری که شاید پیش پا افتاده و انبوه هست و سفارش‌های آن از شرکت‌های بزرگ دریافت می‌شود. این شرکت‌ها صرفاً نیروی کار از نوع ارزان قیمت می‌خواهند. در اکثر موارد پررشتی که من از سازمان‌های

می‌کنند و به‌نظر می‌رسد که ان‌جی‌او هستند یعنی توسط مردم بنیان گذاشته شده‌اند و دارند یک نوعی توانمندسازی اقتصادی را انجام می‌دهند ولی از این سطح توانمندسازی به بالاتر حرکت نمی‌کنند.

اما در در مطبوعات دهه ۱۳۹۰ شمسی چه در سازمان‌های دولتی و چه سازمان‌های مردم‌نهاد تغییری ایجاد می‌شود و این تغییر استفاده از مفهوم توانمندسازی است. این اهمیت یافتن مفهوم توانمندسازی و انعکاس آن در فضای عمومی و رسانه‌ها در این دهه اتفاق مهمی است. این خلاصه‌ای بود از تاریخچه‌ای که می‌خواستم از کاربرد واژه و مفهوم توانمندسازی در سازمان‌های مردم‌نهاد در ایران معاصر ارائه دهم.

اما قسمت اصلی پژوهش مربوط به مصاحبه‌هایی می‌شود که من با همکاران سازمان‌های مردم‌نهاد مستقر در تهران انجام دادم. تعداد این مصاحبه‌ها، هفده مصاحبه بود. من این سازمان‌های مردم‌نهاد را به چهار دسته تقسیم‌بندی کردم؛ یکی سازمان‌های

مردم‌نهاد داشتیم این بود که آیا که واقعاً بنظر شما افرادی که با آن‌ها ارتباط داشتید «توانمند» شدند یا نه؟

درست است که گاهی می‌گفتند: بله توانمند شدند ولی در بیشتر موارد مصداق این توانمندی صرفاً همان حقوق ماهیانه‌ای بود که دریافت می‌کردند. این حقوق ماهیانه هم بسیار اندک بود. پس همانطور که گفتم عملاً این افراد به نیروهای کار ارزان قیمت برای شرکت‌های بزرگ تبدیل شده بودند.

“

افراد تحت پوشش بسیاری از این نهادهای مدنی به نیروهای کار ارزان قیمت برای شرکت‌های بزرگ تبدیل شده بودند.

”

مدرن چه هستند؟ تعداد محدودی از سازمان‌های مردم‌نهاد در این دسته قرار می‌گرفتند. این سازمان‌ها سازمان‌هایی بودند که انگار همان فعالیت را داشتند انجام می‌دادند اما در حوزه مثلاً استارت‌آپی فعالیت می‌کردند. یعنی این مددجویان خودشان را که به یک معنا واقعاً مددجو هم نبودند یعنی دانشجویان یا افرادی که به تعبیر رایج تعبیر ما تهیدست محسوب نمی‌شوند. این مجموعه‌ها تلاش می‌کردند این افراد را از طریق فعالیت‌های استارت‌آپی توانمند کنند. ولی در این دسته از فعالیت‌ها هم باز همان تقویت انگاره موفقیت شخصی و مهارت‌های فردی و کلاس‌های روانشناختی و ملامت‌هایی نظیر اینکه تو مقصر مثلاً فقیر یا هر چیزی هستی درون آنها وجود داشت.

اما نوع چهارم سازمان‌های مردم‌نهاد که بیشتر من با آنها کار داشتیم و برای من اهمیت بیشتری داشتند سازمان‌هایی بودند که توانمندسازی اقتصادی را که چه به لحاظ سنتی چه مدرن داشتند، مهارت‌های فردی را هم داشتند در زمینه مطالبه‌گری فعالیت می‌کردند. حالا

دسته‌ی دوم، سازمان‌های مردم‌نهادی هستند که همان رویکرد توانمندسازی اقتصادی سنتی که پیشتر گفتم را دارند ولی یک بحث مهارت‌های فردی هم در کنار آن اضافه شده است. اما این «مهارت فردی» چیست؟ مهارت فردی همان انگاره موفقیت فردی است. این تصور که تو خودت می‌توانی فرد موفق باشی و اگر الان در موقعیت فقر هستی، در دل مشکلات هستی، این تقصیر خود تو است. خودت تلاش نکردی و حالا از امروز می‌توانی تلاش کنی و آدم موفق باشی و هیچ ساختاری مانعی برای تو ایجاد نمی‌کند. این نهادها کلاس‌هایی می‌گذاشتند که همین انگاره موفقیت را تقویت می‌کرد. یا کلاس‌هایی که به کلاس‌های روانشناختی نزدیک می‌شد. کلاس‌های کنترل خشم یا کلاس‌هایی که می‌توانست آنها را به درآمدزایی در حوزه همان توانمندسازی اقتصادی برساند. این دو حوزه یعنی اسطوره موفقیت فردی و توانمندسازی اقتصادی به شکل سنتی خیلی با یکدیگر پیوند داشتند.

اما سازمان‌های مردم‌نهاد با رویکرد توانمندسازی



این منظور از این مطالبه‌گری چیست؟ منظورم این است که آن مطالبه‌گری به توانمندسازی سیاسی هم منجر می‌شود. این مطالبه‌گری سیاسی، به معنای در نظر داشتن ساختارها و مطالبه حقوق از دست رفته از منابع رسمی دارای قدرت ساختاری هم از سوی مسوولین و متولیان خود این سازمان‌های مردم‌نهاد و هم از سوی افرادی که در چهارچوب این مجموعه‌ها در حال توانمندشدن هستند باید دیده شود. بسیاری از این سازمان‌ها که من بررسی کردم عنوان مطالبه‌گری را یدک می‌کشند اما اینکه مطالبه‌گری واقعاً و در عمل هم برای آنها اهمیت هم دارد یا نه مسأله دیگری است. اگر این دغدغه را داشته باشند و در عمل آن را دنبال کنند، یک قدم از باقی سازمان‌های مردم‌نهاد دیگر جلوتر هستند.

اما باید دید آیا در عمق این مجموعه‌ها، واقعاً مطالبه‌گری وجود دارد و افراد دارند مطالبه می‌کنند یا نه؟ در بسیاری از این مجموعه‌ها که ادعای مطالبه‌گری در این سطح را دارد، میشود دید که بعد باز هم همان تأکید بر مهارت‌های فردی، همان تأکید بر توانمندسازی اقتصادی به صورت کاملاً ناقص که باز هم بنظرم توانمندسازی اقتصادی نیست دارد پررنگ می‌شود.

میتوانم بگویم باز هم هشتاد نود درصد سازمان‌های مردم‌نهادی که برای پژوهش می‌رفتم این عبارت را در پاسخ به تعریف توانمندسازی به من می‌گفتند که «ماه‌گیری، یاد دادن به‌جای ماهی دادن». این دقیقاً همان چیزی است که تو به فرد یاد می‌دهی چگونه کار کند، چگونه خودش از پس خودش بربیاید و اینکه کاری به چیزهای بیشتری جز توانایی و محدودیت‌های خودش نداشته باشد. این همان انگاره دروغ موفقیت است.

اما در مورد جایی که الان به دعوت آن سخنرانی می‌کنم یعنی «بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان»، با توجه به اینکه این بنیاد هم از جمله مؤسسات و نهادهایی بود که در پژوهش من مورد بررسی قرار گرفته بود، می‌توانم ادعا کنم

این افراد گرفتار هستند، چه طور می‌توانند من را نقد کنند؟ وقتی چنین فضایی وجود ندارد که یک نقدی درون همان ساختار و سازمان قرار داشته باشد چه طور می‌شود انتظار داشت که این نقد و مطالبه‌گری در حوزه بخواهد مثلاً بزرگتری، مثلاً در سطح نقدحکومتی و ساختاری مطرح شود؟

«
هشتاد نود درصد سازمان های مردم نهادی که برای پژوهش می‌رفتم این عبارت را در پاسخ به تعریف توانمندسازی به من می‌گفتند که «ماهگیری، یاد دادن به جای ماهی دادن». این دقیقاً همان چیزی است که تو به فرد یاد می‌دهی چگونه کار کند، چگونه خودش از پس خودش بریاید و اینکه کاری به چیزهای بیشتری جز توانایی و محدودیت‌های خودش نداشته باشد. این همان انگاره دروغ موفقیت است.
»

اما در ارتباط با همین توانمندسازی سیاسی ارتباط سازمان‌های مردم‌نهاد با نهادهای دولتی برای من جالب شد. در این حوزه چهار نوع ارتباط با دولت مشاهده می‌شود: در نوع اول که بیشتر سازمان‌های مردم‌نهادی که من بررسی کردم تلاش بسیار زیادی داشتند که ارتباط رسمی اداری و بروکراتیک با دولت داشته باشند. با دولت یعنی اینکه ما می‌رویم، مجوز فعالیت‌مان را می‌گیریم، هر سال مجوزمان را

که طبق مصاحبه‌ای که اینجا انجام دادم، یک مقدار حس میکنم این توانمندسازی اجتماعی در این مجموعه شاید تا حدی رخ داده است. به این معنا که حالا طبق مصاحبه‌ای که من در بنیاد توسعه کارآفرینی انجام دادم و بیشتر مصاحبه‌ام بر مجموعه «خانه هدی» در زاهدان متمرکز بود، برداشتم این بود که افرادی که در آن‌جا حضور دارند، دارند مطالبه‌گری می‌کنند، فعالیت اجتماعی می‌کنند و خودشان یک چیزهایی را درخواست می‌کنند. اما باز هم این مطالبه‌گری از یک حدی فراتر نمیرود. باز هم این مطالبه‌گری ساختاری نمی‌شود. یعنی مطالبه‌گری آنها هم می‌رود در حوزه مثلاً ارتباط با کمیته امداد یا چیزی که من گفتند، ارتباط با مثلاً یک کارخانه مثل مثلاً ایران خودرو برای اینکه جلد قرآن برایشان درست بکنند. باز هم در همان چهارچوب توانمندسازی اقتصادی محدود می‌ماند. انگار خانه هدی هم نمی‌آید چیزی را به صورت ساختاری تغییر بدهد. ولی در این نمونه، خانه هدی به دست خود این افراد بومی تشکیل شده‌است. اما باز هم تفاوتی نمی‌کند که باز آن‌ها هم در پی این توانمندسازی اقتصادی هستند. ادعای کسی که با او مصاحبه می‌کردم این بود که توانمندسازی اقتصادی به معنی کاملش آنجا و در زاهدان انجام نشده، یعنی این افراد درآمدی که باید به صورت مطلوبی داشته باشند را همچنان ندارند. نقطه تیره‌تر این قسمت برای من اینجاست که نه تنها آموزشی به افراد در این حوزه داده نمی‌شود، نه تنها آنها برای مطالبه‌گری در حوزه ساختاری آماده نمی‌شوند، بلکه فضای انتقادی و اعتراضی درون خود سازمان‌های مردم‌نهاد هم نیست یعنی اصلاً این فضا ایجاد نمی‌شود. یکی از مؤسسه‌هایی که من مورد بررسی قرار دادم می‌گفتند که اصلاً این افراد ضعیف هستند،

تمدید می‌کنیم، هیچ‌کاری هم به نهادهای دولتی نداریم. نهادهای دولتی هم با ما کاری ندارند.

اما نوع دوم ارتباط سازمان‌های مردم‌نهاد با دولت شاید از این هم تیره و تارتر به نظر برسد: ارتباط یک سویه سازمان مردم‌نهاد با دولت. در این نوع از ارتباط نه این‌گونه که دولت به سازمان مردم‌نهاد خدمتی بدهد بلکه دولت است که از آن سازمان مردم‌نهاد کمک می‌خواهد! یعنی مددجوی خودش را به این سمن معرفی می‌کند. یعنی کسی که باید زیرمجموعه و تحت پوشش خدمات دولت قرار بگیرد، به این سازمان‌های مردم‌نهاد معرفی می‌شود و حالا خیلی کمتر از آنها مشورت می‌خواهد و صرفاً آن سازمان مردم‌نهاد را به‌عنوان یک خدمت دهنده می‌بیند.

نوع سوم ارتباط که حالا کمتر هم در سازمان‌های مردم‌نهاد دیده می‌شود، ارتباط دوسویه میان دولت و سازمان‌های مردم‌نهاد است. باز هم فکر نکنید ارتباط دو سویه ارتباط خیلی چالشی و انتقادی است. خیر! این ارتباط

دوسویه به این شکل است که این سازمان مردم‌نهاد دارد یک خدمتی را به جای دولت ارائه می‌دهد و دولت برای ارائه آن خدمت، صرفاً هزینه‌ای پرداخت می‌کند یعنی من برای این مددجویی که داری به جای من به او خدمت ارائه می‌دهی، مثلاً اینقدر ماهیانه پرداخت می‌کنم که این مبلغ هم خیلی پایین‌تر از چیزی است که سازمان مردم‌نهاد باید برای آن مددجو هزینه کند.

اما نوع چهارمی که باز هم برای من اهمیت بیشتری داشت، ارتباط انتقادی و چالشی این سازمان‌های مردم‌نهاد با دولت بود. این ارتباط چالشی و انتقادی گویا همیشه در برخی سازمان‌های مردم‌نهاد وجود دارد ولی افق‌های این نوع رابطه هر روز دارد تیره و تارتر می‌شود. به‌عنوان نمونه برخی سازمان‌های مردم‌نهادی که در این حوزه فعالیت می‌کردند، به دلیل همین نوع رابطه، تعلیق شدند یا مجوزشان تمدید نشده‌است. حتی برخی از افراد این مجموعه‌ها مورد پیگرد قرار گرفتند. خیلی از این افراد وقتی با آن‌ها صحبت می‌کردم



“
برخی سازمان‌های
مردم‌نهادی که
در حوزه انتقادی
فعالیت می‌کردند،
تعلیق شدند یا
مجوزشان تمدید
نشده‌است. حتی
برخی از افراد این
مجموعه‌ها مورد
پیگرد قرار گرفتند.
خیلی از این افراد
وقتی با آن‌ها صحبت
می‌کردم می‌گفتند
که ما مجبور شدیم
از مواضع خودمان
دست بکشیم، سکوت
کنیم، برای مدتی
صحبت یا انتقادی
نداشته باشیم به
خصوص وقتی
فضای کشور به
دلایلی ملتهب
می‌شود.
”

می‌گفتند که ما مجبور شدیم از مواضع خودمان دست بکشیم، سکوت کنیم، برای مدتی صحبت یا انتقادی نداشته باشیم به خصوص وقتی فضای کشور به دلایلی ملتهب می‌شود، مثلاً سازمان مردم‌نهادی که می‌گوید من طرفدار حقوق کودک هستم آنجایی که مثلاً کودکی در خیابان صدمه جسمی می‌بیند یا از کودکان به عناوین مختلف برای تأمین منافع دولت در این دوره‌ها سوء استفاده می‌شود، این فعالان می‌گویند منافع من یا منافع مددجویان من و مصلحت نهاد اقتضاء می‌کند که من موضع‌گیری انتقادی نداشته باشم حتی اگر در حوزه فعالیت من این اتفاقات رخ داده باشد.

نوح منوری: اساساً این نوع از پژوهش‌ها را ما می‌توانیم در دو سطح ارزیابی کنیم: در یک سطح می‌شود گفت این پژوهش‌ها در سطح همین ارزیابی عملکردها یا کارایی این سازمان‌ها و تشکل‌ها هستند. کاری که خانم مقدم کردند اما در سطح دوم و نوع دیگری از این پژوهش‌هاست: سطح دوم ناظر به این است که این نظم اجتماعی و اقتصادی موجود را مورد ارزیابی و مطالعه قرار بدهیم. حالاً نقش‌آفرینی که آن‌ها و تشکل‌ها دارند را ذیل این نظم اقتصادی موجود و در یک تصویر کلی‌تر فهم کنیم.

در سطح اول شما دیدید که اشاره‌ای که خانم مقدم داشتند در کارشان این بود که بحث ما در این پژوهش اساساً موردی نیست. حتی قصد اینکه بخواهیم خدای نکرده ارزش کار این عزیزان فعال که در این تشکل‌ها مشغول فعالیت هستند را زیر سوال ببریم، نداریم و حمل بر قدرناشناسی نیست.

بلکه هدف این است که در این سطح نقدی بزنیم به این نظم اقتصادی اجتماعی کلان‌تر موجود که این مجموعه‌ها در درون این نظم کلی‌تر مشغول فعالیت هستند. اینجا می‌بینیم که این مرز بین انواع تشکل‌ها یا انواع کارکردهایی که دارند دیگر آنقدر واضح نیست. این تفکیک‌ها خیلی سخت می‌شود. شما ببینید اساساً تعریف آن‌ها در درجه اول به نقش حمایتی داشتن است اما بعد می‌بینیم که مهمترین کارکرد آنها ظاهراً به این تبدیل می‌شود که آدم‌ها را برای سپردن به بازار آماده کنند. روایت دیگر صرف سپردن و تأمین کردن حداقلی این افراد در حوزه اقتصادی است. در این شکل، دیگر سپردن این افراد به بازار معنای توانمندسازی نمی‌تواند داشته باشد.

در اینجا و بلافاصله پرسش‌های بعدی هم مطرح می‌شود: آیا

“

ان‌جی‌اوها نقش مهمی دارند که آدم‌ها را از افتادن کامل یا فقر نجات بدهند .

اما تحقق توانمندسازی به این معنا و در این شرایط ممکن نیست: شما نمیتوانید نیروی انسانی آماده کنید برای بازارستانی و بعد توقع تکان خوردن اقتصاد را هم داشته باشید. این اقتصاد با محوریت کار و تولید است که می‌تواند تغییر و تحول مثبت ایجاد کند. تولیدی که بتواند اقتصاد را پیش ببرد. این حرکت مستلزم یک برنامه و افق توسعه‌ای که از سطح کلان برمی‌خیزد یعنی تا وقتی آن برنامه و افق توسعه‌ای نباشد این کارکردها هم مدلش به خوبی تعریف نمی‌شود.

”

آن‌ها در این بازار، توان چانه‌زنی دارند یا نه؟ آیا توان ارتقا جایگاه خودشان را دارند یا نه؟ این پرسش‌هایی است که نیازمند پاسخ‌های جدی است. من در این‌جا می‌خواهم از آن سطح دومی که گفتم بیشتر صحبت کنم به این معنی که در سطح دوم، نگاه ما و دغدغه‌ی ما از سطح بررسی عملکردی کارکردی تشکله‌ها فراتر می‌رود. اینجاست که ما باید از «اقتصاد ملی» سخن به میان بیاوریم. از رشد، از ثروت‌آفرینی از خلق ارزش سخن به میان بیاوریم و آن وقت به این فکر کنیم که در مجموعه برنامه‌ها یا برنامه‌ریزی‌هایی که قرار است به رشد اقتصادی ملی منجر شود، بخش عمده‌ای از عوامل خیلی وابسته است به نیروی انسانی. نیروی انسانی بخش مهمش در واقع در دست ان‌جی‌اوها هستند آیا اساساً با اینکارهای که شبیه کارهای نجات‌دهنده است، قرار است این اقتصاد ملی پیش برود. باز تاکید می‌کنم قصد این‌که این نوع از فعالیت‌ها را تحقیر کنم ندارم. قصدم ترسیم جایگاه و موقعیت این نوع از فعالیت‌هاست. در این نقشه کلی، در این نظم اقتصادی اجتماعی موجود، این ان‌جی‌اوها نقش مهمی دارند که آدم‌ها را از افتادن کامل یا فقر نجات بدهند اما تحقق توانمندسازی به این معنا و در این شرایط ممکن نیست: شما نمیتوانید نیروی انسانی آماده کنید برای بازارستانی و بعد توقع تکان خوردن اقتصاد را هم داشته باشید. این اقتصاد با محوریت کار و تولید است که می‌تواند تغییر و تحول مثبت ایجاد کند. این تولیدی که بتواند اقتصاد را پیش ببرد. این حرکت مستلزم یک برنامه و افق توسعه‌ای که از سطح کلان برمی‌خیزد یعنی تا وقتی آن برنامه و افق توسعه‌ای نباشد این کارکردها هم مدلش به خوبی تعریف نمی‌شود.

برای همین خانم مقدم آن به سمت شناخت آن ساختارهای کلی‌تر رفتند، آن ساختارهای کلان هستند که نوع خاصی از کارکردها را هم برای اون ان‌جی‌اوها تعریف میکنند. مثل این می‌ماند که یک ویدیویی به شما نشان می‌دهند و می‌بینید که یک سری غریق نجات هستند کنار رودخانه‌ای و هر کس در آب می‌افتد را سریع دارند نجات می‌دهند. به وجد می‌آیی که آفرین به آن غریق نجات‌ها و چقدر کارشان را خوب انجام می‌دهند. اما دنیای واقعی فضای بازتری را به شما نشان می‌دهد و می‌بینید که کمی آن طرف‌تر یک سری آدم دارند از قصد و به عمد یک سری آدم را در آب می‌ندازند. در این تصویر دوم شما دیگر نمیتوانی دل خوش باشید به اینکه آن غریق نجات‌ها چقدر خوب به وظیفه‌شان عمل می‌کنند. چیزی که شما را اذیت می‌کند سمت دیگر ماجرا است: اینکه که یک سری آدم دارند عامدانه و بی‌دلیل دارند انگار غرق می‌شوند و و آب سپرده می‌شوند و آن وقت برای ماهایی که تلاش می‌کنیم تحقیق کنیم، مطالعه کنیم، کاری که ما باید بکنیم دادن آن تصویر بزرگتر است: مثلاً بر خلاف ادعای دولت، اتفاقاً تعداد کارکنان دولت در ایران نامتعارف نیست و این‌ها اصولاً بحث‌های انحرافی است. بحث اصلی این است که دولت دارد با منابعی که در اختیارش است چه کاری می‌کند. بله شما میتوانید در نهایت آمار بدهید حجم بالای از بودجه دولت صرف حقوق و دستمزد کارکنان خودش دارد می‌شود اما این مسأله‌ی اصلی نیست.

نهادهای مدنی در ایران پساانقلابی:

تداوم در تنگنا

تأملی درباره نهادهای مدنی و همبستگی اجتماعی

■ آرمان ذاکری



توضیح: روز چهارشنبه ۲۹ آذر ۱۴۰۲، بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان میزبان چهارمین نشست از سری نشست‌های «قوی‌تر در میدان» بود. در این نشست با عنوان «تداوم در تنگنا: گفتگویی درباره نهادهای مدنی و همبستگی اجتماعی» دکتر آرمان ذاکری جامعه‌شناس به بیان نتایج پژوهش‌های سال‌های اخیر خود در حوزه آسیب‌شناسی ساز و کارهای درونی نهادهای مدنی و خیریه از منظر اجتماعی پرداخت. وی در ابتدا به این نکته اشاره کرد که در این بحث، به نقش و اثرگذاری حکومت و دولت بر عملکرد نهادهای مدنی و خیریه نمی‌پردازد. این مسأله نافی اهمیت این اثرگذاری نیست اما موضوع این جلسه، نگاه آسیب‌شناختی به عملکرد درونی و ویژگی‌های ساز و کاری این نهادهاست؛ موانعی که از درون نهادهای مدنی باعث کاهش توانایی و طول عمر این نهادها می‌شود. او به سابقه‌ی پژوهش‌های میدانی پیشین‌اش در این حوزه در سال‌های اخیر، اشاره کرد. این پژوهش‌ها در گام نخست شامل یک پژوهش موردپژوهانه بوده‌است که بر مطالعه سه نمونه از سه سنخ از مجموعه‌های نهادهای مدنی خیریه متمرکز بوده‌است.

نهادهای مدنی؛ تداوم در تنگنا

گفت‌وگویی درباره نهادهای مدنی
و همبستگی اجتماعی

حضور برای عموم علاقمندان آزاد است
همراه با امکان شرکت در گوگل میت

چهارشنبه ۲۹ آذر ۱۴۰۲
ساعت ۱۷ تا ۱۹

محل برگزاری: تهران، خیابان قائم
مقام فراهانی، کوچه دهم، پلاک
۲۴، طبقه ۲، واحد ۱۳

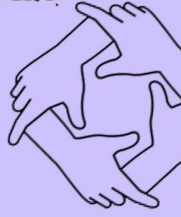
بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان



www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۳۷۷۷۲۴۱۰



آرمان ذاکری
جامعه‌شناس



مهدی سلیمانی: در این سلسله جلسات تلاش می‌کنیم به تجربه‌ی فعالیت داوطلبانه در حوزه‌هایی که مرتبط با مفهوم توانمندسازی یک بازاندیشی داشته باشیم، تعداد قابل توجهی از دوستان، از کنشگران و از عزیزانی که در حوزه‌های نظری و یا بینابین فعالیت می‌کردند در این سلسله جلسات شرکت کردند و بحث‌های خیلی خوبی در این حوزه‌ها داشتیم. همچنین یک مجموعه‌ای را با عنوان مشق منتشر کردیم. در ادامه همان جلسات در این دوره جدید ما تلاش‌مان این بوده‌است که یک سری جلساتی داشته باشیم با نگاه انتقادی به کارنامه و عملکرد نهادهایی که تا الان به صورت داوطلبانه حالا در قالب خیریه

بوده‌اند، مسأله‌ی همبستگی اجتماعی بوده‌است، ایشان پذیرفتند که درباره‌ی این مفهوم که مرتبط با یکی از آفات فعالیت داوطلبانه در ایران بوده، طرح بحثی را داشته‌باشند.

در خدمت آقای ذاکری هستیم و بعد از صحبت‌های ایشان هم یک پرسش‌وپاسخی خواهیم داشت.

آرمان ذاکری: خیلی ممنون من هم سلام عرض می‌کنم خدمت همه دوستان چه کسانی که اینجا حضور دارند چه دوستانی که این بحث رو می‌شنوند. بحثی که امروز خدمت شما ارائه می‌کنم که عنوان «نهادهای مدنی؛ تداوم در تنگنا» است، برخلاف ظاهر خود نمی‌خواهد صرفاً به نقش دولت و نسبتش با فعالیت‌های داوطلبانه در این حوزه بپردازد. وقتی می‌گوییم «تنگنا» بلافاصله توجه متوجه نقش دولت‌ها و

در قالب ان‌جی‌اوها در این حوزه مربوط به توانمندسازی فعالیت کردند. این نگاه انتقادی را تلاش می‌کنیم که از زاویه‌های مختلف نسبت به آن آگاه شویم و بحث‌های جمعی حول محور آن شکل بدهیم.

امروز در ادامه این جلسات که در واقع چهارمین جلسه از این نشست‌ها است در خدمت آقای دکتر آرمان ذاکری هستیم. آقای ذاکری چندین سال است که در این حوزه مرتبط با فعالیت‌های داوطلبانه، خیریه و با اتکاء به مفهوم همبستگی اجتماعی به خصوص کارهای پژوهشی ارزشمندی انجام داده‌اند. پایان‌نامه دکتری ایشان در این زمینه بوده‌است و کتابها و مقالات متعددی در این زمینه نوشته‌اند. یکی از مهم‌ترین مسائلی که در این زمینه بر آن متمرکز



مسائل سیاسی و مسائلی شبیه به این می‌شود که بسیار حائز اهمیت هستند و باید هم به آن توجه شود اما راجع به آن هم زیاد حرف زده شده است. چه بسا که در شرایط کنونی خیلی از نهادهای مدنی در آن رابطه یعنی تنظیم رابطه‌شان با دولت دچار مشکل باشند و خیلی هم کار زیادی از آنها برنیاید. اما به هر حال یکی از حوزه‌های مهمی که برای این نهادها تعیین تکلیف می‌کند به هر حال سیاست‌گذار است. من هم به سهم خودم خیلی راجع به این مقوله بحث کردم و در یک سنتی کار می‌کنم که یک وجه مهم آن اصلاً قوی شدن جامعه و کمک تشکل‌یابی است که بتواند رابطه خود را با دولت اتفاقاً تنظیم کند. اما امروز نمی‌خواهم راجع به این مسأله صحبت کنم بلکه بر اساس نتایج چند کار تجربی که در سال‌های گذشته انجام دادم می‌خواهم راجع به یک نوع آسیب‌شناسی درونی صحبت کنم که در درون خود مجموعه‌هایی که فعالیت مدنی می‌کنند مانع تداوم آنها می‌شود. کارهای تجربی که در این حوزه تا کنون انجام داده‌ام دو

سه تا پژوهش است: اولین مورد تحقیقی بود که ما سه مطالعه موردی انجام دادیم بر روی سه مجموعه خیریه از سه تیپ مختلف. یک تیپ از این مجموعه‌ها، مجموعه‌ای بود هم از حیث جغرافیایی در سطحی وسیع و از حیث موضوعی در انواعی وسیع فعالیت خیریه انجام می‌دادند. نمونه‌اش «جمعیت خیریه امام علی» بود. یک تیپ مجموعه‌های دیگری بودند که از حیث موضوعی تخصصی و در حوزه‌ای محدود کار می‌کردند ولی از حیث جغرافیایی در سطحی وسیع کار می‌کردند. مثلاً آنجا نمونه‌ی این تیپ، مجموعه «زنجیره امید» بود. «زنجیره امید» یک مجموعه‌ای بود که روی بیماری‌های کودکان و متمرکز بود اما از حیث جغرافیایی از سراسر کشور اگر کسی به آن رجوع می‌کرد پذیرش می‌شد و آنجا می‌توانست از خدمات مجموعه استفاده کند. اما از حیث موضوعی تخصصی روی بیماری‌های کودکان کار می‌کرد و این برخلاف مثلاً جمعیت امام علی بود که مثلاً هم غذا درخانه‌ها می‌برد، هم تیم فوتبال برای

بچه‌های محروم درست می‌کرد، هم در ترک اعتیاد فعالیت داشت و هزار نوع کار می‌کرد. در واقع حوزه‌های فعالیت جمعیت امام علی عمومی و وسیع بود. یک تیپ سوم هم بود که هم در واقع حوزه فعالیتی آن محدود بود و هم جغرافیای فعالیتی آن محدود بود که آنجا نمونه ما مجموعه‌ی «خانه خورشید» بود که متأسفانه همین چند وقت پیش تعطیل شد. این مجموعه در منطقه شوش و به صورت متمرکز مدتی روی زنان معنادار کار می‌کرد بعد از آن فعالیتش را گسترش داد و روی زنانی به که اعتیادشان

“

ما به طور کلی نهادهای اجتماعی مستقل در جامعه خود کم داریم یا نهادهایی که پایدار باشند، مستقل باشند، از آسیب‌های ناشی از آینده و روند دولت‌ها در امان باشند و به جامعه کمک کنند که بتواند هم از خودش و هم در برابر تهاجم دولت‌ها از خودش دفاع کنند. هم در برابر تهاجم بازار، امر اقتصادی و عوامل و افراد و ساختارهایی که می‌خواهند جامعه را در واقع تکه تکه کنند و پیوندهای اجتماعی را سست کنند و همبستگی را از بین ببرند از خودش محافظت کنند. بنابراین در چنین جوامعی بحث کردن راجع به نهادها و راجع به پیوندهای اجتماعی و همبستگی بسیار ضروری است.

”

را ترک کردند و فقط هم به صورت محلی در همان منطقه کار می‌کرد: یعنی هم جغرافیای محدود داشت و هم موضوع محدود داشت. این یک کار تجربی بود که من انجام دادم.

یک پژوهش، هم تز دکترای من بود که آنجا به صورت مشخص روی تاریخ اجتماعی فعالیت‌های خیر در نهاد دین کار کردم و هم یک مرور تاریخی کرده بودم و هم تا دوره معاصر انواع این فعالیت‌های خیریه‌ای که در نهاد دین انجام می‌شود را تحلیل کرده بودم.

بحث امروز ما چهار بخش دارد: هر چهار بخش هم وجه آسیب‌شناسانه دارد: اول راجع به فلسفه این فعالیت‌ها حرف خواهیم زد. دوم راجع به تقلیل‌گرایی در این فعالیت‌ها و سوم راجع به همان چیزی که مهدی هم گفت یعنی آنچه که من اسم آن را گذاشتم «اصل وابستگی به کاریزمای بنیان‌گذار» صحبت می‌کنم. در نهایت هم راجع به بوروکراسی در مجموعه‌هایی که فعالیت خیر انجام می‌دهند صحبت خواهیم کرد. سعی می‌کنم بگویم که در هر کدام از این چهار حوزه چه آسیب‌هایی وجود دارد که نتایج آن را در فعالیت‌های نهادها از حیث تداوم آنها نشان می‌دهد.

قبل از اینکه وارد آن چهار حوزه شوم، باید به این نکته اشاره کنم که ما فکر می‌کنیم

یک اجتماعی وجود دارد در دست کم در حوزه علوم اجتماعی و فعال‌های جامعه‌ی مدنی ما و که نهادسازی در جامعه ایران، یعنی نهادهای مستقل، مدنی و آنهایی که در جامعه شکل می‌گیرند هم به لحاظ شکل‌گیری دچار مشکلاتی هستند و هم تداوم فعالیت آنها دشوار است. ما به طور

کلی نهادهای اجتماعی مستقل در جامعه خود کم داریم یا نهادهای هستند که پایدار باشند، مستقل باشند از آسیب‌های ناشی از آینده و روند دولت‌ها در امان باشند و به جامعه کمک کنند که بتواند هم از خودش و هم در برابر تهاجم دولت‌ها از خودش دفاع کنند. هم در برابر تهاجم بازار، امر اقتصادی و عوامل و افراد و ساختارهایی که می‌خواهند جامعه را در واقع تکه تکه کنند و از هم جدا جدایشان کنند و پیوندهای اجتماعی را سست کنند و همبستگی را از بین ببرند از خودش محافظت کنند. بنابراین در چنین جوامعی بحث کردن راجع به نهادها و راجع به پیوندهای اجتماعی و همبستگی بسیار ضروری است.

اولین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که تا جایی که من می‌بینم و دیدم، نهادهایی که وارد فعالیت‌های خیر می‌شوند و به عنوان حالا ان‌جی‌او شناخته می‌شوند یا مؤسسات خیریه، خیلی سریع وارد وجوه عملیاتی می‌شوند و انتظار آنهایی که به آنها کمک می‌کنند یا آنهایی که منابع آنها را تأمین می‌کنند یا رویکرد خود آنها این است که به سرعت به خروجی‌های عینی و تغییر بیرونی برسند. این انتظار هم در کسانی که تأمین منابع می‌کنند خیلی پررنگ است که یعنی مثلاً افراد وقتی کمک می‌کنند دوست دارند مثلاً ببینند که یک مثلاً مدرسه‌ای ساخته شده است، دوست دارند ببینند یک بچه‌ای درمان شده است، دوست دارند ببینند مثلاً یک خط و لوله آبی برای یک روستایی کشیده شده است و یک تصفیه‌خانه‌ای درست شده است. یعنی خروجی کارشان را دوست دارند به صورت عینی ببینند. این مسأله‌ی این نوع از انتظارات و فشاری که از طرف تأمین‌کنندگان منابع این مجموعه‌ها وجود دارد و می‌خواهند اثر فعالیت خود را ببینند باعث می‌شود که این مجموعه‌ها به

سرعت به سمت اینکه همه‌ی دغدغه خود را معطوف به اجرا کنند کشیده شوند.

این را هم باید در نظر داشت که در این حوزه‌ها، حداقل یک بخشی از آن واقعیت مثل فقر و نابرابری و بیماری و بی‌سوادی بسیار دردناک هم است و وقتی با آن مواجه می‌شویم مثلاً یک کسی مثل خود من حتی توان مواجه با آن را هم ندارد. یعنی آنقدر آن واقعیت تلخ است که آنقدر از حیث روحی آدم را متأثر می‌کند که واقعا همه کس هم توان این را ندارد که در میدان وارد بشود و کار میدانی انجام بدهد. پس برخلاف این تصویری که گاهی از فعالیت‌های خیریه به عنوان مثلاً یک چیزهای لوکسی که مثلاً یک عده آدم مثلاً پولدار برای اینکه عذاب وجدان خودش را رفع کنند می‌آیند در این کارها شرکت می‌کنند یک وجه دیگری دارد و آن این است



نهادهایی که وارد فعالیت‌های خیر می‌شوند و به عنوان حالا ان‌جی‌او شناخته می‌شوند یا مؤسسات خیریه، خیلی سریع وارد وجوه عملیاتی می‌شوند و انتظار آنهایی که به آنها کمک می‌کنند یا آنهایی که منابع آنها را تأمین می‌کنند یا رویکرد خود آنها این است که به سرعت به خروجی‌های عینی و تغییر بیرونی برسند. این امر باعث می‌شود که این مجموعه‌ها به سرعت به سمت اینکه همه‌ی دغدغه خود را معطوف به اجرا کنند کشیده شوند.



“

**سختی کار در میدان
یک آسیبی که به
دنبال خودش
می‌آورد این است
که این مجموعه‌ها
را از توجه به
فلسفه‌ی عمل آنها
دور می‌کند.**

”

که اصلاً نزدیک شدن به آن میدان بسیار سخت است. یعنی سخت بودنش از این حیث است که تو باید بروی در شوش و مناطق محروم تهران و مثلاً از یک منطقه‌ای رد می‌شوی که دو طرفت همین جوری این آدم‌های معتاد نشسته‌اند و دارند مواد مخدر تزریق می‌کنند و تو اصلاً می‌ترسی چون آن‌ها حال‌شان خوب نیست و هر لحظه ممکن است یک دفعه یکی به تو حمله کند و شرایط خیلی عجیب و غریبی است. از آنجا بدتر هم لب خط که اگر کسانی رفته باشند، خود رفتن به این مناطق خطر کردن است. مثلاً این بچه‌هایی که مثلاً می‌رفتند در خانه‌ی یک کسی که مثلاً دخترش را می‌فروخت و بروند به آن دختر رسیدگی کنند و واقعاً خود آن پدر هم یک تهدیدی بود که مثلاً شما باید می‌رفتید از آن می‌گذشتید تا برسید تا بتوانید به آن فرد را یک کار مددکاری بتوانید انجام بدهید. خلاصه این تصویرهای به تعبیری لوکسی که ساخته می‌شود از این گونه فعالیت‌ها در میدان خبری از این تصویرها نیست. پس باید توجه داشته‌باشیم که ماجرای درگیر اجرا شدن و درگیر عملیات شدن و برنامه‌ریزی در میدان واقع بسیار کار طاقت‌فرسا و انرژی‌بری است.

این مسأله و سختی کار در میدان یک آسیبی که به دنبال خودش می‌آورد این است که این مجموعه‌ها را از توجه به فلسفه‌ی عمل آنها دور می‌کند. و وقتی که از توجه به فلسفه عمل خودتان دور می‌شوید و از سرمایه‌گذاری برای تبیین و توضیح فلسفه عمل خودشان غافل می‌شوید خودبه‌خود آن ستون‌ها و ملاک‌های اخلاقی و که برای تداوم حیات اخلاقی این نهادها و جامعه ضروری‌اند، تضعیف می‌شوند.

اینجا جایی است که باید در مورد این پشتوانه‌های فلسفی و اخلاقی کار خیر و داوطلبانه، کتاب ترجمه شود، نظریه‌ها به وسط بیاید و جایی است که باید به بحث‌های نظری در این حوزه‌ها در انتزاعی‌ترین سطح دامن زده شود و خود این مجموعه‌هایی که این کارها را انجام می‌دهند بخشی از همت آنها باید معطوف این باشد که کمک کنند این ادبیات ترجمه شود. نباید این مجموعه‌ها چنین احساسی داشته‌باشند که این فعالیت‌ها، کارهای حاشیه‌ای و مثلاً لوکسی است که چون آن خروجی عینی و بیرونی را ندارند، پس ضروری هم نیستند و ما را از کار اصلی‌مان دور می‌کنند. بدون این دسته از فعالیت‌ها شما می‌بینید که وقتی که این فلسفه به وجود نیاید جایگاه این

در طول تاریخ شکل دادند بنابراین می‌گویند که این انسان اقتصادی که امروز دارد متولد می‌شود و می‌گویند این وضعیت هنوز پیش روی ما است ما هنوز آن را پشت سر نگذاشتیم. یعنی می‌گویند این وضعیت اقتصادی که در منفعت‌گرا طبیعی نیست برخلاف آنچه که در همین اقتصاد بازار در تمام طول تاریخ انسانها طبیعت آنها این بوده است که سود شخصی خودشان را دنبال کنند و بعد از دنبال کردن سود شخصی به صورت ناخواسته خیر عموم محقق شود با همان چیزی که مثلا به آن

مجموعه‌ها در جامعه هم روشن نمی‌شود. در جهان یک ادبیات و آثار علمی بسیار گسترده‌ای راجع به فرهنگی که در آن کار داوطلبانه صورت می‌گیرد و به صورت مشخص در همین دوره‌ای که ما زندگی می‌کنیم وجود دارد. این فرهنگ در برابر آن فرهنگی است که در واقع منفعت‌گرایی اقتصادی در آن مینا است. حیات اجتماعی را تقلیل می‌دهد به یک نوع جستجوگری سود اقتصادی افراد جدا از همی که حیات اجتماعی آنها صرفا حول منافع فردی است و «بازار» اسم آن گذاشته می‌شود.

حتی ادعا می‌شود که جستجوی سود شخصی توسط هر فرد به صورت خودبه‌خودی خیر جمعی را هم تضمین می‌کند. کل این فعالیت‌های داوطلبانه در برابر آن سنتی است که حالا اسم آن را ما بگذاریم مثلا سنت «اقتصاد آزاد». توجه به این بخش‌های نظری و



می‌گویند «نظم خودانگیخته»، «نظم خودجوش» و از این حرفها، این وضعیت آینده محتوم بشر و وضعیت ایده‌آل و مطلوب او نیست. یا مثلا نظیر همین ایده‌ها را در مطالعات فمینیستی یا در حوزه‌ی مددکاری اجتماعی می‌بینیم. این ایده که اساسا حیات اجتماعی قابل تقلیل به آن دقایقی نیست که ما داریم تلاش می‌کنیم که منفعت شخصی برای خودمان کسب کنیم. بخش مهمی از زندگی ما این است که مثل نقش مادر که در زندگی از دیگران مراقبت می‌کند و با این مراقبت اجازه می‌دهد که

پژوهشی به این مجموعه‌ها کمک می‌کند که از افتادن در دام این نوع نگاه‌های فردگرایانه و منفعت‌گرا دور بمانند. بخش بسیار کمی از این ادبیات به فارسی ترجمه شده است. این آثار اصل این تقلیل‌گرایانه بودن فروکاست حیات اجتماعی به حیات اقتصادی را نقد می‌کند و زیر سؤال می‌برد و آنجا از این صحبت می‌کند که اساسا بخش بزرگی از زندگی ما در مجموعه‌ای از دادوستدها می‌گذرد. دادوستدها که اجتماعی هستند. اقتصادی نیستند و اینها اتفاقا قوام جامعه را

بدهکار هستیم؟ به دلیل اینکه من از زمانی به دنیا می‌آیم و وارد یک جامعه می‌شوم از بسیاری از چیزهایی در جامعه استفاده می‌کنم که من هیچ نقشی در آفرینش آن چیزها نداشتم. جامعه قرنها و قرنها تلاش کرده است تا توانسته فرهنگ درست کند، زبان درست کند، شعر درست کند و ادبیات درست کند و من وقتی که می‌آیم بدون اینکه زحمتی بکشم از همه این میراث‌ها استفاده می‌کنم و در آن‌ها شریک می‌شوم، به جامعه بدهکار هستیم و از طرفی جامعه هم به من بدهکار است:

“

در جهان یک ادبیات و آثار علمی بسیار گسترده‌ای راجع به فرهنگی که در آن کار داوطلبانه صورت می‌گیرد و به صورت مشخص در همین دوره‌ای که ما زندگی می‌کنیم وجود دارد. این فرهنگ در برابر آن فرهنگی است که در واقع منفعت‌گرایی اقتصادی در آن مبنا است.

”

یک بدهی دو طرفه میان فرد و جامعه. بنابراین هر دو طرف باید بدهی خود را نسبت به هم پس بدهند.

حالا جامعه چگونه بدهی خود را به فرد پس می‌دهد؟ با تأمین کردن امنیت او، با تأمین کردن بازنشستگی‌اش، با تأمین کردن بیمه‌اش، با تأمین کردن و با حمایت کردن از او و با مجموعه‌ای از خدماتی که ما امروز اسم آن را می‌گذاریم «تأمین اجتماعی».

از یک طرف دیگر من که به جامعه بدهکار هستم چگونه باید بدهی خود را به جامعه ادا

که ما وقت خودمان را به خودمان اختصاص بدهیم، ما هم از دیگران مراقبت کنیم. آنجاست که در واقع شکل دیگری از رابطه اجتماعی شکل می‌گیرد. و اتفاقاً آن اشکال مراقبتی است که پیوندهای اجتماعی را به وجود می‌آورد. اینها فقط در واقع یک توصیه‌های فردی و اخلاقی نیست بلکه از درون خود این فلسفه‌ها، ساختارهای اجتماعی به وجود آمده است. من فقط یک مثال آن را برنم عبور می‌کنم برای اینکه ما بدانیم که پشت این روحیه‌ای دیگرخواهی که در این فعالیت‌های داوطلبانه است و این روحیه دیگرخواهی پایه‌های آنها را شکل می‌دهد چه ساختار عظیمی می‌تواند وجود داشته باشد: وقتی که هر فرد در جامعه کار می‌کند و به ازای آن کاری که انجام می‌دهد خدمتی به جامعه ارائه می‌دهد یک چیزی را به جامعه می‌بخشد و می‌دهد که آن چیز بازگشت‌ناپذیر است. آن زمان و بخشی از عمرش است و آن زمان و عمر دیگر بر نمی‌گردد. یعنی ما وقتی یک زمانی را برای جامعه می‌گذاریم و هر جایی که هستیم کار می‌کنیم، یک چیزی را داریم به جامعه می‌دهیم که آن زمان و عمر غیرقابل قیمت‌گذاری است و نمی‌شود روی آن ارزش گذاشت چون غیرقابل بازگشت است. من زمانم را در محیط اداره، محیط کار و... از دست می‌دهم و این غیرقابل بازگشت است. آنچه که من تحت عنوان دستمزد دریافت می‌کنم آن بخشی از ارزش از دست رفته‌ای است که هرگز دیگر به من باز نخواهد گشت. و بنابراین وقتی که من برای جامعه کار می‌کنم جامعه به من بدهکار می‌شود من هدیه‌ای داده‌ام به جامعه: عمر خودم را. من عمر خودم را صرف جامعه کردم و در قبال آن جامعه فقط می‌تواند بخشی از آن را به من بازگرداند و بنابراین جامعه به من بدهکار می‌شود. از یک طرف من به جامعه بدهکار هستم. به چه دلیل من به جامعه



اتفاقاً دولت‌ها خیلی خوشحال می‌شوند از بودن این مجموعه‌های خیریه و داوطلبانه. چرا؟ چون وظایف دولت را می‌پذیرد و به جای دولت وارد عمل می‌شوند اما این ورود به جای دولت در برخی حوزه‌ها، مشکل جدی دیگری هم ایجاد می‌کند: این فعالیت‌ها را به نوعی لطف از سوی خیرین تبدیل می‌کند. در حالی که این‌ها وظایف دولت و حقوق آن افراد خدمت‌گیرنده به عنوان شهروند است.



کنم؟ بخشی از آن را با کار ادا می‌کنم. بخشی دیگر آن را با مالیات ادا می‌کنم. هر آن کسی که بیشتر از جامعه استفاده کرده است و تمام این حرف که می‌گوید همه ما بدهکار به جامعه به دنیا می‌آییم بر این مبناست. از درون این نوع نگاه، یک سیستم مالیاتی متولد می‌شود مبنی بر اینکه آن کسی که بیشترین بهره را از جامعه برده‌است باید بیشترین بدهی خود را هم در قالب مالیات ادا کند و آن کسی که کمترین بهره را برده‌است، باید مالیات کمتری بپردازد

ربط این موارد با با فعالیت خیر و کار داوطلبانه چیست؟ ربط آن این است که آنچه که ما به عنوان فعالیت داوطلبانه می‌شناسیم بر یک فلسفه‌هایی متکی هستند که این نوع دیگرخواهی جزئی از آن‌ها است. اما اگر متکی بر این فلسفه‌ها نباشند و فقط خودشان را به عنوان یک جزء تعریف کنند آن وقت این یک جزیی که دارد یک جایی یک درد کوچک را درمان می‌کند. اگر ما این نظریه‌ها و دید کلی را نداشته باشیم آن وقت این تهدید وجود دارد که با ندیدن آن کلیت و فضای کلی که در آن به سر می‌بریم یک دفعه جایگزین مسؤلیت‌های دولت شوند و باعث شوند که دولت از وظایف خودش عقب‌نشینی کند. دولتی که باید به گسترش خیر عمومی، به کاهش نابرابری‌ها به عنوان یک وظیفه کمک کند. فعالیت مؤسسات خیریه و داوطلبانه نباید جایگزین انجام مسوولیت دولت شود.

این دومین نوع آسیبی است که به نظر من در مجموعه‌های خیریه و داوطلبانه وجود دارد: یعنی وقتی که معطوف محدود به فعالیت در حوزه تخصصی خودشان می‌شوند از این مسئله باز می‌مانند که یکی از وظایف اصلی همه این مجموعه‌ها این است که ساختارهای اجتماعی را تغییر بدهند و قرار نیست تا ابد یک مجموعه‌ای همین‌گونه برود یک جایی فعالیت کند و یک مسئله‌ی محلی را حل کند: مثلاً فرض کنید اگر سیستان و بلوچستان معلم ندارد امسال برویم یک پولی جمع کنیم ده نفر معلم داوطلب هم پیدا کنیم بروند آنجا، نه! این مسیر درست نیست! آنجا مدرسه دولتی باید درست شود، دولت باید آموزش رایگان را بپذیرد و این به عنوان یک وظیفه‌ی دولتی در آنجا نهادینه شود و دولت از آن عقب‌نشینی نکند. بهانه‌هایی مثل اینکه حضور معلم در برخی از این مناطق صرفه‌ی اقتصادی ندارد که (آقای روحانی در دولت قبل گفت) نمونه‌ی این شانه خالی کردن دولت از زیر وظایف اصلی‌اش است. نگاهی که دولت

را هم به مثابه یک بنگاه اقتصادی می‌بیند و می‌گوید که برای دولت آیا «میصرفد» ما برویم آموزش بدهیم؟ اصلاً چیزی از آن درمی‌آید؟ در حالی که آن نگاه، آن نگاهی که یک فلسفه اخلاقی به دیگری دارد می‌گوید ببین آن چیزی که از این آموزش درمی‌آید نجات یک نفر آدم است، نجات زندگی و آینده دختر چابهار و دشتیاری و زاهدانی است، آن چیزی که از آن درمی‌آید این است که تحصیل برای طبقات پایین یگانه راه‌هایی است، بنابراین بخش دیگر آن این است که این مجموعه‌ها باید خودشان را جزیی از یک کل ببینند. اگر خودشان را به عنوان جزیی از یک کل نبینند و در ساخته شدن آن ساختار اجتماعی و تغییر دادن ساختارهای موجود مشارکت نکنند، آن وقت یک دفعه نگاه می‌کنید می‌بینید اتفاقاً دولت‌ها خیلی خوشحال می‌شوند از بودن این مجموعه‌های خیریه و داوطلبانه. چرا؟ چون وظایف دولت را می‌پذیرد و به جای دولت وارد عمل می‌شوند اما این ورود به جای دولت در برخی حوزه‌ها، مشکل جدی دیگری هم ایجاد می‌کند: این فعالیت‌ها را به نوعی لطف از سوی خیرین تبدیل می‌کند. در حالی که این‌ها وظایف دولت و حقوق آن افراد خدمت‌گیرنده به عنوان شهروند است. لطفی که طرف نمی‌تواند انتظار داشته باشد، انتظار حقوقی از یک مجموعه خیریه داشته باشد که فلان کار را برای من انجام بدهد. دولت‌ها بسیار از این ماجرا استقبال می‌کنند که یک مجموعه خیریه‌ای بیاید برود بهداشت سیستم و بلوچستان را تأمین کند. چهار درمانگاه هم افتتاح کند و کاری هم به کار دولت نداشته باشد. دولت دیگر نخواهد آنجا درمانگاه درست کند، از بهداشت رایگان عقب بنشیند، از ارائه‌ی آموزش رایگان عقب بنشیند، از تأمین مسکن برای آن طبقات پایین عقب بنشیند و از بیمه

بیکاری عقب بنشیند و همین ماجرای که الان در مورد بازنشستگی مطرح است و بخش دیگر آن است. بیاید و با استدلال‌هایی نظیر اینکه الان که امید به زندگی دارد زیاد می‌شود پس آدم‌ها هم باید بیشتر کار کنند و اصلاً این عدد سی سال یا سی و دو سال و و مواردی نظیر این از کجا می‌آیند؟ این هشت ساعت کار در هفته از کجا می‌آید؟ آیا اینها طبیعی هستند؟ آیا همیشه آدم‌ها هشت ساعت کار می‌کردند؟ خیر! در ابتدای دوره سرمایه‌داری، آدم‌ها دوازده ساعت تا چهارده ساعت و گاه تا شانزده ساعت در روز کار می‌کردند. امروز این میزان به به هشت ساعت رسیده. چه چیزی این شانزده ساعت را به هشت ساعت کاهش داد؟ این توافق‌های اجتماعی بر سر ساعت کار کردن و سن بازنشستگی در چه بستری شکل می‌گیرد؟ چرا امروز هیچکس در جامعه در مورد اینها صحبت نمی‌کند؟ جز یک عده اقتصاددان که آنها هم می‌گویند: خب خیلی امید به زندگی زیاد شده بعد با اصلاحات متریک باید آورده این صندوق‌ها را که اینقدر بوده و کم شده است، افزایش دهیم. چرا نگوئیم که آن بخشی از کاری که ما داریم انجام می‌دهیم و سود آن دارد می‌رسد به انواع و اقسام کارفرماها بخشی کمتری از سود آن برسد به کارفرماها که ما به عنوان کارگر کمتر در زندگی مان کار کنیم؟ کی گفته که آنها به عنوان کارفرما سی سال از کار را سود کنند؟ خب آنها به اندازه بیست و هشت سال سود کنند یا به اندازه بیست و شش سال سود کنند! این اعداد قراردادی و چیزی جز محصول توازن قوا در جامعه برای هشت ساعت کار در هفته و سی سال کار در زندگی نیستند. تمام این‌ها محصول توازن قوای نیروی کار و نیروی صاحب سرمایه اعم از دولت یا کارفرما بوده‌اند. الان هم می‌دانید در کشورهای اروپایی سر این موضوع دعوا است که آیا این تعداد

ساعت‌ها را کمتر کنیم یا نکنیم؟ یا سر همین موضوع بازنشستگی شما دیدید در فرانسه شش ماه ملت در خیابان بودند در ایران هیچ‌کس در این مورد حرفی نمی‌زند در حالی که یکی از مهم‌ترین مسائل رفاهی است که همه با آن درگیر هستند. چه کسی گفته که ما باید بیشتر کار کنیم و چرا وقتی که سن ما رسید به شصت سال نرویم، دنبال آن چیزی که به آن علاقه داریم نرویم دنبال آن که به جامعه کمک می‌کند، نرویم دنبال آن که زندگی خودمان را آن گونه که دوست داریم شکل بدهیم. ولی وقتی راجع به اهمیت توجه به آن فلسفه‌ها و نگاه‌های تئوریک که اول بحث اشاره کردم صحبت می‌کنیم، همین است که به ما اجازه می‌دهند که این چیزهایی که در ذهن ما طبیعی انگاشته شده است را کنار بزنیم و طور دیگری ببیندیشیم. انگار که وقتی سن ما زیاد می‌شود حتماً باید بیشتر کار کنیم، انگار که حتماً باید هشت ساعت در هفته کار کنیم... با کمک این فلسفه‌ها و نگاه‌های تئوریک است که می‌توانیم در اینها تردید بیاندازیم. امکان به گونه‌ای دیگر زندگی کردن را اصلاً تصور کنیم.

“

فعالیت مؤسسات خیریه و داوطلبانه نباید جایگزین انجام مسوولیت‌های دولت شود.

”

صدا از هیچ‌کس در نمی‌آید. از همه مهم‌تر در این وضعیتی که آیا واقعا ما که داریم مثلاً بیمه‌های خود را پرداخت می‌کنیم و پول می‌دهیم و... این امنیت خاطر واقعا داریم که این پول‌های ما اصلاً بماند که ده سال دیگر به ما پس بدهند. خیلی کسانی هستند اطراف خود من می‌بینم که می‌گویند اقا ما این پول‌ها را خودمان یک جایی ذخیره کنیم بعداً از آن استفاده کنیم خیلی بهتر است تا اینکه این‌گونه این پول را به سازمان تأمین اجتماعی و از نظر آن‌ها دولت بدهیم و بعداً معلوم نیست اصلاً این صندوق‌ها باشند یا نباشند اصلاً پول ما بماند یا نماند.

می‌دانید یعنی وقتی راجع به آن ساختار کلی صحبت نکنیم، آن وقت به عنوان یک جزء، گرفتار تقلیل‌گرایی می‌شویم انگار که مثلاً یک ساختمانی چهار طبقه‌اش دارد می‌ریزد بعد

حالا این یک بخش آن است، بخش دیگر آن هم این است که راجع به همین ساختارهای اجتماعی حرف بزنیم. در جامعه فرانسه اضافه شدن حقوق سال‌های بازنشستگی منجر به این شد که تقاضای فراندوم دادند و شورای قانون اساسی فرانسه مخالفت کرد با برگزاری فراندوم و بعد از اینکه مخالفت کردند با برگزاری فراندوم گفته شد که اصلاً جمهوری پنجم در فرانسه مرده است به دلیل اینکه در فرانسه انقلاب، جمهوریت و... می‌خواهند یک امر عمومی را موکول کنند به رأی مردم. بعد این که یک کسی بیاید بگوید نه و رأی مردم را کنار بزنند، مثل اینجا که نیست یک سنت‌های دیگری دارد ولی واقعا این اتفاق افتاد یعنی مخالفت کردند با برگزاری فراندوم تصمیم‌گیری در این زمینه را به رأی عمومی واگذار نکردند. ولی در ایران نظیر همین اتفاق الان دارد می‌افتد ولی

یکی ایستاده دارد در طبقه چهارم یک سقف را رنگ می‌زند یک اتفاقات کاریکاتوری می‌افتد در عین حال که رسیدگی به آن جزء فوری است، ضروری است و نجات جان یک انسان و همه اینها را هم می‌دانیم ولی باید حواسمان باشد که وقتی آن ساختار نادرست است ده ها جزء گرفتار آن موقعیتی می‌شوند که آن وقت باید خیریه‌ها بدون شایده یک جزء آن را اینجا یک جزء آن را آنجا اصلاح کنند.

بنابراین این موضوع دوم این تحلیل‌گرایی است. موضوع اول که گفتم باید یاد بگیرند این مجموعه‌ها که در حوزه‌های نظری، حوزه‌هایی که هیچ خروجی عینی و محسوسی ضرورتاً ندارند، هزینه کنند. از مترجم حمایت کنند که در آن حوزه کتاب ترجمه کند، از نویسنده حمایت کنند که در آن حوزه کار تألیف کند با این هدف که آن فلسفه‌ها در جامعه قوی شوند. دوم این است که گرفتار آن تحلیل‌گرایی نشوند راجع به ساختارهای اجتماعی حرف بزنند و فکر کنند اگر قرار باشد یک روزی برسد که دیگر نیاز نباشد من به عنوان مجموعه خیریه‌ای در مثلاً سیستان و بلوچستان حضور داشته باشم چگونه ساختاری باید فعالیت کند که آن روز برسد. بنابراین اینجا هم حساس بودن روی آن چیزهایی که به خیر عمومی مربوط است و به حقوق اجتماعی جامعه مربوط است. مثل آموزش رایگان، مثل بهداشت رایگان، مثل بیمه، مثل بازنشستگی و... اینها چیزهایی است که جزیی از در واقع فعالیت‌های این مجموعه‌ها باید باشد. ادبیات را باید گسترش بدهند، راجع به آن حرف بزنند. مطالبه خیریه نباید فقط این باشد که اقا دولت به من کمک کند که یک پولی داشته باشم و بروم مثلاً آن را خرج کنم. نه! مطالبه باید این باشد که ساختار را باید به گونه‌ای بسازد که اصلاً نیازی به حضور خیریه در آن منطقه دیگر نباشد. خیلی از این

موارد همین الان مواد قانون اساسی کشور ما است. مثل آموزش رایگان و بهداشت رایگان و... خیلی از آنها مواردی است که الان به آن عمل نمی‌شود.

سومین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم همین ماجرای بود که مهدی که اول صحبتش گفت «اصل وابستگی به کارزمای بنیانگذار». این بسیار مسئله مهم و ویرانگری است در تداوم فعالیت نهادهای خیریه نه فقط در فعالیت‌های خیریه‌ای من در تقریباً می‌توانم بگویم اغلب نهادهای اجتماعی ما و حتی در نهادهای اقتصادی ما وجود دارد. من این را می‌بینم که اینها همه وابسته هستند به کارزمای بنیانگذار و این رها شدن از کارزمای بنیانگذار برنامه می‌خواهد استراتژی می‌خواهد. این رها شدن اصلاً امر راحتی نیست. وقتی هم می‌گویم کارزمای بنیانگذار فقط منظورم یک شخص هم نیست، گاهی مثلاً یک شخص یا گاهی یک خانواده است گاهی نمی‌دانم یک مجموعه مثلاً اقتصادی است که به هر حال وقتی که آن بنیانگذار به هر دلیلی از بین می‌رود، مجموعه هم از بین می‌رود. این در تاریخ ما بسیار سابقه دارد. چگونه در واقع آن را درمان می‌کنند و باید درمان شود؟

چند استراتژی مهم وجود دارد. بخشی را گفتم همان تکیه کردن به ساختن یک فلسفه‌ای است که آن فلسفه انگیزه‌هایی را در جامعه ایجاد کند که اصلاً آدم‌ها بیایند آن را تداوم دهند. یک مثال برای شما بگویم و بگذرم که در تاریخ ما چگونه این فلسفه‌ها را می‌ساختند: در مقدمه ربع رشیدی که یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین موقوفات تاریخی ما است خواجه رشیدالدین فضل الله که به حساب واقف آن موقوفه است یک مقدمه نوشته است بر ربع رشیدی. آنجا یک استدلال می‌کند که چرا ما باید موقوفه درست کنیم خیلی استدلال جالبی

دارد می‌گوید که برخلاف آنچه که در فلسفه اسلامی که رأی غالب این بود که می‌گفتند انسان ذاتاً اجتماعی است، او می‌گوید نه! انسان وجه غالبش شرارت است و در طول زندگی خود آنچه که بیشتر از او بروز پیدا می‌کند شر است تا خیر. او در زندگی‌اش فرصت نمی‌کند که بر وجه شری که از خودش بروز می‌دهد غلبه کند و در همین روزهای شر می‌میرد. بعد می‌گوید که خب این وقتی که می‌رود به آن دنیا دستش خالی است و نیاز دارد به این که به گونه‌ای دست خود را پر کند بعد می‌گوید چگونه می‌تواند دست خود را پر کند وقتی که در طول زندگی اغلب بروزات شرش به بروزات خیر غلبه دارد؟ می‌گوید این است که یک سرمایه‌گذاری برای خودش کند که آن سرمایه‌گذاری به تدریج این بروزات شر آن را جبران کند بعد می‌گوید که خداوند خودش گفته «ان الحسنتات یذهبن السیئات» ارجاع می‌دهد با آن آیات قرآن می‌گوید «ان الحسنتات یذهبن السیئات». مکانیزم این چیست؟ می‌گوید مکانیزم این «وقف» است. می‌گوید انسان وقتی که وقف می‌کند بعد از مردن او هم این مکانیزم کار می‌کند. بعد چون بعد از مردنش همین‌گونه کار می‌کند همین‌گونه این حسنات می‌آید و به مرور جبران می‌کند آن شروری که این در طول زندگی‌اش از خودش بروز داده است و در حیات اجتماعی او را دربر گرفته است. یک چنین فلسفه‌ای در یک دوره‌ای طولانی به حیات اجتماعی معنا می‌داد، انگیزه ایجاد می‌کرد که آدم‌ها بیایند وقف کنند. درست است که خیلی از این موقوفه‌ها خیلی هم نهادهای پایداری نبودند و نهایتاً گاه صد سال، صدوپنجاه سال دوام می‌آوردند و آنها هم بعداً نابود می‌شدند و خیلی متأثر از آینده و روند دولت‌ها بودند اما به هر حال برای مدت زمانی نسبتاً طولانی

این بسیار مسئله مهم و ویرانگری است در تداوم فعالیت نهادهای خیریه نه فقط در فعالیت‌های خیریه‌ای من در تقریباً می‌توانم بگویم اغلب نهادهای اجتماعی ما و حتی در نهادهای اقتصادی ما وجود دارد. من این را می‌بینم که اینها همه وابسته هستند به کاریزمای بنیانگذار و این رها شدن از کاریزمای بنیانگذار برنامه می‌خواهد استراتژی می‌خواهد. این رها شدن اصلاً امر راحتی نیست. وقتی هم می‌گویم کاریزمای بنیانگذار فقط منظورم یک شخص هم نیست، گاهی مثلاً یک شخص یا گاهی یک خانواده است گاهی نمی‌دانم یک مجموعه مثلاً اقتصادی است که به هر حال وقتی که آن بنیانگذار به هر دلیلی از بین می‌رود، مجموعه هم از بین می‌رود.

این تداوم میراث را ایجاد می‌کردند. به هر حال می‌خواهم بگویم آن جنس از فلسفه‌ها مؤثر هستند و شاید همچنان بازسازی آن و پرداختن به آنها برای یک اقشاری از جامعه که مذهبی هستند مفید باشد. اما یک فلسفه‌هایی دیگری هم در دنیای مدرن آمده است که آنها هم باید برای یک عده دیگری انواع و اقسام این ادبیات‌ها تولید

کنند. همه آنها لازم است و بخشی از آن هم مسأله‌ی مهم بازاندیشی در سنت است.

اما دیگر عواملی که باعث کاهش این وابستگی نهاد به کارزمای بنیانگذار می‌شود چیست؟ اولین مسأله این است که مدیرعاملی یا رئیس هیئت‌مدیره بودن و این پست‌ها و مسوولیت‌ها اینها باید بین اعضا بچرخد، اینها باید در مجموعه‌ها بچرخد. افراد مختلفی باید دو سال دو سال تجربه کنند. اگر بعداً یکی از آنها نبود یکی دیگر هم بتواند مدیرعامل شود. نکته دوم آن این است که خود هیئت‌مدیره‌ها باز باید بچرخند، هیئت‌مدیره‌ها باید بچرخند که تا افراد تجربه داشته باشند. اگر یک جایی مجموعه لنگ شد یکی را که قبلاً بوده است تجربه دارد بیاوریم و وارد کنیم تا آن مجموعه بیاید جای آن بایستد. بنابراین خود این ایجاد نظام‌های چرخشی در مدیریت مجموعه‌ها یک ضرورت است. اغلب وقتی که نگاه می‌کنید می‌بینید یک مجموعه زیر نظر یک نفر بیست سال پیش رفته و وابسته به اوست.

دومین مسأله‌ای که مهم است که با مسأله آخر گره می‌خورد که بحث همین بروکراتیک شدن است، این است که باید در درون این مجموعه‌ها نیروهای تربیت شوند که در آن به تدریج بزرگ شوند و اینها مثل درخت همین‌گونه جدا شوند بروند و خودشان مجموعه‌های دیگری را بسازند. یعنی مجموعه‌هایی که فعالیت داوطلبانه می‌کنند یکی از آسیب‌های آنها بزرگ شدن است. یعنی وقتی که بزرگ می‌شوند به تدریج هم گرفتار بروکراسی می‌شوند یعنی مجبور می‌شوند درون خودشان مدام بروکراسی ایجاد کنند. بروکراسی که ایجاد کنند فشل و ناکارا می‌شوند. و هم این بروکراسی که درون خودشان بزرگ می‌شود چون اجازه رشد به آدم‌ها از یک اندازه‌ای بیشتر نمی‌دهد مدام وابسته به اصل وابستگی به کارزمای بنیانگذار باقی می‌ماند.

بنابراین مجموعه باید مدام از خودش جدا کند از خودش و به آدم‌های خودش هم اجازه بدهد که بزرگ شوند و بروند مجوز بگیرند، نهاد ثبت کنند، یک حوزه مسؤلیت محدودی یک جای دیگر که باید آن همان نظیر همان مسیر مجموعه اصلی را طی کرده است را بسازند.

منتها آن چیزی که مهم است این است که آنها نباید دچار گسست شوند. چگونه دچار گسست نشوند؟ کنفدراسیون باید درست کنند درون خودشان شش ماهی یکبار سالی یکبار یک جلسه می‌گذارند دور هم جمع می‌شوند، تبادل نظر می‌کنند، از هم دیگر کمک می‌گیرند، جمع و شبکه درست می‌کنند، زنجیره درست می‌کنند. ولی در عین حال آنها از هم مستقل هستند، هر کدام از آنها مدیرعامل خودش را دارد، هیئت‌مدیره خودش را دارد، حوزه فعالیت خودش را خودش تعریف می‌کند

“

مسئله بعدی که کمک می‌کند که موسسات خیره از وابستگی به کاریزمای بنیانگذار دور شوند این است که خود مجموعه‌ها درون خودشان «سیاست بسط» باید داشته باشند. یعنی من از اول سرمایه‌گذاری می‌کنم روی این نیرو، به هدف این که بعد از یک مدتی این نیرو خودش شود یک مدیرعامل یک ان‌جی‌او دیگری که می‌رود و برای خودش کار می‌کند.

”

اصلا نمی‌خواهیم. زمین آن را بفروشیم تا آخر عمر می‌توانیم زندگی کنیم برویم خارج کشور ...

بنابراین مسئله آخر این است که در خود فضایی که مجموعه کار می‌کند، دو گونه استراتژی باید موجود باشد؛ یکی استراتژی بسط یعنی به این معنا که آدم‌هایی از همان ابتدا درون مجموعه تربیت شوند، پرورش پیدا کنند، رشد پیدا کنند با این هدف که جدا شوند و بروند مستقل با یک اسم دیگری با یک چیز دیگری اینها عین همان فرایندی که خود مجموعه طی کرده است را آنها هم طی کنند و بروند. آن وقت دیگر اگر مثلا یکی از آنها هم به دلیلی مسئله‌ای برای آن به وجود آمد چهارتای دیگر هست که هم می‌تواند نیروی کمکی برای آن بفرستد اقا یک نفر را از مجموعه من می‌فرستم بیاید به عنوان مدیرعامل بگرداند. هم اصلا فرض کنیم نابود شده به یک دلیلی بالاخره چهارتای دیگر به وجود آمده است که

و یاد می‌گیرد که کمک‌های مالی خود را خودش جذب کند. به یک معنی می‌رود ولی در عین حال برمی‌گردد. برمی‌گردد به خاطر اینکه تجربه‌ها را به اشتراک بگذارد به خاطر اینکه با هم دیگر ایجاد همبستگی کند، موازی کاری نکنند و ... بنابراین مسئله بعدی که کمک می‌کند که از وابستگی به کاریزمای بنیانگذار دور شوند این است که خود مجموعه‌ها درون خودشان «سیاست بسط» باید داشته باشند. یعنی من از اول سرمایه‌گذاری می‌کنم روی این نیرو، به هدف این که بعد از یک مدتی این نیرو خودش شود یک مدیرعامل یک ان‌جی‌او دیگری که می‌رود و برای خودش کار می‌کند. ولی باید برای آن برنامه داشت ای بسا قبل از این که لازم باشد که خودش برود و بشود مدیرعامل یک مجموعه دیگری که برای خودش کار کند، لازم باشد که دو سال در مجموعه من تجربه مدیرعاملی داشته باشد. اینها چیزهایی است که من تقریبا می‌توانم بگویم تجربه‌ای در ذهن ندارم که مجموعه‌ای به این چیزها فکر کرده باشد. و برای آنها برنامه‌ریزی کرده باشد. و این چیزی است که می‌گویم نه فقط در نهادهای داوطلبانه ما این در یک وقتی در آسیب‌شناسی جنبش‌های سیاسی ما هم همین حرف زده می‌شد. در فعالیت‌های اقتصادی هم همین است. یک تحقیقی انجام شده است با بزرگان بخش خصوصی ایران در همین اتاق بازرگانی یکی از چیزهایی که آنها می‌گویند این است که مثلا طرف صنعتگر بوده است یا بازرگان بوده است سالها تلاش کرده است یک کارخانه‌هایی درست کرده است چیزهایی درست کرده است الان که پیر شده است یکی از مهم‌ترین مشکلات این است که اقا مجموعه را بدهم چه کسی اداره کند؟ حتی بچه‌هایشان انگیزه ندارند بیایند مجموعه‌های را اداره کنند. می‌خواهند بفروشند. می‌گویند اقا

کم‌وبیش می‌تواند ادامه بدهد. پس یکی استراتژی بسط، دوم استراتژی چرخش در مدیریت، این که در هیئت‌مدیره در مدیرعامل آن اینها دوسال یکبار واقعا دو سال یکبار اینها باید عوض شوند منتها چگونه باید عوض شود؟ یک هیئت‌مدیره هفت نفره اگر است بیست درصد آن را عوض کند. نه اینکه همه را عوض کنید که تجربه‌اش از بین برود بیست درصد آن را عوض کند تا نیروی جدیدی بیاید. دوسال مدیرعاملی را عوض کند مدیرعامل قبلی برود شود رئیس هیئت‌مدیره شود این فرصت فراهم شود که این یکی دیگر هم این مدیرعاملی را تجربه کند ولو این که مجموعه ده درصد هم افت کند بیست درصد هم افت کند.

تعلیم معلم

بررسی یک تجربه جمعی مدنی در حوزه توانمندسازی معلمان در مدارس دولتی (نقد تجربه «آکادمی پداگو»)



■ جلال کریمیان و صادق کشاورزیان



بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان

توضیح: چهارشنبه ششم دی ۱۴۰۲، بنیاد توسعه کارآفرینی میزبان پنجمین نشست از مجموعه نشست‌های «قوی‌تر در میدان» با عنوان «تعلیم معلم: بررسی یک تجربه جمعی مدنی در حوزه توانمندسازی معلمان در مدارس دولتی» بود. در این نشست، دو نفر از بنیان‌گذاران و بنیان مجموعه «آکادمی پداگو»، جلال کریمیان و صادق کشاورزیان تجربه‌ی خود در حوزه آموزش معلمان را با مخاطبین این نشست در میان گذاشتند. در این نشست، نقدهای جدی به نظام آموزشی و حرفه‌ای رسمی معلمان وارد شد و مسیرهایی برای کاهش آسیب‌های این شیوه از تربیت مدرسین مدارس پیشنهاد شد. این متن به گزارش این نشست اختصاص دارد.

سلسله نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی

قوی‌تر در میدان

نشست
پنجم



تعلیمِ معلم

بررسی تجربه‌های جمعی مدنی در حوزه توانمندسازی معلمین در مدارس دولتی (نقد تجربه آکادمی پداگو)

حضور برای عموم علاقمندان آزاد است همراه با امکان شرکت در گوگل میت

چهارشنبه ۶ دی ۱۴۰۲
ساعت ۱۷ تا ۱۹

محل برگزاری: تهران، خیابان قائم مقام فراهانی، کوچه دهم، پلاک ۲۴، طبقه ۲، واحد ۱۳
بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان



www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۳۷۷۲۲۴۱۰



جلال کریمیان

مدیر آموزشی_اجرایی
آکادمی پداگو



مهدی سلیمانیه: سلام خدمت دوستان، خیلی خوش آمدید. امروز پنجمین جلسه از مجموعه جلسات قوی‌تر در میدان را برگزار می‌کنیم. همانطور که احتمالاً دوستان در جریان هستند و بعضی از دوستان نیز در جلسات قبلی هم حضور داشتند، تقریباً از دو سال قبل بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان جلسات و نشست‌های علمی معطوف به عمل‌میدانی را برگزار می‌کند. که در این نشست‌ها تلاش می‌کند جنبه‌های مختلف فعالیت‌های داوطلبانه و ان‌جی‌وی‌ی را در حوزه‌های مختلف مرتبط با توانمندسازی، مرتبط با توسعه جوامع محلی و مواردی از این دست مطرح کند و فضایی را

به صورت گفتگویی فراهم کند تا دوستانی که به صورت حضوری و از طریق فضای مجازی در جلسات حضور پیدا می‌کنند تجربه‌های خود را با هم به اشتراک می‌گذارند. تجربیاتی که در واقع نکاتی هستند که شاید وقتی درگیر فعالیت عملی و میدانی هستیم کمتر فرصت پیش می‌آید که با همدیگر شریک شویم. ما در مجموعه جدید از فعالیت‌ها تلاش کرده‌ایم دوره دوم از نشست‌ها را با اتکاء به این رویکرد و با این هدف که نقدهای وارد بر فعالیت‌های میدانی ما در حوزه‌های فعالیت‌های داوطلبانه مبتنی بر مفهوم توانمندسازی پیگیری کنیم و از دوستانی که در این حوزه‌ها به صورت پژوهشی یا تجربی و میدانی عمل کرده بودند در نقش کنشگر دعوت کنیم که تجربیات خود

را در حوزه‌های مختلف بیان کنند. این نشست در واقع اختصاص دارد به یک نمونه از فعالیت‌های داوطلبانه‌ای که در حوزه آموزش انجام شده اولین نشستی است که ما اینبار به صورت متمرکز در حوزه آموزش داریم صحبت می‌کنیم. همچنین قرار است مجموعه این نشست‌ها در قالب یک ویژه‌نامه که دومین جلد از ویژه‌نامه‌های بنیاد خواهد بود به عنوان «مشق توانمندی» منتشر شود و امیدواریم منشأ حرکت و برکتی شود. ما امروز در خدمت دونفر از عزیزان کنشگر- دانشور هستیم و مثل جلسات گذشته ابتدا در خدمت آقای صادق کشاورزبان خواهیم بود که فعال با سابقه سمنی هستند. آقای کشاورزبان در حوزه‌های مختلفی از فعالیت‌های داوطلبانه از جمله سابقه فعالیت در «جمعیت امام علی» را

دارند و دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت در دانشگاه تهران هستند. همینطور بنیانگذار مؤسسه «مدرسه هنر و خلاقیت» بوده‌اند و از مؤسسین «مجموعه پداگو» هستند. امروز قرار است تجربیات خودشان را با ما در میان بگذارند و از فرازوفرودهای فعالیت‌هایشان بگویند. در قسمت دوم نشست در خدمت آقای جلال کریمیان خواهیم بود. ایشان دارای دکترای فلسفه تعلیم و تربیت، از بنیانگذاران پداگو و عزیزانی هستند که دانش، تجربه و فعالیت میدانی در این حوزه‌ها را همگام با یکدیگر پیش برده‌اند. آقای کریمیان در این سال‌ها در حوزه‌های مختلف مرتبط با آموزش فعالیت‌های مختلفی داشتند که امروز از زبان خودشان بخشی از آن را خواهیم شنید.

صادق کشاورزبان: در ابتدا تجربه خودم را می‌گویم و بعد تفسیر شخصی، از یک لنز محدود که در واقع درک من است. می‌خواهم برگردم یک مقداری عقب‌تر که تقریباً در اوایل دوره کرونا با دوستان «جمعیت امام علی» فعالیت می‌کردیم. من احساس می‌کردم که جای خودم در فعالیت میدانی در نقطه‌ای است که یک مقدار به دانش نزدیک‌تر باشد، از طرفی در دانشگاه هم احساس می‌کردم که لازم است از فضای دانشگاه مقداری فاصله بگیرم، در واقع یک دغدغه پیوند نظر و عمل داشتم که به قول حافظ بین مسجد و میخانه راهی است که باید بگردیم و آن را پیدا کنیم.

من در جمعیت امام علی به عنوان معلم با بچه‌های افغانستانی کار می‌کردم. چیزی که بر دوش و ذهن من سنگینی می‌کرد این بود که چقدر می‌شود وقت گذاشت، یعنی من چند ساعت در هفته و چقدر می‌توانم وقت بگذارم و تفاوت بین این معلمی با آن معلمی‌های دیگر چیست. البته این‌ها مربوط به دو سال قبل از کرونا بود که من از رشته معماری به رشته تعلیم و تربیت آمده‌بودم و خوشبختانه دوستانی

قبل از ما در جمعیت امام علی و در انجمن پویش فعالیت‌هایی کرده بودند که من با آن‌ها و با اندیشه آن‌ها آشنا شدم که در این حوزه با معلم‌ها و درواقع کودکان برزیل کار کرده بودند. این پرسش، پیوند نظر و عمل بود. اینکه به هر حال این بساط تا کی پهن خواهد بود یک پرسش ایده‌آلیستی در ذهن است. از یک طرف می‌خواستیم فقط در دانشگاه خانه نکنیم و از طرفی در جمعیت دنبال این فضا بودیم که آموزش منسجم‌تر ارائه شود. به همین دلیل همکاری با «شبکه یاری کودکان کار» که خانم وزوایی و دوستان دیگر در یک کمیته آموزشی از قبل فعال بودند. گرچه این کمیته نیمه‌فعال شده بود اما مجدداً فعال شد.

اقدامی را در کمیته آموزش جمعیت امام علی و شبکه‌یاری کودکان کار پیگیری کردیم و آن رسیدن به ویژگی‌های یک برنامه درسی خوب برای بچه‌ها بود. طی یک فعالیت داوطلبانه نسبتاً خودجوش و مستقل اول بررسی میدانی می‌کردیم. فعالیت میدانی را از اینجا شروع کردیم که از خانه‌های علم در شهرها و شهرستان‌های مختلف دوستان در خصوص وضعیت آموزش گزارش می‌دادند، کاری که کاملاً تجربی بود یعنی خیلی ساختار علمی و پژوهشی نداشت. ما به این سمت رسیدن به یک برنامه خوب می‌رفتیم که ویژگی‌های خاصی داشته باشد و برای مثال بیشتر به درد بچه‌های محروم بخورد و به زبان زیست آنها نزدیک شود.

طی یکی دو سال مسیری طی شد که کمی شهودی و کمی حاصل مطالعه و تلاش بود. اما احساس کردیم که برنامه درسی نمی‌تواند کمکی کند چون معلم‌های داوطلب نمی‌توانند آن را اجرا کنند. متوجه شدیم که ما باید از معلم شروع کنیم. در این زمان در حال رسیدن به یک افق، یک قله و یک چشم‌انداز بودیم

که تقریبا همه آن تشکل‌ها و فعالیت آن‌ها متوقف شد و یک اغمای یکی دو ماهه پیش آمد.

بعد از آن مسیر دیگری هم بود که ما با آن مواجه شدیم که خیرین آموزشی بودند و حامیانی که ما همه با هم از ظن خود یار هم شده بودیم. آنها هم دنبال شروع کار از معلمان بودند چون یک معلم با چهل شاگرد سر و کار

دارد و به این صورت هزینه‌ای که برای آن یک معلم می‌شود تاثیری چهل برابر دارد. حتی صحبت‌های خیلی بلند پروازانه‌ای مطرح بود که الگویی برای توانمند کردن معلمان ایران داشته باشیم. گرچه من خیلی تلاش کردم که بگویم این یک کار یک وزارتخانه است یا یک پژوهشگاه بزرگ اما این تلاش موفق نبود و در نهایت مسئولیت آن به دوش خودم گذاشته شد. بودجه خاصی برای این کار تعریف نشده بود اما همراه با دو سه نفر از دوستان جمع شدیم و مدل‌های توانمندسازی معلمان در ایران و خطای برخی دوستان این بود که اگر دو پایان‌نامه را بررسی کنیم می‌توانیم ما هم همان کار را پیش ببریم. اما ما در علوم انسانی چنین کار فاختری نداریم. به هر حال از یک طرف جستجو با مصاحبه با افرادی که در این حوزه کار کردند، در استارت‌آپ‌ها و دانشگاه فرهنگیان فعال بودند شروع شد و از طرف دیگر هم بررسی مدل‌هایی که در دنیا شناخته شده بودند را پیش بردیم.

به موازات آن اطلاعاتی از مجموعه‌های خیریه‌ای دریافت کردیم که حامیان آموزشی ده‌ها کلاس یا صدها ساعت آموزش بودند. از این طریق ارزیابی کردیم که در آموزش‌های مختلف مثل



اقدامی را در کمیته آموزش جمعیت امام علی و شبکه یاری کودکان کار پیگیری کردیم و آن رسیدن به ویژگی‌های یک برنامه درسی خوب برای بچه‌ها بود. طی یک فعالیت داوطلبانه نسبتا خودجوش و مستقل اول بررسی میدانی می‌کردیم. فعالیت میدانی را از اینجا شروع کردیم که از خانه‌های علم در شهرها و شهرستان‌های مختلف دوستان در خصوص وضعیت آموزش گزارش می‌دادند، کاری که کاملا تجربی بود یعنی خیلی ساختار علمی و پژوهشی نداشت. ما به این سمت رسیدن به یک برنامه خوب می‌رفتیم که ویژگی‌های خاصی داشته باشد و برای مثال بیشتر به درد بچه‌های محروم بخورد و به زبان زیست آنها نزدیک شود.

“

**ما از عمل
می‌آموزیم، یعنی
خودمان الان
می‌دانیم که اگر
برگردیم شاید دیگر
این مسیر را طی
نکنیم.**

”

مهارت‌های زندگی، تربیت جنسی، هنر، خلاقیت دینی چه اتفاقی افتاده است. هنگامی که این چرخه حرکت می‌کند باید پنچری آن هم گرفته می‌شد، ما به یک مدل رسیدیم و اسم آن شد مدل «معلم فکور».

بنابراین شروع به اجرا کردن و آزمایش کردن دوره معلم فکور کردیم. ویدیوهایی را از یک سایت دریافت می‌کردیم زیرنویس قرار می‌دادیم و پخش می‌کردیم. چهار گروه معلمان حاضر در دوره در خصوص نسبت تجربه معلم در ویدئوها با خودشان تامل می‌کردند و طی این دوره شش ماهه هر ماه درباره یک مضمون مثل گفتگو، مدیریت کلاس درس و ارزیابی بحث می‌شد. به مرور یک الگوی فنلاند را بررسی می‌کردیم و همراه با یکی از اساتیدمان، خانم دکتر حسینی در دانشگاه تهران بر الگوی فنلاندی ایشان که آنجا مستقر بود. در نهایت با ترکیبی از تجربه‌های قبلی و کارهای ما، الگوی قبلی به یک الگوی دیگری رسید که تقریباً دو سال پیش و اواخر زمستان استخراج شد: «بنیان الگوی پداگو».

بعدتر احساس کردیم تجارب اجرایی نیاز است. حالا آن چیزی که روی کاغذ آمده شاید به کار اجرایی نیاید. از سویی آقای دکتر مهرمحمدی تجربه سرپرستی تقریباً ناتمام دانشگاه فرهنگیان را داشتند و جنس رویایشان با ما مشترک بود. آن کاری هم که می‌خواستیم در بدنه دولت انجام بدهیم، در قالب ان‌جی‌اوی و فعالیت‌های غیردولتی نیز ممکن نشد. ایشان همراه شدند و پنج شش ماهی روی این مدل دوباره کار شد. دیگر به سمت اجرا رفتیم و از آقای کریمیان هم کمک خواستیم. اما در زمان شروع مجدد دوره با قطعی اینترنت مواجه شدیم. اما تمام اینها بعد از دو سه ماه دیگر وارد فاز اجرایی شد.

همانطور که آقای کریمیان توضیح می‌دهند ما از عمل می‌آموزیم، یعنی خودمان الان می‌دانیم که اگر برگردیم شاید دیگر این مسیر را طی نکنیم.

به هر حال این تجربه‌ها، سعی و خطاها و این تپه‌های کوتاه به قله بلندتر و افق بلندتری به اسم پداگو رسید که پایه آن همان مطالعه و آسیب‌شناسی کارهای دانشگاه فرهنگیان بوده است. این همان گسستی است که دغدغه آن را در دانشگاه داشتیم، یعنی گسست نظر و عمل. دغدغه این بود که رویکرد جدید برعکس آن رویکردهای دیگر باشد. رویکردهای جاری یعنی هفتاد درصد عملی و سی درصد تئوری باشد. جلال کریمیان:

ما منطقی برای معرفی پداگو داریم که احتمالاً برای شما نامفهوم است. پداگو به عنوان یک دوره آموزشی معلم قرار است آن وضعی که ما در آموزش معلمان داریم را برطرف کند و ادعای بزرگی ندارد. با یک آسیب‌شناسی شروع کردیم که بخشی از آن را آقای کشاورزبان گفتند و بخشی را هم من حالا طی این ارائه خدمت شما خواهم گفت.

ما فکر می‌کنیم پداگو در ابتدا یک راه‌حل و یک الگوست برای مسئله اجتماعی. درست است که ما در حوزه آموزش و آموزش معلم کار می‌کنیم اما مدرسه را یک نهاد اجتماعی می‌دانیم. از آنجا که مسئله ما مسئله جامعه است، به این نتیجه رسیدیم که ما باید به سراغ نهادهایی برویم که پایدارتر هستند و اثرگذاری ماندگارتری می‌توانند داشته باشند. شاید در بررسی تاریخی و نهادی جامعه ایران در دوره مدرن، می‌توان گفت مدرسه فراگیرترین نهاد اجتماعی است. حالا می‌توان به معنایی دیگر برای مثال خانه‌های بهداشت را نیز در نظر بگیریم اما مدرسه شاید فراگیرترین و مؤثرترین نهاد اجتماعی مدرن در ایران است. اگر قرار است تغییر اجتماعی یا توسعه اجتماعی و فکری رخ بدهد باید از مدرسه شروع شود.

بنابراین تجربه پداگو را در این قالب فهم می‌کنیم. اینکه به سراغ معلمان رفتیم هم از این نظر است که معلم که محوریت شکل‌گیری مدرسه را برعهده دارد. معلم است که سی سال زندگی خود را در آن نهاد حضور دارد و به آن نهاد، به خصوص در جوامع محلی، شکل می‌دهد. فرض کنید یک معلم سی سال بین دو یا سه روستا جابه‌جا می‌شود و مدرسه خانه اوست. از طرف دیگر این معلم است که می‌تواند روی جامعه خود تأثیرگذاری لگاریتمی داشته باشد. وقتی یک معلم آموزش

می‌بیند، این آموزش صرفاً چهل کودک و ضربدر سالیانی می‌شود که آن معلم فعالیت دارد. پس ما فکر می‌کنیم دست گذاشتیم روی نقطه‌ای که می‌تواند بیشترین تأثیرگذاری را از منظر اجتماعی داشته باشد.

اگر مساله از منظر آموزشی دیده شود، ایده شکل دادن پداگو را می‌توان حول دو موضوع بررسی کرد. وضعیت در ایران در حوزه آموزشی و نابرابری آموزشی وضعیت خوبی ندارد. پوشش تحصیلی در بیشتر نقاط کشور در حد نود و پنج تا نود و هشت درصد است اما بعضی از نقاط این پوشش را هم ندارند و در زمینه کیفیت آموزش از اوضاع خوبی برخوردار نیستند. همچنین دو آزمون بین‌المللی تیمز و پرز در ایران برگزار می‌شود که تیمز مربوط به علوم و ریاضی و پرز مربوط به خواندن است. این آزمون‌ها به گونه‌ای نشان‌دهنده خروجی و عملکرد کیفی نظام آموزشی ایران هستند. آزمون تیمز ۲۰۱۹ و پرز ۲۰۲۱ میانگین در کل کشور نشان می‌دهد که دانش‌آموزان در ریاضی و علوم بیش از سی درصد حداقل‌های یادگیری در آن حوزه را ندارند. میانگین بین‌المللی این شاخص تقریباً زیر ده درصد است. این میانگین در مهارت خواندن چهل درصد است یعنی چهل درصد دانش‌آموزان ما در کلاس چهارم که این آزمون از آنها گرفته شده است حداقل‌هایی انتظاری که در خواندن از کودک می‌رود که یک روخوانی ساده است را هم نشان ندهاند. این‌ها نشان می‌دهند که با چه وضعیت فاجعه‌باری از لحاظ بهره‌وری آموزشی مواجه هستیم.

کل این آمارها نشان می‌دهد صرفاً سی تا سی و پنج درصد کل دانش‌آموزان کشور عملکرد بالای متوسط دارند. وقتی به سراغ مناطق کم‌برخوردارتر یعنی مناطق روستایی و حاشیه‌ای شهرها و مناطق عشایری می‌رویم،



انگیز شغلی معلمان را هم افزایش می‌دهد. اما در کشور از میان ۶۰ تا ۷۰ هزار نیرویی که جذب آموزش و پرورش می‌شوند، سالانه تنها بیست هزار نفر از آنها دوره آموزش دانشگاه فرهنگیان را طی می‌کنند. در سیزده سال اخیر حدود پنجاه درصد معلمان نه‌تنها بدون آموزش که حتی بدون آزمون وارد آموزش و پرورش شده‌اند و نزدیک به هفتاد درصد با آموزش بدو خدمت کمتر یک ماه. گرچه این داده‌ها برای ما خیلی عجیب است ولی برای آموزش و پرورش چنین نیست. وقتی با آنها صحبت می‌شود می‌گویند این شرایط واقعیت دارد اما کاری هم نمی‌شود کرد. این‌ها مسئله‌شناسی ما در پدago است.

در خصوص تجارب بین‌المللی مثلاً در رابطه با کوبا، حوزه آموزش مانند بهداشت جایگاه ویژه‌ای در جامعه دارد و دولت هم نگاه ویژه‌ای به آن دارد و معمولاً بهترین عملکردها را کوبا در آموزش دارد. در پدago این وضعیت را مشاهده می‌شود، یعنی کسانی که در پدago هستند هم در حوزه اجتماعی و هم در حوزه آموزش عمومی

همان سی یا چهل درصد به هفتاد تا هشتاد درصد می‌رسد، یعنی هفتاد الی هشتاد درصد دانش‌آموزان ما در حاشیه شهرها حداقل یادگیری را کسب نمی‌کنند.

مسئله دوم این است که علیرغم اینکه در تمام مطالعات بین‌المللی یکی از سه عامل مهم در رشد عملکرد دانش‌آموزان کیفیت معلمان و آموزش معلمان است، در ایران آموزش معلمان در حاشیه قرار دارد و نسبت به قبل دائم به سمت افول پیش می‌رود. آموزش ما قبلاً هم خیلی وضعیت خوبی نداشته است اما حالا تمام این آموزش‌ها به صورت آفلاین برگزار می‌شود و همه محتواهایی هستند که روی یک سایتی قرار دارند و معلم آنها را می‌بیند بعد هم یک آزمون صوری می‌دهد.

مهم‌تر از آن آموزش بدو خدمت است. مطالعات در یونسکو و بانک جهانی در ارائه راهکار برای بالا بردن کیفیت آموزشی، عملکرد معلمان و آموزش معلمان را محور ارتقاء کیفیت آموزش می‌بیند. نکته اینجاست که آموزش با کیفیت معلم نه تنها باعث بهبود عملکرد است بلکه

فعال بوده‌اند و فعال مدنی هم هستند. در پدآگو به دنبال محصولی بوده‌ایم که به این مسئله بپردازد و در حد خود بتواند مسئله را حل کند. گرچه می‌دانیم دولت است که باید در این زمینه سرمایه‌گذاری اصلی را داشته باشد، این اقدامات را به عنوان یک راهکار میان‌مدت می‌بینیم.

مساله این است که فعالیت‌های مدنی و سرمایه‌گذاری‌هایی که از طرف مردم در حوزه آموزش انجام می‌شود باید به سمت ارتقای عملکرد معلمان یعنی تجهیزات و فضای آموزشی برود. این فعالیت‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها کم هم نیست به خصوص در بین خیرین مدرسه‌ساز. فضای آموزشی هیچ‌وقت جزء عناصر اصلی ارتقای عملکرد نیست ولی عملکرد معلم مهم‌ترین نقطه ورود است. راهکار پدآگو بر همین اساس، توانمندسازی و هدایت معلمان به پشتوانه یک مدل علمی و نوآورانه آزمون شده با استفاده از تکنولوژی از راه دور است، به خصوص در مناطق کم‌برخوردار.

کاری که در پدآگو انجام می‌دهیم دو محور اصلی دارد: یک مدل علمی پدآگو و یک مدل آموزشی که هر کدام اهمیت خاص خود را دارد. با انتخاب آموزش از راه دور تیز به شرایطی خاص ایجاد شد. در مدل علمی، یکی از محورها، یادگیری

سازندگی راه بوده است. رویکردهای نوآورانه پدآگوژیک نیز در طراحی و ارزشیابی یادگیری نقش داشته است و در تأکید بر مهارت‌های واگرا، یعنی مهارت‌محوری در طراحی، آموزش در عمل و در نهایت ارزشیابی مؤثر که فراتر از ارزیابی در حین آموزش و یک مدل ارزشیابی فراگیر است.

هفتاد الی هشتاد درصد دانش‌آموزان ما در حاشیه شهرها حداقل یادگیری را هم ندارند.

عناوین دروس که بر اساس همان محوریت هنر، خلاقیت و ادبیات انتخاب شده است، پدآگوژی و فلسفه برای کودکان، پدآگوژی و ادبیات کودکان، تأمل و توسعه حرفه‌ای، هنرهای تجسمی، راهوری کلاس درس، بازی و نمایش خلاق، ارزشیابی کیفی و پرورش خلاقیت برای کودکان است. این ترکیب، یک ترکیب نوآورانه است و با آن چیزی که معمولاً در آموزش‌های کلاسیک معلمان است تفاوت دارد. دومین مدل آموزشی «آموزش رهیارانه و از راه دور ۳۶۰ درجه» است. همانگونه که گفتم در این مدل طراحی براساس آموزش در عمل است و این سبب پیوند به روش آموزشی مبتنی بر تسهیلگری است که از طریق روش معکوس هم انجام می‌شود. روش آموزش معکوس روشی است که معمولاً در آموزش‌های آنلاین مورد استفاده قرار می‌گیرد به این صورت که محتوایی در اختیار آموزش گیرنده قرار داده می‌شود و به وسیله آن محتوا یادگیری اولیه اتفاق می‌افتد. سپس در کلاس آنلاین، این آموزش تکمیل می‌شود. این طراحی به این صورت است که معلم در کلاس خود و قبل از ورود به کلاس آنلاین فعالیت‌های انجام دهد و سپس در کلاس آنلاین رفع اشکال صورت گیرد. تسهیلگری هم به همین شیوه است

که برای خدمات آموزشی با کیفیت برای تعداد زیادی از معلمان، برای مثال ۱۰ تسهیلگر ذیل هر استاد قرار می‌گیرند و این تسهیلگران بعد از دریافت آموزش اداره یک کلاس، آموزش حدود بیست نفر را برعهده می‌گیرند. خانم نجفی که در این جلسه در خدمت ایشان هستیم یکی از تسهیلگران ما در پداگو بودند.

تسهیلگران نقش محوری در آموزش پداگو دارند. با این وجود که ما بهترین اساتید را در طراحی آموزش داریم، این تسهیلگر است که یک اتفاق خاص را رقم می‌زند و علاوه بر حمایت دائم آموزشی، حمایت‌های ارتباطی را نیز برای معلم به همراه دارد یعنی این احساس را به معلم می‌دهد که نه تنها حرفه آن معلم مهم است بلکه خود شخص هم مهم است. در هر روش منتورینگ باید مورد توجه قرار گیرد در طراحی این آموزش منتورینگ را ره‌یارانه تجربه کردیم. از طرفی خود پداگو هم با استفاده از اطلاعاتی که در سامانه آموزشی دارد دائم در حال بازخورد دادن هم به تسهیلگر و هم به معلم است که اسم آن پداجو است که اگر سؤالی باشد سعی می‌شود در لحظه به صورت آنلاین جواب داده شود.

آن چیزی که باعث می‌شود که مثلاً یک دوره آموزشی آنلاین یکسال و نیمه دو سال ادامه پیدا کند، فضایی است که مثل یک جهان دوم در فضای وب به وجود می‌آید. در این دوره هشت درس وجود داشت و برای هر کلاس یک تسهیلگر، یعنی در هر ترم مجموعاً دویست معلم پوشش داده می‌شد که البته ریزش‌هایی هم داشت. اما تا کنون تقریباً می‌توان گفت که نیمی از معلمان تا ترم چهار با ما در همین فضای آنلاین همراه هستند و آموزش‌های آنها ادامه دارد که این در نوع خودش قابل توجه است.

در خصوص دست‌آوردهای پداگو هم باید

گفت که در حال حاضر هشت درس با طراحی خاص و محتوای آفلاین وجود دارند و آن جلسات آنلاین هم که ده جلسه هستند طراحی و تسهیلگر خاص خودشان را دارند. دویست پداجو یعنی همان معلمان ما هستند که بخشی از آنها تا انتها با ما همراه بودند و بخشی از آنها تا نیمه راه همراه با چهل و چهار نفر تسهیلگر که سرمایه بزرگی هستند. گستره فعالیت ما هم بیشتر مناطق جنوبی کشور مثل سیستان و بلوچستان و قلعه‌گنج است. حدود ۷۰ درصد از مناطق آموزشی که با آنها ارتباط برقرار کردیم و بیشتر در دوره ما حضور دارند از این مناطق هستند و سی درصد هم به طور آزاد ثبت‌نام کرده‌اند اما همه آنها معلم مناطق کم‌برخوردار هستند.

یکی مزیت‌های پداگو این است که ظرفیت‌سنجی مخاطبان در ابتدا انجام می‌شود و این ظرفیت‌سنجی خود داستانی دارد که بعداً باید گفت. صلاحیت‌های معلمی تعریف شده است، همه سنجیده می‌شوند و جریان‌سازی از طریق پرورش تسهیلگران ما اتفاق می‌افتد. این انعطاف هم وجود دارد که با توسعه کار پداگو می‌توانیم دورس اختیاری را هم به دوره خودمان اضافه کنیم.

در حالا حاضر به دنبال این هستیم که محصول خود را از طریق مشارکت توسعه دهیم، زیرساخت‌های آموزشی را بهبود ببخشیم و مدل آموزشی را ارتقاء دهیم. دوره اول پداگو از سال گذشته شروع شده و تا اردیبهشت سال چهارصد و سه ادامه دارد. دوره بعدی نیز از همین تاریخ شروع خواهد شد. علاوه بر دوره راهور پداگوژیک هشت درسه دوره‌های دیگری چهار و سه درسه هم موجود هستند. همچنین ارائه مدرکی خاص نیز مدنظر است.

در نهایت ما در حال حاضر به دنبال این هستیم که با جمع کردن مشارکت تمام فعالان مدنی

بتوانیم هم خودمان را بیشتر معرفی کنیم و هم زمینه‌ای را فراهم کنیم که دوره راهور پداگوژیک بهتر از دوره اول برگزار شود که همه طی سه یا چهار ماه آینده باید اتفاق بیفتد. از طرف دیگر مایل هستیم که هر کسی با ما آشنا می‌شود و از این مدل بهره‌ای برده است ما را به ذینفعان معرفی کند. همچنین به دنبال تعریف پروژه‌های مشترک جدید هم هستیم، برای مثال مجموعه‌هایی هستند که به طور خاص روی معلمان عشایری کار می‌کنند و مراداتی داشته‌ایم که بتوانیم به این موضوع وارد پروژه‌های جدید شود اما ممکن است تعاریف دیگری هم از پروژه‌های مشترک باشد و بتوان در مسیر آن‌ها هم‌افزایی داشته باشیم.

زنان هنرمند سیستان و بلوچستان: از حاشیه به میدان شناخت موقعیت «خانه هدی» زاهدان از منظر ادبیات جهانی اقتصاد اجتماعی و همبستگی

(گزارشی از یک پایان نامه دکتری در دانشگاه ایلینویز امریکادر
مورد «خانه هدی»)



■ عطیه اشتری



توضیح: بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان روز سه شنبه ۲۴ بهمن ۱۴۰۲ میزبان ششمین نشست از مجموعه نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی با عنوان «قوی‌تر در میدان» بود. در این نشست، دکتر عطیه اشتری، نتایج رساله دکتری‌اش در دانشگاه ایلینویز امریکا را با مخاطبین ایرانی در میان گذاشت. اشتری در رساله دکتری‌اش، خانه هدی زاهدان را به عنوان یکی از نمونه‌های مورد مطالعه برگزیده و موقعیت و توانمندی‌های زنان سوزن‌دوز این نهاد را بررسی کرده‌است. او به تازگی از این رساله در رشته‌ی برنامه‌ریزی شهری از دانشگاه ایلینویز امریکا دفاع کرد. وی همچنین در مقطع کارشناسی ارشد و کارشناسی، در رشته‌های مطالعات جنسیتی در توسعه بین‌المللی و مطالعات جهانی و همچنین معماری از دانشگاه ایلینویز و دانشگاه هنر تهران تحصیل کرده‌است. اشتری در حال حاضر به عنوان استادیار در دانشگاه ممفیس امریکا مشغول تدریس و پژوهش است. متن حاضر، نوشته‌ی مکتوب این ارائه است.

سلسله نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی

نشست
ششم

بنیاد توسعه کارآفرینی
زنان و جوانان

توی تر در میدان

زنان سوزن‌دوز: از حاشیه به میدان

خانه هدی زاهدان از منظر ادبیات جهانی اقتصاد اجتماعی و همبستگی

همراه با پرسش و پاسخ با حضور زنان سوزن‌دوز خانه هدی و تسهیلگران محلی

این نشست مجازی و در گوگل میت برگزار خواهد شد. شرکت برای عموم آزاد است.

سه‌شنبه ۲۴ بهمن ۱۴۰۲
ساعت ۱۷ تا ۱۹
لینک جلسه

دکتر عطیه اشتری

استادیار برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای
دانشگاه ممفیس آمریکا

<https://meet.google.com/opt-fbah-hek>

www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۳۷۷۷۲۴۱۰




عطیه اشتری: من می‌خواهم از اینجا شروع کنم: زمانی که من می‌خواستم پروژه دکترای خود را انتخاب کنم، من و استاد مشاورم به دنبال یک نقطه امید و اتکا در زمینه زنان و شهر در بستر ایران بودیم. یعنی همه‌ی ما می‌دانیم که با چه مسائلی دست و پنجه نرم می‌کنیم و چه سختی‌هایی وجود دارد. خانه هدی یک نقطه امید جمعی برای خیلی از ما است. برای همین بود که من می‌خواستم ببینم چه درس‌هایی می‌توانیم از خانم‌های خانه هدی و همه‌ی کسانی که با آنها در ارتباط هستند یاد بگیریم و از آن استفاده کنیم برای اینکه این نقطه امید در جاهای دیگر تکرار شود. ولی از دید علمی‌تر مسئله دیگر این است که در ادبیات

جهانی توسعه و متأسفانه یک سری سوءتفاهم‌ها در مورد مسئله زنان و به خصوص راجع به زنان خاورمیانه در این ادبیات هست و یک سری نکته‌های نادیده شده وجود دارد یکی از این نکته‌ها این است که مثلاً ما به خاطر تعاریفی که از مشاغل رسمی داریم کارهای مثل همین کارهای سوزن‌دوزی و کارهایی که در خیلی موارد به آن مشاغل غیر رسمی می‌گوییم در آمارها در نظر گرفته نمی‌شود و به همین دلیل در آمارهای رسمی خیلی مواقع این مسئله ایجاد می‌شود که درصد مشارکت زنان در کارهای مولد درآمدی خیلی کمتر است. این گزاره البته گزاره‌ی درستی است اما شکل و شدت این مسأله با آن‌چه در ادبیات این حوزه به عنوان موضوعی مسلم جاافتاده، متفاوت

است. شناخت این نمونه‌های موردی به ما کمک می‌کند که این آمارها با نگاه انتقادی ارزیابی کنیم. نکته دیگر این است که در آن ادبیات می‌بینیم که دید و نوع نگاه نسبت به زنان به خصوص در خاورمیانه، به شدت نگاه قربانی‌پندار است. حتی اگر نه قربانی، حداقل با تأکید بر ضعف‌ها و ناتوانی‌های آنهاست. حتی فراتر از خاورمیانه، نوع نگاه به فضای جنوب جهانی این‌گونه است که تأکید بر ضعف‌ها و نتوانستن‌های زنان است. در نتیجه حالا اگر بخواهیم پروژه‌ای هم برای این مناطق تعریف کنیم از موضع توان‌افزایی آن را تعریف می‌کنیم. یعنی انگار که آنها توان ندارند و حالا ما داریم با یک سری راهکارهایی که داریم به آنها توان و عاملیت می‌دهیم.

جهانی توسعه و متأسفانه یک سری سوءتفاهم‌ها در مورد مسئله زنان و به خصوص راجع به زنان خاورمیانه در این ادبیات هست و یک سری نکته‌های نادیده شده وجود دارد یکی از این نکته‌ها این است که مثلاً ما به خاطر تعاریفی که از مشاغل رسمی داریم کارهای مثل همین کارهای سوزن‌دوزی و کارهایی که در خیلی موارد به آن مشاغل غیر رسمی می‌گوییم در آمارها در نظر گرفته نمی‌شود و به همین دلیل در آمارهای رسمی خیلی مواقع این مسئله ایجاد می‌شود که درصد مشارکت زنان در کارهای مولد درآمدی خیلی کمتر است. این گزاره البته گزاره‌ی درستی است اما شکل و شدت این مسأله با آن‌چه در ادبیات این حوزه به عنوان موضوعی مسلم جاافتاده، متفاوت

“

این عکس را ببینید: این زنان عزیز آمده‌اند در خانه هدی وسط اتاق خودشان، جایی که کار هنرمندان و سوزن‌دوزی خودشان را در آنجا انجام می‌دهند، بایک سری از مردهای ایرانی نشستند و دارند بحث می‌کنند، مطالبه‌گری می‌کنند و اینجا اتفاقا داشتند در مورد حق بیمه سوزن‌دوزها صحبت می‌کردند. این تصویر خیلی تصویر مهم و بزرگی است.

”

همبستگی توضیح دهم. بعد مرور کوتاهی کنیم بر سیر تحول سوزن‌دوزی بلوچ و نقد وضعیت کنونی اقتصاد سوزن‌دوزی در ایران به خاطر اینکه ببینیم که خانه هدی در چه محیطی دارد فعالیت و کار می‌کند و بعد بررسی کنیم که نقش سوزن‌دوزی به عنوان دارایی محلی در شکل‌گیری و تداوم خانه هدی چه چیزی بوده است؟ و در نهایت به نقد و بررسی نقش سازوکارهای تأمین مالی متنوع و جماعت‌محور در پایداری خانه‌ی هدی می‌پردازم.

جمع‌آوری داده‌های این پژوهش از حدود سال ۲۰۱۹ تا اواخر سال ۲۰۲۱ بوده‌است. بعد مشغول نوشتن متن پژوهش شدم. برای همین باید توجه کنیم که اگر تحولاتی در این یک سال و نیم اخیر در خانه هدی اتفاق افتاده‌است، ممکن است که در این بحث‌ها مورد اشاره قرار نگیرد.

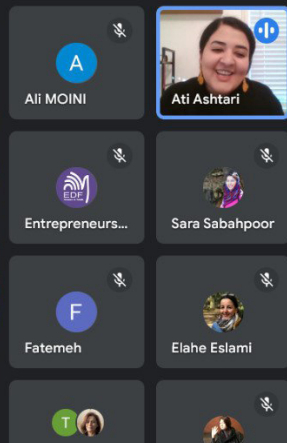
چرا مهم است که بدانیم که «خانه هدی» و حلقه ارتباطی آن با ادبیات این فضای جهانی

دوباره نمونه خانه هدی چیزی که نشان می‌دهد این است که این تصویر کاملاً نقطه‌مقابلی چیزی است که راجع به زن‌های ایرانی ما در این ادبیات می‌بینیم. جاهای مختلف به عناوین مختلف این تفاوت تصویر واقعی چیزی که در عمل در خانه‌ی هدی زاهدان و خانه‌های هدی اتفاق افتاده و آن تصویر پذیرفته‌شده در ادبیات این حوزه را می‌بینیم. این عکس را ببینید: این زنان عزیز آمده‌اند در خانه هدی وسط اتاق خودشان، جایی که کار هنرمندان و سوزن‌دوزی خودشان را در آنجا انجام می‌دهند، بایک سری از مردهای ایرانی نشستند و دارند بحث می‌کنند، مطالبه‌گری می‌کنند و اینجا اتفاقا داشتند در مورد درواقع حق بیمه سوزن‌دوزها صحبت می‌کردند. این تصویر خیلی تصویر مهم و بزرگی است.

حالا ما باید سعی می‌کردیم بفهمیم چه چیزی پشت این تصویر هست؟ چگونه به این‌جا رسیده‌اند؟ چگونه این اتفاق افتاده است؟ خلاصه این یک نقطه شروعی بود برای اینکه من بخواهم درواقع روی خانه هدی دقیق‌تر شوم و اتفاقاً از ادبیاتی استفاده کنم که خیلی درواقع ادبیات فراگیر و جافتاده‌ای نیست به خاطر اینکه دید جدید به ما بدهد. یعنی من نمی‌خواستم دوباره بروم از دید حوزه توانمندی نگاه کنم و همان ادبیات‌آشنای حوزه توانمندی‌سازی را باز تکرار کنم.

سؤال اصلی تحقیق من این بود که ببینم نقش شبکه‌های همبستگی زنان حاضر در حاشیه به عنوان ابزاری برای فقرزدایی و توسعه اقتصادی جماعت‌محور چیست؟ و چگونه این فعالیت‌های اقتصادی جماعت‌محور برای ما و توسط حاشیه‌نشینان کار می‌کنند؟

در این جلسه، تلاش می‌کنم ارتباط خانه‌ی هدی به عنوان نمونه موردی محلی را با ادبیات و جنبش جهانی اقتصاد اجتماعی و



ضروری تلقی می‌کردیم، ضروری تر هم شد. همچنین در همین دوره در طول این همه‌گیری باز می‌دیدیم که مقدار زیادی کمک‌های متقابل به هم در سراسر دنیا انجام می‌شد. خود ایران، در وضعیت فعلی در حاشیه‌ی جامعه‌ی جهانی و مبادلات و تعامل‌های آن است. زاهدان هم دوباره هم به لحاظ جغرافیایی در حاشیه است و هم در حاشیه‌ی بهره‌مندی‌ها و امکانات در ایران. محله‌ی شیرآباد هم دوباره در حاشیه‌ی شهر زاهدان و از ضعیف‌ترین مناطق‌اش. خانه‌ی هدی شیرآباد در چنین موقعیت حاشیه‌ای، یعنی در سه لایه حاشیه قرار دارد و در این موقعیت فعالیت کرده‌است.

خانم‌های آنجا از طریق هنر سوزن‌دوزی که بلد بودند و دارایی محلی آنها بوده است یک نهاد محلی را ایجاد کردند که از طریق آن کسب درآمد می‌کنند. الان خانه هدی بیشتر از هفتصد نفر عضو دارد که باید اعضای خانواده‌ی آن‌ها و داوطلبان راهم به آن افزود. بنیاد در برخی شهرها و مناطق دیگر استان هم مجموعه‌های دیگری با همین الگو ساخته و در حال گسترش فعالیت خود بوده‌است.

حوزه‌های علمی که از آن صحبت کردیم، چه چیزی است؟ می‌خواهم بگویم چرا حالا من از ادبیات اقتصاد اجتماعی همبستگی استفاده کردم. برای اینکه پاسخ این سؤال را روشن کنم می‌خواهم نقبی بزنم به زمانی که دوره‌ی شیوع کووید بود و همه جا را گرفته بود. در این دوره در سراسر دنیا یک علاقه فزاینده‌ای به جایگزین‌های اقتصادی به وجود آمد که با محیط‌زیست سازگارتر و با اجتماعی که در آن هستند تا حدودی مرتبط‌تر و همخوان‌تر باشند. چرا که دیدیم که اثرات منفی خیلی از این بحران‌های اقتصادی و بحران‌های محیطی و مثلاً کووید و حتی تغییرات آب‌وهوایی توسط نابرابرهای اجتماعی اقتصادی تشدید می‌شوند. مثلاً کسانی که همیشه زیر بار یک سری بحران‌های دیگر بودند و به عنوان نمونه به لحاظ جنسیتی سرکوب می‌شدند، در جریان این بحران‌های طبیعی و اجتماعی بیشتر هم تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. من در همین دوره شیوع کووید می‌گویم که گروه‌های جنسیتی و نژادی بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و همه دیدیم که نقش مهم کسانی که کار آنها را ما

“

استفاده از مواد محلی اولیه و پایدار برای سوزن دوزی خیلی رایج بوده است اما بعد از یک مدت، به خاطر سیاست‌های اشتباه و تغییرات اقلیمی، دیگر این مواد اولیه معمولاً در محل تولید نمی‌شود.

نکته دیگر این است که این هنر و دانش و مهارت، قبلاً یک دانش بومی بوده است. یعنی ریشه محلی داشته است. در حال حاضر اما فرآیند آن به صورت فرآیند صنایع دستی تجاری تبدیل شده است. قبلاً سوزن دوزی معمولاً جمعیتی‌تر بوده به این معنی که دور هم می‌نشستند و کارشان را می‌کردند. اما الان این فرآیند به دلیل اینکه فشار کار خیلی زیاد و ساعتی شده، فردی شده است.

”

از سال ۱۳۸۷ بانک جهانی آمد و یک پروژه در ایران تعریف کرد و خانه هدی شروع کرد به فعالیت به صورت امروزی که ما می‌شناسیم. من می‌خواهم تمرکز را ببرم به قبل از این تاریخ که و قبل از حضور «بنیاد پژوهش نواندیش» در شیرآباد و پروژه بانک جهانی. همان زمان هم یک گروهی از چند سال قبل از آن در شیرآباد وجود داشتند که خانم‌های سوزن‌دوز در آن جمع شده بودند و برای این بوده است که به همدیگر کمک کنند و من یک نقل قولی از یکی از آن خانم‌ها می‌آورم راجع به آن زمان خیلی گذشته که می‌گوید:

«ما آن زمان چندتا خانم بودیم از خودم شروع کنم هم نیاز مالی داشتم هم نیاز اجتماعی می‌خواستم کار کنم که خودم درآمد داشته باشم در کنارم می‌دیدم چند خانم دیگر هم هستند که دقیقاً همین مشکل من را دارند آن‌ها هم نیاز دارند که به درآمدی برسند، نیاز دارند چند ساعتی از خانه و زندگی دور باشند و بین خودشان باشند و با همدیگر درد و دل کنند این باعث شد هیچ‌وقت ما دیگر همدیگر را رها نکنیم و اعتمادمان به هم بیشتر شد. وقتی می‌دیدیم مثلاً در این شرایط من نیاز دارم و ده نفر هم مثل من نیاز دارند، باید یک راه‌حل برای خودمان پیدا می‌کردیم و ارتباط خود را نباید قطع می‌کردیم.»

اگر برگردم به آن نقطه زمانی چند آیتم اصلی

است که جزء دارایی‌های اولیه این گروه و بنیاد و خانه هدی بوده که حالا ما الان به اسم خانه هدی می‌شناسیم؛ یکی سوزن‌دوزی بلوچ. این دانشی بوده که خانم‌ها نسل به نسل خودشان داشتند و این در نسل‌های مختلف بین آنها جابه‌جا و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌است و تقریباً همه آنها این مهارت و هنر را بلد هستند. مثلاً از یکی از خانم‌های آنجا می‌پرسیدم که چه زمانی این سوزن‌دوزی را یاد گرفتید می‌گفت من در خواب خودم یاد گرفتم یعنی یک چیزی که در واقع از قبل همانطور به این زنان رسیده است. و بعد صندوق‌های جمعی چرخشی که بین آنها از قبل وجود داشته است. حالا آن زمان قبل از اینکه بنیاد مداخله

کند تحت تأثیر سازمان بانک جهانی آن زمان به آن می‌گفتند «صندوق پس‌انداز قطره‌ای» و این صندوق‌ها، سرمایه دوم این جمع‌های زنانه بوده‌است.

نقش این دو نوع دارایی یعنی صندوق پس‌انداز و سوزن‌دوزی را در بقا و استمرار فعالیت خانه هدی بررسی می‌کنیم. برای اینکه سوزن‌دوزی را بشناسیم باید برگردیم ببینیم مثلاً تاریخ سوزن‌دوزی چه چیزی بوده‌است، چه تغییرات و تحولی داده و داشته است. به خاطر اینکه بدانیم وضعیت فعلی اقتصادی سوزن‌دوزی در ایران چگونه است باید بتوانیم سوزن‌دوزی را در بستر زمانی ببینیم. برای این کار هم من تعداد زیادی مصاحبه انجام دادم و بعد منابع محلی را بررسی کردم، سفرنامه‌های قدیمی را خواندم، مقالات، مجله‌ها، روزنامه‌ها و... و ریشه سوزن‌دوزی خیلی به قبل برمی‌گردد. حالا نمی‌خواهیم ما همه جزئیات آن را بدانیم اما چیزی که مهم است این است که از سال ۱۹۷۰ میلادی به بعد زمانی بوده که تجاری‌سازی سوزن‌دوزی شروع شده‌است. در این دوره، مشاغل متزلزل مبتنی بر سوزن‌دوزی در حاشیه شهرها یا در روستاها شروع به کار می‌کند. بعد از آن هم سوزن‌دوزی از «سازمان میراث فرهنگی ایران» و یونسکو گواهی اصالت گرفته. ایرانشهر هم بالاخره در سال ۱۳۹۷ به عنوان شهر ملی سوزن‌دوزی نامگذاری شده‌است.

علاوه بر این در افغانستان و پاکستان هم سوزن‌دوزی بلوچ تولید و استفاده می‌شود. ما خوب است که ما در مورد آن نمونه‌ها هم بدانیم و بدانیم که آنجا چگونه دارند از این هنر استفاده می‌کنند. به خصوص این که در این حوزه سیاست‌گذاری‌های کلان بیشتری در آن مناطق نسبت به ایران وجود دارد. حالا چیزی که من می‌خواهم بر آن تمرکز کنیم این است که سوزن‌دوزی در واقع قبلاً

یک هنر دارای کارکرد بومی بوده است. اما الان به یک کالای تجاری تبدیل شده است. حالا چرا این مهم است؟ چون قبلاً این سوزن‌دوزی دارای استفاده روزمره بوده مثلاً سرآستین خودشان، لباس خودشان را می‌دوختند اما حالا کارکرد متنوعی پیدا کرده است: روی کروات، روی جاکتی‌های مدل‌های مختلف و موارد جدیدی که قبلاً مورد استفاده نبودند، به کار گرفته می‌شوند.

همچنین قبلاً الگوی کاربرد رنگ‌ها مشخص و تعیین شده بودند: در سراسر جغرافیای رنگی سوزن‌دوزی مشخص بود که این رنگ‌ها برای چه طرح‌ها و کاربردهایی استفاده می‌شوند. اما الان آن‌ها متأثر از تقاضای بازار شده‌اند و اینکه مثلاً اگر بخواهیم یک جا بپوشیم و اگر بگوییم تهران بازار اصلی است، تهران است که مشخص می‌کند چه رنگ‌هایی دوست دارند، چه پارچه‌ای دوست دارند، چه ترکیبی دوست دارند و سوزن‌دوزی خودش را با این سلیقه و ذائقه‌ی بازار و به خصوص تهران هماهنگ می‌کند.

یک نکته خیلی جالب این است که قبلاً در واقع به سفرنامه‌ها که ارجاع می‌دهیم مثلاً به حکایت بلوچ آقای مقدم نوشته‌اند که وقتی به سیستان و بلوچستان می‌رویم می‌بینیم که استفاده از مواد محلی اولیه و پایدار برای سوزن‌دوزی خیلی رایج بوده است اما بعد از یک مدت، به خاطر سیاست‌های اشتباه و تغییرات اقلیمی، دیگر این مواد اولیه معمولاً در محل تولید نمی‌شود. مواردی مثل پارچه‌ها، نخ‌ها و این‌ها الان به شکل کالاهای وارداتی و قاچاق به عنوان مواد اولیه رایج شده است. نکته دیگر این است که این هنر و دانش و مهارت، قبلاً یک دانش بومی بوده است. یعنی ریشه محلی داشته است. در حال حاضر اما فرآیند آن به صورت فرآیند صنایع دستی



سوزن دوزها می آید و می رود در چه حدی و به چه صورتی است؟ جدای از آن تعداد واسطه ها و دلال ها در خارج از این جوامع محلی خیلی زیاد شده است. یعنی کسانی که حالا نه خودشان سوزن دوزی بلد هستند نه حتی اگر بلد هم باشند می آیند از این خانم ها به عنوان کارگر ساعتی قطعه کار با دستمزد خیلی کم استفاده می کنند. حالا من نمی گویم همه کسانی که سوزن دوزی انجام می دهند این گونه هستند ولی قالب استفاده این هنر و در اقتصاد می بینیم معمولا به این شکل رخ می دهد ولی انواع و اقسام مختلف دارد. شرایط بد محیطی و کاری، سوزن دوزی در تاریکی، در نصف شب، و ساعت کاری طولانی که اینها باعث آسیب های شدید مزمن جسمانی سوزن دوزها شده است. ما مثلا با هر کدام از سوزن دوزها صحبت می کنیم معمولا این گونه است که مخصوصا در سن های بالاتر انواع مشکلات جسمی را تجربه می کنند: درد زانو دارند، درد کمر دارند چشم های آنها سو ندارد و هزارتا آسیب دیگر به خاطر اینکه هم این شرایط کاری و هم خود سوزن دوزی خیلی سخت است. سوزن دوزی هنوز هم در بسیاری از مکان ها هم هنوز کار ناچیز و کم ارزشی تلقی می شود و

تجاری تبدیل شده است. قبلا سوزن دوزی معمولا جمعی تر بوده به این معنی که دور هم می نشستند و کارشان را می کردند. اما الان این فرآیند به دلیل اینکه فشار کار خیلی زیاد و ساعتی شده، فردی شده است. در خانه ها هر بار که فضا به دست بیاورند این کار را انجام می دهند و خوب خیلی اثرات مخرب داشته است. حالا این فضایی که الان سوزن دوزی به فرآیندی تجاری تبدیل شده است. سوزن دوزی دچار یک مجموعه روندهای ناپایدار شده و روندهای ناپایدار و اصطلاحا استثمار گونه در اقتصاد سوزن دوزی به وضوح قابل مشاهده است. حالا منظور من از این «روندهای ناپایدار» چیست؟ برای پاسخ به این سؤال باید اول بستر فعالیت را بشناسیم؛ یکی اینکه ما اصلا هیچ آمار دقیق و سرتاسری از تعداد سوزن دوزها در ایران وجود نداریم. من به عنوان مثال یک سری روزنامه برای شما اینجا آوردم که یک جا نوشته هزار کارگاه سوزن دوزی هنر زنان سیستان و بلوچستان جهانی می کنند اما یک جای دیگر نوشته ۷۲۰ نفر از بانوان ایرانشهری سوزن دوز شدند. چند ماه بعد می شود اعلام می شود که نهصد نفر بدون اینکه هیچ سندی در این موارد مبنا قرار بگیرد. هیچ هم مشخص نمی کنند که بالاخره اگر تسهیلاتی برای

“

سیاست کلان و فراگیری برای حمایت از سوزن دوزها وجود ندارد. یک سری حمایت‌های پراکنده است که بسته به اینکه چگونه ارتباط داشته باشیم با چه شبکه‌ای باشیم می‌توانیم یک سری حمایت‌ها بگیریم و تلاش‌های پراکنده‌ای برای ارائه بیمه و در واقع ارائه موقعیت‌های مالی وجود دارد. ولی خوب ما می‌دانیم که خیلی از سوزن دوزها در واقع افرادی هستند که شناسنامه ندارند و نمی‌توانند دسترسی داشته باشند به حمایت‌های تأمین اجتماعی و مزایای بازنشستگی.

”

امکان‌پذیر است؟ حتی در این شرایط برای اینکه شرایط سوزن دوزها بهتر شود می‌توان الگویی ارائه کرد؟ جواب آن این است که بله ما می‌توانیم از الگو نکات مثبتی یاد بگیریم. من یک فهرست تهیه کردم از انواع فرآیندهای سوزن‌دوزی‌های مختلفی که در خانه هدی اتفاق می‌افتد مثلاً اینکه با برندهای مختلف کار می‌کنند، این‌ها هم سوزن‌دوزی به صورت ساعتی هم می‌کنند ولی سوزن‌دوزی نوعی هم دارد که مثلاً به صورت فردی می‌دوزند و به صورت جمعی می‌فروشند یا اینکه مثلاً به صورت عمده‌فروشی با جاهای مختلف کار می‌کنند و مدل‌های مختلف مثلاً فروش آنلاین دارند. اینها حالا چرا این مهم است؟

حتی به عنوان کار خانگی تلقی می‌شود. حتی در جاهایی که خود خانم‌ها سوزن‌دوزی می‌کنند یعنی جایی که شما کار خانه هم می‌کنید حالا برود باز در کنار کار خانه، سوزن‌دوزی هم می‌کنید که یک درآمدی هم داشته باشید ولی جدی گرفته نمی‌شود. مثلاً ببینید این خبرگزاری می‌آید و می‌گوید که از سوزن‌دوزی باید حمایت شود ولی هم‌زمان می‌گوید خوب سوزن‌دوزی تنها چیزی که احتیاج دارد هنر دست آنهاست، هنر خلاقیت ذهنشان است، نخ و پارچه و سوزن هم بدهیم دیگر تمام است! در صورتی که خیلی حمایت‌های دیگر احتیاج دارند و در واقع سوزن دوزها به خاطر اینکه بتوانند به اقتصاد پایدار تبدیل شوند و چیزی که بتواند آن‌ها را از چرخه فقر نجات بدهد حالا علاوه بر آن سیاست کلان و فراگیری برای حمایت از سوزن دوزها وجود ندارد یک سری حمایت‌های پراکنده است که بسته به اینکه چگونه ارتباط داشته باشیم با چه شبکه‌ای باشیم می‌توانیم یک سری حمایت‌ها بگیریم و تلاش‌های پراکنده‌ای برای ارائه بیمه و در واقع ارائه موقعیت‌های مالی وجود دارد. ولی خوب ما می‌دانیم که خیلی از سوزن دوزها در واقع افرادی هستند که شناسنامه ندارند و نمی‌توانند دسترسی داشته باشند به حمایت‌های تأمین اجتماعی و مزایای بازنشستگی. افزایش محصولات بی‌کیفیت ماشینی و عدم آگاهی کافی مشتری‌ها از ملاک‌های محصول با کیفیت و هنری هم به این وضعیت دامن می‌زند و یک سری رقابت‌های غیراخلاقی و رانت خواری هم در این زمینه وجود دارد.

حالا جایگاه خانه هدی در این چشم‌انداز و بستر کنونی اقتصاد متزلزل سوزن‌دوزی با این همه مشکلات کجاست؟ آیا ما می‌توانیم از خانه هدی درس بگیریم که یک سری مداخلات انسانی و اخلاقی در همین وضعیت



«خانه هدی» به صورت جمعی صاحب محصول خودش است یعنی به یک دلال دیگر نمی‌فروشد که او برود و به مصرف‌کننده و مخاطب بفروشد و حقش را به او ندهد. برای همین زمانی که خانم‌های هنرمند صاحب محصول خودشان هستند و این یک امر نادری در فضا سوزن دوزی ایران است و باعث می‌شود که یک قدرت چانه‌زنی جمعی و تلاش برای شرایط کاری بهتر برایشان ایجاد شود.



که یک سری مهارت‌هایی را یاد بگیرند و در عین حال برخلاف جهتی که سوزن دوزی دارد می‌رود و فردی و فردی‌تر می‌شود، اینجا با جمعی بودن جنبه‌های کار خودشان دوباره فضای کار را انسانی‌تر اخلاقی‌تر می‌کنند با و علاوه بر آن یک سری مهارت یاد می‌گیرند. مثلاً اینکه چه کسی کارش در چه زمینه‌ای بهتر است به صورت بهینه از آن استفاده می‌کنند، از همدیگر مراقبت می‌کنند، مثلاً یک خانمی است نمی‌تواند الان به خاطر شرایط مختلف سوزن دوزی دقیق کند و به جای اینکه آن عضو را کنار بگذارند به او این کار رو می‌دهند که برود اتو کند.

این فضا را در صورتی که اگر کسی دیگر رئیس شما باشد و بخواهد فقط به ارزش مالی کار نگاه کند شما را کنار خواهد گذاشت. این فضاهای جمعی سوزن دوزی امکان ردوبدل کردن

به خاطر اینکه من پرسیدم دستمزد هر کدام از این سوزن دوزی‌ها چقدر و چگونه است؟ سوزن دوزی را چه کسی انجام می‌دهد؟ سوزن دوزی اصلاً کجا انجام می‌شود؟ چه کسی مواد اولیه را می‌دهد؟ نحوه ثبت سفارش‌ها چیست؟ زمان انجام کار چه زمانی است؟ اصلاً چرخه کامل این سوزن دوزی به کجا می‌رسد؟ چه کسی مشتری آن است؟ این سوزن دوزی که کالای تجاری شده و بیشتر به صورت فردی بوده و ساعتی شده و به هر حال مواد بی‌کیفیت داشته است، خانه هدی کاری که می‌کند این است که تمرکز اصلی‌اش روی سوددهی تحت هر شرایط و هر قیمتی نیست. یک سری موارد انسانی اخلاقی در این میان رعایت می‌شود.

مثلاً همین انواع مختلف سوزن دوزی باعث ایجاد یک حجمی از انعطاف و تاب‌آوری می‌شود و بعد امکان انتخاب نوع مشارکت در این فضا توسط خود اعضا وجود دارد مثلاً یک سری خانم‌ها که جدید می‌آیند وارد این فضا می‌شوند می‌خواهند فقط سوزن دوزی ساعتی کنند تا آشنا شوند و ببینند که می‌خواهند وارد صندوق‌های مالی خانه هدی شوند یا نه؟ این وضعیت، امکان انتخاب را به آنها می‌دهد. از همه مهم‌تر این است که در بیشتر موارد خانه هدی به صورت جمعی صاحب محصول خودش است یعنی به یک دلال دیگر نمی‌فروشد که او برود و به مصرف‌کننده و مخاطب بفروشد و حقش را به او ندهد. برای همین زمانی که خانم‌های هنرمند صاحب محصول خودشان هستند و این یک امر نادری در فضا سوزن دوزی ایران است و باعث می‌شود که یک قدرت چانه‌زنی جمعی و تلاش برای شرایط کاری بهتر برایشان ایجاد می‌شود.

از طرفی اینکه خانه هدی با برندهای مختلف کار را می‌کنند (مثل برند «لانه») باعث می‌شود

به دلیل همین مشکلات و همینطور محدود بودن حوزه فعالیت به سوزن‌دوزی، علاقه نسل جوان به فعالیت در این حوزه روز به روز در حال افول است.

تجربیات و بحث در مورد مشکلات و مسائل را ایجاد می‌کند. مثلاً اینکه زمانی که دور هم جمع می‌شوند می‌توانند با هم در مورد مسائل‌شان صحبت کنند. این که چگونه سوزن‌دوزی کنند که آسیب‌های جسمی کمتر شود، راه‌حل برای آن پیدا یا ایجاد کنند یا در مورد فشار کارهای خانگی با هم همفکری کنند و براساس تجربه زیست خود شرایط را منعطف‌تر کنند، فضا را کار را مساعدتر کنند و برای دسترسی به سرمایه اولیه و تهیه مواد اولیه لازم یا تجهیزات از امکانات صندوق جمعی‌شان استفاده کنند، این موارد یک سری تلاش‌های هم است برای اینکه به مواد اولیه بهتر دسترسی داشته باشند.

یک سری محدودیت‌ها و مشکلات هم در همین نهاد هنوز وجود دارد: مثلاً زمانی که با برندهای خصوصی کار می‌کنند ولی تحقیق‌های من نشان داد که یک احساس رقابت هم وجود دارد به خاطر اینکه آن برند خصوصی می‌آید می‌گوید که من مثلاً فقط با این تعداد از خانم‌ها می‌خواهم کار کنم و انگار یک حالتی ایجاد می‌کند که آن فضای کلی که یک سری رقابت نامطلوبی میان خانم‌های هنرمند ایجاد می‌شود. اگر این مسأله مدیریت نشود پاشنه آشیل این مجموعه می‌تواند باشد و آن فضای جمعی را از بین می‌برد.

دوم اینکه چون سفارش‌ها کافی نیست کار به سمت این می‌رود که یک سری از اعضا مجبور هستند به خاطر نیازشان ساعتی دوز بشوند، بعد سوزن‌دوزها به خاطر نیاز مالی خودشان بعضی مواقع خارج از خانه هدی می‌روند سفارش می‌گیرند و دوباره خب تحت استثمار قرار می‌گیرند. از طرفی ظرفیت عضوپذیری آن‌ها کم است و در عین حال این مسأله باعث می‌شود که در محله این یک مقدار این فضا و تصور ایجاد شود که فکر کنند خانه هدی انحصاری است و ما نمی‌توانیم برویم عضو آن شویم. فضای آن به شدت کوچک می‌شود که من می‌دانم که بنیاد به دنبال این است که فضای بزرگتر برای خانه هدی ایجاد کند. برخی از زیرساخت‌های این تغییرات در سطح کشور نیست مثلاً برای اینکه بتوانند مبلغ سفارش را به صورت آنلاین بپردازند. بعد خیلی از آن کسانی که سفارش عمده می‌دهند از آنها سوءاستفاده می‌کنند. دسترسی این‌ها محدود است به بیمه و در زمینه حوزه سلامت و بعد هم یک سری راهکارها در خانه هدی ایجاد شده است برای اینکه بتوانند از طریق منابع دیگر بحث‌های سلامت پیگیری شود.

یک مسئله دیگر این است که وقتی با سوزن دوزهای نسل جدید و جوان ترها صحبت می‌کنید به دلیل همین مشکلات و همینطور محدود بودن حوزه فعالیت به سوزن‌دوزی، علاقه نسل جوان به فعالیت در این حوزه روز به روز در حال افول است. به این ترتیب ممکن است این هنر در آینده به صورت کامل از بین برود.

در عین حال به خاطر اینکه آن حلقه اولیه که خانه هدی تشکیل داده خیلی قوی و کاریزماتیک است، جانشین‌پروری را سخت کرده است و این خودش می‌تواند نقطه ضعف خیلی بزرگی در آینده خانه هدی باشد. از طرفی هم دسترسی آنها به مواد اولیه، پارچه نخ و چیزهایی که دوستدار محیط‌زیست به شدت محدود و کم است.

“

خانم‌های خانه هدی به امریکا و دانشگاه آمدند و تجربه خود را با خانم‌های آرژانتین و خانم‌های آفریقایی به اشتراک گذاشتند. و یک برنامه‌ای شد و یک سنتی که خانم‌های خانه هدی مورد استقبال قرار گرفتند و این روند تکرار شد. آنجا مکانیزم‌های مالی خانه هدی را توضیح دادند

”

من از خانم‌های خانه هدی پرسیدم که شما فکر می‌کنید اگر خانه هدی به حوزه اجتماعی وارد نمی‌شد، خانه هدی باز هم خانه هدی می‌ماند و اینقدر گسترش پیدا می‌کرد؟ جواب دادند و گفتند ما می‌خواهیم وقتی کسی می‌آید آموزش سوزن‌دوزی می‌بیند از زندگی خودش هم بداند، هم از بهداشت خود هم بداند، از بچه خودش هم بداند، بچه او هم بیاید اینجا آموزش ببیند، وقتی می‌آید محیط اینجا را ببیند بداند غیر از خانه، جای دیگری هم هست. سوزن‌دوزی را می‌توان فقط در خانه هم انجام داد اما اگر فقط بحث سوزن‌دوزی بود ما الان اینجا ایستاده نبودیم.

اول اینکه جای صندوق‌های جمعی و چرخشی در خانه هدی خالی است. دوم اینکه در آن چیزهایی که برای بازار مالی و وام‌های بانکی یا صندوق‌های رسمی لازم است مثل شناسنامه، سواد خواندن و نوشتن برای اینکه شما بتوانید آن پرونده‌های اداری سخت را بتوانید طی کنید، سود را پرداخت کنید و بتوانید خیلی از مسائل دیگر از سر بگذرانید، این مکانیزم‌ها تبعیض‌گرا و طردکننده هستند. ولی در مکانیزم‌های جامعه‌محور هر کدام از این اعضا می‌تواند به وام و تسهیلات دسترسی پیدا کند: مهم نیست شناسنامه دارد یا ندارد، مهم نیست چه مذهبی دارد، مهم نیست چه قومیتی دارد و همه می‌توانند به آن منابع دسترسی پیدا کنند. برای همین هیچ کسی از این شکاف‌ها پایین نمی‌افتد و هیچ کس از این حوزه‌های جماعت‌محور مالی جا نمی‌ماند.

این تفاوت‌ها خودش را در فضاهای مالی پسا کووید در خانه هدی نشان داد. خانم‌های خانه هدی به امریکا و دانشگاه آمدند و تجربه خود را با خانم‌های آرژانتین و خانم‌های آفریقایی به اشتراک گذاشتند. و یک برنامه‌ای شد و یک سنتی که خانم‌های خانه هدی مورد استقبال قرار گرفتند و این روند تکرار شد. آنجا مکانیزم‌های مالی خانه هدی را توضیح دادند و آنهایی که نوک آن کوه یخ بودند در دوران کرونا خیلی محدود شدند. اصلاً نمی‌شود از آن‌ها استفاده کرد و خریدوفروش از بین رفت و اصلاً چیزی وجود نداشت. اتفاق مهمی که در دوران کرونا افتاد همین مکانیزم‌های جماعت محور بودند آن‌ها توانستند از این ساز و کارها استفاده کنند و از همدیگر در این شرایط سخت حمایت کنند. مثلاً از هدایایی که گرفتند، توانستند اقلام بهداشتی بدهند، کمک غذایی بدهند یا هزینه‌های درمانی خودشان را بدهند و برای این موارد از صندوق خرد خانه هدی استفاده کردند.

سایه‌های روشنا:

چهل نقد به فعالیت‌های مدنی در حوزه توانمندسازی در ایران (یک جمع‌بندی)



■ مهدی سلیمانی



برخی از مهم‌ترین نقدهای وارد بر فعالیت‌های نهادهای مردم‌نهاد در حوزه توانمندسازی در ایران چیست؟ همان‌طور که در مقدمه‌ی این متن توضیح داده‌شد، هدف اصلی از برگزاری موج دوم از نشست‌های ترویجی و پژوهشی بنیاد در سال ۱۴۰۲، به دست دادن پاسخ‌هایی به این پرسش مهم بود. اینک و پس از پایان این مجموعه نشست‌ها، وقت آن است تا در یک جمع‌بندی، پاسخ‌های برآمده از مطالب بیان‌شده در این شش نشست را جمع‌بندی کنیم. طبیعتاً هر جمع‌بندی، اساساً و به صورتی گریزناپذیر، تقلیل‌گرایانه است. در هر جمع‌بندی، به صورت بیان‌شده یا بیان نشده، نوعی گزینش و اولویت‌بندی وجود دارد. هیچ جمع‌بندی نمی‌تواند مدعی کمال و جامعیت و نیز توصیف کامل گزاره‌های بیان‌شده باشد. این جمع‌بندی نیز از این قاعده، مستثنی نیست. به همین دلیل در مواجهه با این بخش، باید در نظر داشت که این جمع‌بندی، از دریچه‌های ذهنی نویسنده‌ی آن گذشته و چه بسا اگر فرد دیگری این جمع‌بندی را انجام می‌داد، مختصات این بخش نیز تغییر می‌کرد. پس از بررسی ارائه‌های شش‌گانه انجام شده، چهل نقد به فعالیت‌های مردم‌نهاد فعال در حوزه توانمندسازی در ایران استخراج شد. این نقدها در دو دسته قابل طبقه‌بندی بودند: دسته‌ی اول. نقدهای عام وارد بر فعالیت‌های سمنی دسته دوم. نقدهای خاص مرتبط با فعالیت‌های مرتبط با هنر سوزن‌دوزی و «بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان و خانه هدی».

الف. نقدهای عام وارد بر فعالیت‌های سمن‌های حوزه توانمندسازی در ایران

۱. چسبندگی به مسیر پیموده شده: بسیاری از سمن‌های فعال در این حوزه، از الگویی خاص و مدلی مشخص برای فعالیت‌هایشان استفاده می‌کنند. اما به مرور زمان، شرایط در جهان واقعی و در میدان تغییر می‌کند. خطاها و ناکارایی‌های هر مدلی و راهبرد و الگویی خود را نشان می‌دهد. اما واقعیت این است که بسیاری از نهادهای مردم‌نهاد، آگاهانه یا ناآگاهانه بر پیمودن همان مسیر قبلی اصرار می‌کنند. این در حالی‌ست که شرط اثرگذاری، در ایجاد تغییرات خرد یا کلان در مدل و راهبرد و الگوهای عمل در میدان است.

۲. کم‌توجهی به دانش ضمنی و بومی جوامع محلی: شهروندان جوامع محلی، منابعی

سرشار از دانش‌ها، آگاهی‌ها و مهارت‌های ارزشمندند. اما واقعیت آن است که این منابع ارزشمند، از سوی بسیاری از سمن‌های فعال در این حوزه چنان که باید کشف، شناسایی، فرآوری و استفاده نمی‌شوند. این منابع ارزشمند شناختی و مهارتی، زیر سایه‌ی نگاهی مبتنی بر ارزش‌گذاری بیشتر برای سایر انواع دانش نظیر دانش‌های دانشگاهی و تجربیات غیربومی و غیرمحلی یا پروتکل‌های غیرزمینه‌مند فراموش شده یا انکار می‌شوند.

۳. بی‌اعتمادی و حس فریب: در برخی

فعالیت‌های توانمندسازانه در ایران، توجه کافی به مرحله‌ی اعتمادسازی عمیق در جامعه‌ی محلی رخ نمی‌دهد. این مسأله، به بقای نوعی حس نامطلوب و فاصله‌ی بیش از حد میان تسهیلگران سمن‌ها و اعضای جامعه‌ی محلی منجر می‌شود که در طول زمان، دستیابی به اهداف مد نظر جامعه‌ی هدف و سمن مذکور را دچار چالش می‌کند. گاهی این بی‌اعتمادی به حدی زیاد می‌شود که به شکلگیری نوعی احساس «فریب‌خوردگی» از سوی جامعه‌ی

محلی منجر می‌شود که طبیعتاً هم در کوتاه‌مدت و هم در بلندمدت، امکان ایفای نقش مؤثر آن سمن و حتی سمن‌های دیگر در همان حوزه یا حتی حوزه‌های متفاوت را دچار چالش جدی می‌کند.

۴. شکل نگرفتن تعامل «برد-برد»: یکی از عوامل اثرگذاری فعالیت‌های داوطلبانه در میدان، مشارکت در یک تعامل «برد-برد» است. این مسأله هم در سطح ذهنی برای شهروندان جامعه‌ی محلی حائز اهمیت است تا به لحاظ ذهنی این احساس را داشته‌باشند که در یک تعامل برد-برد با متولیان این نهادها قرار دارند و هم در سطح موقعیت عینی و واقعی این برد دو طرفه از جنبه‌های گوناگون وجود داشته‌باشد. شکست یا کاهش موفقیت بسیاری از طرح‌های توانمندسازی مذکور، زاییده‌ی عدم ایجاد این احساس یا عدم وجود چنین موقعیتی در عالم واقع است.

۵. «لطف» به جای «حق»: شهروندان، اصولاً هم «محق» و هم «مسوول» اند. آن‌ها محق هستند از حقوق اساسی‌شان در حوزه‌هایی مثل سلامت و بهداشت، آموزش، تأمین اجتماعی، تأمین حداقل‌های زندگی و مانند آن بهره‌مند شوند. همچنین در قبال دیگران و جامعه مسوول‌اند. مسوول‌اند که شریف و دقیق کار کنند، در ایفای نقش‌های اجتماعی‌شان مفید باشند، به اندازه‌ی سهم‌شان از سبب بهره‌مندی‌ها، مالیات بپردازند و مواردی مانند آن. وقتی در شرایطی چون شرایط دهه‌های اخیر، این جامعه از بخشی از حقوق ادلیه و بدیهی‌اش محروم می‌شود، بازگرداندن این حقوق چه از سوی دولت به عنوان مقصر اصلی این وضعیت و چه از سوی سمن‌های فعال در این حوزه‌ها، نباید شکل یک «لطف» داشته‌باشد بلکه باید برای جامعه‌ی هدف و برای خود فعالان و برای دولت مشخص باشد که این فعالیت‌ها، بازگرداندن بخشی از حقوق ضایع‌شده از جامعه به اوست. اما واقعیت آن است که در بخشی از فعالیت‌های داوطلبانه، گاه این احساس در شهروندان، یا در خود

فعالان سمنی یا در متولیان دولتی و نهادهای رسمی وجود دارد که این فعالیت‌های گونه‌ای لطف فراتر از حق این افراد است. این خود مانعی در اثرگذاری برخی از این فعالیت‌ها در دهه‌های اخیر بوده است.

۶. توانمندسازی ابزار ریاضت اقتصادی: فعالیت نهادهای داوطلب و غیردولتی گاه به ابزار دولت‌ها و نهادهای رسمی برای توجیه اعمال سیاست ریاضت اقتصادی و افزایش فشار بر جامعه در حوزه‌های مختلف بدل می‌شود. گویی دولت و نهادهای رسمی با تشویق یا حداقل باز گذاشتن مسیر برای ایفای نقش این نهادها، بخشی از نگرانی‌های خود از شکلگیری اعتراضات به حق در برابر کاهش ایفای نقش مؤثر دولت و عمق دادن به سیاست‌های ریاضت اقتصادی را از طریق خدمات خودانگیخته‌ی این نهادها به افشار محروم از این حقوق کاهش می‌دهد. به این ترتیب، عدم آگاهی از این کارکرد ناخواسته می‌تواند بر اثرگذاری این نهادها در جامعه هدف اثرگذار باشد.

۷. نردبان فرار دولت: دولت و نهادهای رسمی موظف هستند به وظایف حداقلی خود در حوزه‌هایی چون آموزش، بهداشت، سلامت، امنیت و حوزه‌های مشابه عمل کنند و حقوق جامعه را در این حوزه‌ها به صورت کامل ادا کنند. اما گاه عملکرد نهادهای غیردولتی حوزه توانمندسازی به شیوه‌ای است که دولت در عمل احساس می‌کند می‌تواند با شانه خالی کردن از عمل به بخشی از این وظایف، از فعالیت‌های داوطلبانه‌ی این نهادها به عنوان «جایگزین» احقاق این حقوق و ادای وظیفه‌ی خود استفاده کند. این وضعیت به گونه‌ای است که گاه نهادهای دولتی از این نهادها در عمل به عنوان زیرمجموعه این نهادها تلقی می‌شوند و سفارش تحت پوشش گرفتن برخی از این افشار را از این نهادهای رسمی دریافت می‌کنند. چنین تلقی و موقعیتی برای این نهادها و همچنین برای جامعه

در بلندمدت آثار نامطلوبی دارد که از اثرگذاری این نهادها می‌کاهد و به مشکلات آن‌ها نیز می‌افزاید.

۸. قطع ارتباط با سیاست‌های سطح کلان: مداخلات موردی و ایفای نقش میدانی و درگیری با چالش‌های روزمره، گاه نهادهای غیردولتی فعال در حوزه‌ی توانمندسازی را از برقراری ارتباط با سطوح کلان‌تر تحولات و فهم سیاست‌های کلان حوزه‌های مرتبط بازمی‌دارد. در این حالت، ارتباط فعالیت موردی مشخص در میدان و سطوح کلان‌تر تحلیل و عمل قطع می‌شود. قطع این ارتباط، در نهایت از پیشبینی‌پذیری مداخلات و اثرگذاری آن در میدان می‌کاهد و چالش‌های جدیدی را پیش روی این مجموعه‌ها قرار داده است.

۹. بی‌حافظگی نهادی و حوزه‌ای: در بسیاری از حوزه‌های مرتبط با فعالیت توانمندسازانه، تاریخچه‌ای گاه طولانی از فعالیت‌های انجام شده پیشین توسط نهادهای غیردولتی و گاه رسمی وجود دارد. اما در بسیاری مواقع، عمل‌زدگی و توجه تام و تمام به منطق اینجا و اکنونی میدان، فعالان این حوزه را از مطالعه و بررسی و آگاهی نسبت به تاریخچه‌ی این فعالیت‌ها در آن حوزه یا منطقه محروم می‌کند. این بی‌حافظگی نهادی، خود آسیب‌های جدی چون ایجاد امکان تکرار خطاهای پیشین و هزینه‌های مجدد و مکرر بر اثر تکرار این خطاها و مانند آن می‌انجامد.

۱۰. بی‌توجهی به مباحث نظری و عمل‌زدگی: در غالب حوزه‌های فعالیت این نهادهای توانمندساز، ادبیات نظری و پژوهشی قابل توجهی در سطوح مختلف محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی وجود دارد که بی‌توجهی به این ادبیات، باعث محروم شدن این مجموعه‌ها از این انباشت تجربه‌های پیشین و شریک شدن در این تجربه ارزشمند می‌شود. اما در عمل، درگیری مدام این مجموعه‌ها

با چالش‌های میدان از سویی و مواردی چون توقع حامیان مالی و فعالان مدنی برای خروجی‌های محسوس و عینی و نیز مقاومت‌های ذهنی با اتکا به دوگانه‌سازی‌های عمل و نظر، این مجموعه‌ها را از توجه به این ادبیات نظری غنی باز می‌دارد. این محرومیت، خود بر اثرگذاری این مجموعه‌ها و سوار شدن بر بال تجربیات انباشته غنی بیان شده در قالب این نظریه‌ها و مفاهیم محروم می‌کند.

۱۱. مدسندنویسی و اداری (بروکراتیزه) شدن:

مجموعه‌های غیردولتی فعال در حوزه‌ی توانمندسازی که غالباً در ابتدای فعالیت، کوچک و چالاک و فارغ از پیچیدگی‌های اداری‌اند، به مرور و با گسترش فعالیت‌شان، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند. این بزرگ‌تر شدن در کنار موجی که در سال‌های اخیر این مجموعه‌ها را به تولید سندهای راهبردی و عملیاتی و روال‌نامه‌ها و پروتکل‌ها و سایر اسناد اداری تشویق کرده، به وضعیتی بدل می‌شود که می‌توان آن را مبتلا شدن به بیماری سندنویسی و بیش بروکراتیزه شدن نامید. این موارد هم به پیچیدگی فرآیندهای این مجموعه‌ها می‌انجامد، منابع نسبتاً محدود آن‌ها را در خود می‌بلعد و اندک‌اندک از چالاک‌ی آن‌ها (که یکی از مهم‌ترین امتیازات این مجموعه‌ها و نقاط تمایز آن‌ها از نظایر رسمی و دولتی آن‌هاست) می‌کاهد و آن‌ها را به مجموعه‌هایی سنگین و کم‌تحرک و پیچیده بدل می‌کند.

۱۲. غفلت از امر نزدیک و خودکم‌بینی نهادی:

مجموعه تلاش‌های هر نهاد مدنی در هر نقطه از ایران، مجموعه‌ای ارزشمند و غنی از درس‌آموخته‌هاست. گاهی خود این نهادها، به قدر و قیمت این درس‌آموخته‌ها چنان که باید آگاه نیستند و از این منبع ارزشمند سخت به دست آمده چنان که باید بهره‌نمی‌گیرند. برای

رهایی از چنین آسیبی، الزاماتی وجود دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، ایجاد آرشیوی منظم و مستندسازی این فعالیت‌ها، از شکست‌ها و موفقیت‌ها و از کرده‌ها و واگذاشته‌هاست.

۱۳. سراب ایده‌های زودبازده و رؤیت‌پذیر:

فشار انتظارات درونی و بیرونی بر مجموعه‌های غیردولتی فعال در حوزه توانمندسازی، آن‌ها را اندک‌اندک به سوی فعالیت‌های زودبازده سوق می‌دهد. تحقق اهدافی که بتواند نتایج سریع و محسوسی را در اختیار متولیان نهاد، حامیان مالی و جامعه‌ی هدف قرار دهد. عدم تحقق چنین اهداف زودبازده و رؤیت‌پذیری، باعث درونی ناراضیتی خود این مجموعه‌ها و حامیان مالی آن‌ها می‌شود و رقابتی را میان این مجموعه‌ها شکل می‌دهد. اعتماد به تحقق این اهداف در بلندمدت، این مجموعه‌ها را از تغییرات عمیق‌تر و مانا‌تر که معمولاً زمان‌برتر و مشکل‌تر هستند باز می‌دارد.

۱۴. شیفستگی به طرح‌های نهادهای بین‌المللی:

گرچه بسیاری از تجربیات و طرح‌های نهادهای بین‌المللی، برآمده از تجربیات ارزشمند جهانی و منطقی‌های در حوزه‌های توانمندسازی است، اما تجربه‌ی تاریخی نشان داده که برخی از این طرح‌ها و راهبردها نیز نه متناسب با زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سایر جوامع و نه مفید فایده به حال بسیاری دیگر از جوامع غیرغربی است. حفظ نگاه انتقادی و سنجش‌گرایانه به این قبیل طرح‌ها و راهبردها از جمله مهم‌ترین مواردی است که می‌تواند این مجموعه‌ها را هم از مزایای همکاری و تعامل با این مجموعه‌ها بهره‌مند کرده و هم از تکرار تجربیات غیرمفید یا آسیب‌زننده و نامتناسب آن‌ها حفظ کند.

۱۵. توانمندی توانمندان: با بررسی بسیاری از طرح‌های اجرا شده توسط نهادهای غیردولتی این حوزه، آسیبی گاه مشترک به چشم می‌خورد: در انتخاب همکاران محلی این‌گونه طرح‌ها، غالباً افرادی با نیت نیک از بین شهروندان این مناطق به عنوان همکار و نماینده‌ی جوامع محلی انتخاب می‌شوند که خود از جنبه‌های مختلفی نظیر مهارت‌های زبانی، اجتماعی، اقتصادی یا ارتباطی دارای توانمندی‌هایی بیشتر از سایر افراد محلی بوده‌اند. این نوع گزینش، خود به توانمندسازی هر چه بیشتر افراد تا حدی توانمندتر در این جوامع می‌انجامد و سایر افراد دارای توانمندی‌های پایین‌تر این جوامع را از ارتباط نزدیک با این مجموعه‌ها و کسب توانمندی‌های بیشتر محروم کرده یا سهم کمتری به آنان می‌بخشد.

۱۶. کم‌توجهی به ابزارهای سنجش بین‌المللی: در حوزه‌های مرتبط با توانمندسازی جوامع محلی، معمولاً ابزارها و شاخص‌هایی از پیش موجود، تا حدی در زمینه‌ها و حوزه‌های مشابه امتحان پس داده وجود دارند که استفاده‌ی منتقدانه اما دقیق و خلاق از آن‌ها می‌تواند فرآیند توانمندسازی در جوامع محلی را تقویت نماید. اما معمولاً مجموعه‌های فعال در این حوزه یا از این شاخص‌های بین‌المللی آگاهی کمتری دارند و یا در استفاده از این شاخص‌های فرامحلی دچار تردید هستند. به این ترتیب گاه فعالیت این نهادها بدون استفاده از این شاخص‌ها که چکیده‌ی تجربیات ارزشمند نهادهایی دیگر هستند، مصداق اختراع چرخ از ابتدا و تکرار خطاهای آزمون‌پس‌داده‌ی پیشینیان است.

۱۷. تبدیل کردن / شدن شهروندان جامعه‌ی محلی به نیروی کار ارزان‌قیمت: گاهی در فرآیند فعالیت نهادهای مدنی متمرکز بر حوزه

توانمندسازی مشاهده شده که شهروندان و اعضای جامعه‌ی محلی که انتظار می‌رفته از خلال فرآیندهای توانمندسازانه، بخشی از حقوق شهروندی از دست رفته‌ی خود را مطالبه کرده یا بازیابند، عملاً بدون دریافت این حقوق نظیر بیمه، حقوق متناسب با فعالیت، بهداشت کار و سایر موارد از این دست، به دلیل موقعیت تحت فشار خود، با انجام فعالیتی اقتصادی حداقل درآمدی غیرمتناسب با میزان و کیفیت فعالیت را دریافت کرده و از سایر مزایای این فعالیت محروم می‌مانند. به این ترتیب، این افراد در نقش نیروی کار ارزان قیمت به حیات خود ادامه می‌دهند و چون این موقعیت برای آنان وضعیتی بهتر از موقعیت محروم از همین درآمد حداقلی را فراهم می‌کند یا به حقوق خود در این حوزه‌ها آگاهی نداشته و یا امکان مطالبه این حقوق را در موقعیت فعلی در خود نمی‌بینند، بنابراین به این شرایط نامناسب تن می‌دهند.

۱۸. محدود شدن به توانمندسازی اقتصادی: فعالیت بسیاری از مجموعه‌های غیردولتی در حوزه توانمندسازی تنها به زمینه‌ی ایجاد اشتغال و درآمدزایی برای شهروندان جامعه‌ی محلی محدود می‌شود. گویی ایده‌ی گفته یا ناگفته‌ای در پس این شیوه از فعالیت وجود دارد که حداقل در شرایط فعلی، صرف ایجاد شغل یا حداقلی از درآمد برای شهروندان مناطق محروم‌نگاه‌داشته‌شده، با ایجاد سطحی از توانمندی، سایر انواع توانمندی را هم در آنان ایجاد می‌کند. اما در عمل، ارتباط بین حوزه اقتصادی و سایر انواع توانمندسازی، یک‌به‌یک نیست و لزوماً با به دست آوردن سطحی از این توانایی، سایر انواع توانمندی نیز ایجاد نمی‌شوند. به این ترتیب تقلیل مفهوم چندبعدی توانمندسازی به صرف توانمندسازی اقتصادی یکی از نقدهای وارد بر عملکرد بسیاری از سمن‌های این حوزه است.

۱۹. وابستگی به نقش و کاریزمای بنیانگذار

مجموعه: یکی از رایج‌ترین ضعف‌های مجموعه‌های فعال در حوزه توانمندسازی، وابستگی به کاریزما، اقتدار و شخصیت بنیانگذار آن مجموعه است. اتکای انحصاری مجموعه به این مسأله، از یک‌سو باعث آسیب‌پذیری این مجموعه‌ها شده و نمونه‌های فراوانی از فروپاشی، اضمحلال، افت یا تعطیلی فعالیت این نهادها در صدساله‌ی اخیر به دلیل وابستگی به یک فرد یا جمعی محدود از افراد بنیانگذار و بانی نهاد وجود دارد. تلاش برای غلبه بر این محدودیت و رهایی از وابستگی وجودی به یک فرد یا یک مجموعه خاص، چالشی جدی اما رهایی‌بخش برای مجموعه‌های ارزشمند این حوزه است.

۲۰. رویکرد غیرانتقادی و ستایشی به

عملکرد نهادی خود: یکی از آسیب‌های شایع در نهادهای غیردولتی حوزه توانمندسازی و چه بسا عام‌تر از آن در بسیاری از نهادهای غیردولتی حوزه اجتماعی، خلاء یا ضعف گفتگوی انتقادی در مورد عملکرد، مسیر، راهبرد و مدل فعالیت این نهادهاست. این خلاء یا ضعف به نوبه‌ی خود، به چالش‌هایی نظیر وابستگی به کاریزمای بنیانگذار و عدم امکان تصحیح مسیر به موقع و غیرزمینه‌مند شدن روش فعالیت این مجموعه‌ها دامن می‌زند و هوای تازه را که ضرورت فعالیت در حوزه‌های ماهیتاً متغیر اجتماعی است، از آن‌ها دریغ می‌کند.

برخی دیگر از نقدهای عام مطرح شده در این حوزه نیز عبارت بودند از:

۲۱- از دست دادن نگاه انتقادی به سیاستگذاری‌های و عملکرد دستگاه‌های رسمی به خصوص در حوزه فعالیت

۲۲- بازتولید کردن نگاه از بالا و سلسله‌مراتبی نسبت به شهروندان جوامع محلی محل فعالیت

۲۳- عملکرد و هدفگذاری جزیره‌ای و کم‌توجهی به تحولات و چالش‌های حوزه‌های مرتبط با حوزه محدود فعالیت سمن مذکور

۲۴- وابسته نگاه داشتن شهروندان جامعه‌ی محلی به نهاد برای طولانی مدت و پیشبینی یا اجرایی نکردن راهبردهایی برای مستقل شدن مجموعه‌ها و افراد پس از دوره‌ای از فعالیت سمن

۲۵- هم‌صدا شدن با رویکردهای فردگرا و روانشناسی‌زدگی و ملامت و تقویت فردی .

ب. نقدهای واردشده بر حوزه‌ی خاص سوزن‌دوزی و عملکرد و کارنامه‌ی «بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان»

۱- تجاری شدن و زمینه‌زدودگی هنر سوزن‌دوزی و خارج شدن این هنر از معانی و امضای فرهنگی این هنر در بستر طبیعی آن در استان سیستان و بلوچستان و تن دادن به منطق بازار (کلیت حوزه سوزن‌دوزی)

۲- ناپایداری در تأمین سفارش‌ها و تأمین هزینه‌های زندگی زنان هنرمند همکار سوزن‌دوز (کلیت حوزه سوزن‌دوزی)

۳- ساعتی شدن فعالیت سوزن‌دوزی در بسیاری موارد و فشار کاری شدید و حق‌الزحمه نامتناسب با تلاش و هنر زنان هنرمند (کلیت حوزه سوزن‌دوزی)

۴- سهم اندک و نامنصفانه زنان هنرمند سوزن‌دوز از درآمد نهایی و فروش اثر و شکلگیری فضای دلالی در این حوزه (کلیت حوزه سوزن‌دوزی)

۵- عدم برنامه‌ریزی و هدف‌گذاری دقیق یا موفقیت در تأمین حقوق اساسی کار زنان هنرمند سوزن‌دوز نظیر بیمه‌ی اجتماعی

۶- آسیب‌های جسمی ناشی از فعالیت طولانی و فضای کاری نه‌چندان مطلوب و فشار کاری هم‌زمان در دو فضای خانه و کار هنری سوزن‌دوزی

۷- عدم ورود مؤثر به حوزه افزایش آگاهی و مهارت مخاطبین و خریداران هنر سوزن‌دوزی برای تشخیص اثر دارای کیفیت بالا و اثر کم‌کیفیت و ماشینی

- ۸- کم توجهی به نیازها و مسائل نسل جدید زنان سوزن دوز و تغییر و تکثر مسیرهای فعالیت متناسب با نیازها و علایق و اولویت‌های این نسل
- ۹- کم توجهی به مسأله‌ی زیست محیطی و استفاده از اقلامی که برآمده از رویکردهای محیط‌زیست‌دوست باشند.
- ۱۰- کم توجهی به مسأله زنان فاقد شناسنامه و تابعیت هنرمند سوزن دوز که از بسیاری از خدمات رسمی به دلیل این مسأله محروم می‌مانند.

سلسله نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی
فصل دوم
سازمان‌های مردم‌نهاد در حوزه توانمندسازی

نمونه‌سمن‌های مستقر در شهر تهران

به همراه بخت گروهی با مشارکت حامیان

حضور برای عموم علاقه‌مندان آزاد است
به همراه بخش گفت‌وگو با مسئولین

دوشنبه ۱۴۰۲ مهر ۱۹
ساعت ۱۹:۰۰ تا ۲۰:۳۰
محل برگزاری: تهران، خیابان قائم مقام قزوینی، کوچه دهک پناک ۲۶، طبقه ۲، واحد ۱۳
بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان

www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۷۷۷۷۷۷۷

سلسله نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی
فصل دوم
مهارت‌های ارتباطی؛ فعالیت در جامعه محلی؛ تجربیات جهانی

مهم‌ترین مهارت‌های ارتباطی، ورود، حضور و خروج جوامع محلی
مردمانی که در حوزه‌های موفق و ناموفق
تأثیر تجربه جهانی

حضور برای عموم علاقه‌مندان آزاد است
به همراه بخش رز، در نظر گرفتن

دوشنبه ۱۹ تیر ۱۴۰۲
ساعت ۱۷:۳۰ تا ۲۰:۳۰
محل برگزاری: تهران، خیابان قائم مقام قزوینی، کوچه دهک پناک ۲۶، طبقه ۲، واحد ۱۳
بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان

www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۷۷۷۷۷۷۷

سلسله نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی
فصل دوم
«توانمندسازی» تأملی نظری نقدی زمینه‌مند

شنبه ۹ شهریور ۱۴۰۲
ساعت ۱۹:۰۰ تا ۲۰:۳۰
محل برگزاری: تهران، خیابان قائم مقام قزوینی، کوچه دهک پناک ۲۶، طبقه ۲، واحد ۱۳
بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان

ارشد‌هندگاران
دکتر زهرا اسکندری
دکتر پیام روشنگر
خانم سمانه ذاکری

حضور برای عموم علاقه‌مندان آزاد است
نشست مجازی و حضوری

این نشست مجازی در آدرس:
https://meet.google.com/cpt-fbali-hsk
www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۷۷۷۷۷۷۷

سلسله نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی
فصل دوم
زنان سوزن‌دوز؛ از حاشیه به میدان

خانه‌های زنده‌ای از صنایع دستی، اقتصاد اجتماعی و همبستگی

همراه با روشنی و واضح با حضور زنان سوزن‌دوز حرفه‌ای و دست‌نهی‌کنندگان محلی

این نشست مجازی و برگزار است
برگزار خواهد شد، حرکت برای عموم آزاد است.

ساعت ۱۹:۰۰ تا ۲۰:۳۰
محل برگزاری: تهران، خیابان قائم مقام قزوینی، کوچه دهک پناک ۲۶، طبقه ۲، واحد ۱۳
بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان

www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۷۷۷۷۷۷۷

سلسله نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی
فصل دوم
تعلیم معلم

بررسی تجربه‌های جهانی، فلسفی، در حوزه توانمندسازی معلمان در مدارس دولتی (نقد تجربه آکادمی پدالگو)

حضور برای عموم علاقه‌مندان آزاد است
همراه با امکان شرکت در گوگل میت

چهارشنبه ۶ دی ۱۴۰۲
ساعت ۱۹:۰۰ تا ۲۰:۳۰
محل برگزاری: تهران، خیابان قائم مقام قزوینی، کوچه دهک پناک ۲۶، طبقه ۲، واحد ۱۳
بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان

www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۷۷۷۷۷۷۷

سلسله نشست‌های توان‌افزایی جوامع محلی
فصل چهارم
تداوم در تنگنا؛ نهادهای مدنی؛ گفت‌وگویی درباره نهادهای مدنی و همبستگی اجتماعی

حضور برای عموم علاقه‌مندان آزاد است
همراه با امکان شرکت در گوگل میت

چهارشنبه ۱۹ آذر ۱۴۰۲
ساعت ۱۹:۰۰ تا ۲۰:۳۰
محل برگزاری: تهران، خیابان قائم مقام قزوینی، کوچه دهک پناک ۲۶، طبقه ۲، واحد ۱۳
بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان

آرمان ذاکری
جامعه‌شناس

www.foundationed.ir
@foundationed
+۹۸۹۷۷۷۷۷۷۷

تنها نیت خیر و قصد نیکو کافی نیست. بسیار قصدهای نیکو و نیات خیر که با خطاهای راهبردی، مشکلی بر مشکلات و باری بر بارهای جامعه افزوده‌اند. خاطرات فعالان اجتماعی از تجربیات شکست خورده و ناموفق یا پیامدهای ناخواسته‌ی نامطلوب مداخلات خیرخواهانه، این گزاره را تأیید می‌کند.

در چنین شرایطی، گریزی جز بهره‌گیری از تجربیات پیشین و گفت و شنود حول تجربیات ناموفق و شکست‌ها و ناکارایی‌های ناخواسته نیست. به اشتراک گذاشتن این «نشستن‌ها» و همفکری و تأمل درباره‌ی علل و پیامدهای این پیش‌رفت‌ها و درجاردن‌ها، ما را از تکرار مجدد این مسیرها باز خواهد داشت. مسیری که پی‌موندن مجدد آن‌ها، هزینه‌های فراوانی را نه تنها بر فعالان اجتماعی و مدنی، که بر جامعه بار می‌کند.

بر مبنای چنین تلقی از اهمیت و ضرورت «نقد تجربیات مدنی در حوزه توانمندسازی جوامع محلی»، بنیاد تصمیم گرفت محور دومین موج از نشست‌های پژوهشی و ترویجی‌اش در سال ۱۴۰۲ را به مرور و نقد برخی شکست‌ها، موفقیت‌ها، آورده‌ها و وانهادها در مسیر تجربیات مدنی فعالان در حوزه توانمندسازی جوامع محلی اختصاص دهد.

به این ترتیب شش نشست عمومی تابستان، پاییز و زمستان سال ۱۴۰۲ در بنیاد برگزار شد. هر نشست، به سنجش انتقادی فعالیت‌های صورت‌گرفته در یک حوزه یا حوزه‌های مختلف توانمندسازی که توسط نهادهای مدنی صورت گرفته بود، اختصاص داشت و سپس بحثی گروهی با مشارکت حاضرین در نشست یا مخاطبین حاضر در فضای مجازی حول محور ایده‌ها و تجربیات مطرح‌شده شکل می‌گرفت. متن حاضر، برآمده از این نشست‌های برگزار شده است.